

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین
علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام
گردیده است.

قضا و قدر از دیدگاه قرآن و روایات

نویسنده: دکتر محمد بیستونی

مقدمه

الْأَهْدَاءِ .إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا وَ
مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعَةِ الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ
الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَى شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْإِثْمَةِ
التَّسْعَةِ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لَا سِيَّما بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ
وَارِثِ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدَّةَ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ
وَ مَعَالِمِ الدِّينِ، الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ
الشَّرِيفِ مُعِزِّ الْأَوْلِيَاءِ وَ يَا مُذِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ
قَدْ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ مِنْ وَلَائِكَ وَ
مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَفِيلَ مِنْ مَنِّكَ وَ فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ إِنَّا
نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدیه حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسائل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خودساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی این کار را بعهدہ گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیر تفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی به رویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین.

21 ربیع الثانی 1425

21 خرداد 1383

ابوالقاسم خزعلی

مباحث لغوی و مفاهیم

پیش گفتار

از لحظه‌ای که بشر پا به عرصه وجود هستی نهاد، فکر و اندیشه نیز یار و همراه او بوده است. در طول تاریخ همیشه انسان برای حل مشکلات و نابسامانی‌های خویش از فکر خود بهره جسته و امروزه که هزاران سال از عمر بشر می‌گذرد شاهد پیشرفت‌های سریع و شگفت‌انگیز علوم مختلف در موضوعات متفاوت و تألیف هزاران کتاب، مقاله و جزوه در زمینه آنها می‌باشیم، همه اینها محصول اندیشه‌های ژرف اندیشمندان سلف بوده است.

از موضوعات بسیار غامض و پیچیده که در طول تاریخ بشر، مورد عنایت و توجه ویژه بوده و نظر اغلب اندیشمندان را به خود جلب نموده «مسأله سرنوشت و قضا و قدر» می‌باشد.

انسان، سخت مایل است بداند که آیا افعال و کردار او ناشی از اختیار و اراده خود او است و یا مانند پر کاهی است در کف تندباد تقدیر، و از خود هیچ اختیاری ندارد و هرچه انجام می‌دهد طبق برنامه و طرح قبلی بصورت غیرقابل تخلف صورت می‌گیرد و قدرتی نامرئی اما بسیار مقتدر و نیرومند به نام سرنوشت یا قضا و قدر بر او حکمرانی می‌کند.

بشر مایل است بداند که محکوم سرنوشت است و یا مختار و فعال مایشاء؟ و آیا همانطور که بدون اختیار پا به جهان فانی نهاده و بی اختیار نیز به عالم باقی خواهد شتافت، در طول حیات و زندگی خویش نیز بی اختیار است یا چنین نیست؟

و اگر چنین نیست، حد و مرز اختیارات او تا کجاست؟

این پژوهش قرآنی و روایتی که با تشویق و حمایت مؤسسه قرآنی تفسیر جوان و با نظارت جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس مؤسسه انجام شده است بسیاری از سؤالات و ابهامات شما جوانان عزیز در این رابطه را پاسخ خواهد داد.

محمد حسن صاحب‌دل، طیب زارع اندریان، محمد صاحب‌دل، هلن افسری

تهران بهار 1386

چون قضا آید بماند فهم و رأی	کس نمی‌داند قضا را جز خدای
چون قضا آید فرو پوشد بصر	تا نداند عقل ما، پا را ز سر
زان امام المتّقین دارد این خبر	گفت اذا جاء القضا عمی البصیر
چون قضا بگذشت خود را	پرده بدریده گریبان می‌درد
می‌خورد	

مبانی لغوی قضا و قدر

قضاء - اراده حکم و الزام اعلام و خبر دادن تمام کردن⁽¹⁾

قضا - در کتاب مفردات راغب قضا به معنی فیصله دادن

(قطع نمودن) امر، قولی باشد یا فعلی که هریک از آنها بر دو وجه است: قول

و

1- لغت شناسی قرآن کریم، بیستونی، محمد، تهران، بیان جوان، 1383، ص 985.

فعل الهی، قول و فعل بشری⁽¹⁾

قاموس قرآن آن را به معنای «حکم، صنع، حتم و بیان» معنی کرده است.⁽²⁾
طبرسی رحمته الله فرموده: قضا و حکم نظیر هم‌اند» و اصل آن به معنای فیصله دادن و محکم کردن شیء است.⁽³⁾

قدر . به معنای بیان نمودن مقدار و کمیت شیء می‌باشد.⁽⁴⁾

1- مفردات راغب، ص 406.

2- قاموس قرآن، سید علی‌اکبر قرشی، جلد 6، ص 17.

3- قضا و قدر، عزیزالله سالاری، نشر جهاد، تهران، 1378، ص 101 به نقل از قاموس قرآن.

4- مفردات راغب، ص 395.

قَدَر . توانایی، اندازه⁽¹⁾

قاموس قرآن قدر را به سه معنا 1 توانایی 2 تنگ گرفتن 3 تقدیر، اندازه‌گیری و اندازه ذکر نموده است.⁽²⁾

اگر به زبان منطق قضا و قدر را معنا کنیم، قدر یعنی مقدمه و قضا یعنی نتیجه و نیز به زبان فلسفه قدر یعنی علت و قضا یعنی معلول.

و دلیل اینکه به بحث مربوط به سرنوشت انسان و مشیت الهی روی هم رفته قضا و قدر می‌گویند این است که در اعتقاد ما وقوع هر واقعه و حادثه و نیز پدیده‌ای مقدمه و اندازه‌ای دارد و حکم و نتیجه‌ای، به عبارت دیگر علتی دارد و معلولی و چون این دو در وقوع پدیده‌ها با هم اند آن را قضا و قدر می‌گویند.⁽³⁾

1- لغت شناسی قرآن کریم، بیستونی، محمد، تهران، بیان جوان، 1383، ص 930.

2- قاموس قرآن، ج 5، ص 246.

استاد شهید مطهری در کتاب انسان و سرنوشت قضا و قدر را این چنین توضیح می‌دهد:

قضا به معنی حکم و قطع و فیصله دادن است. قاضی را از این جهت قاضی می‌گویند که بین متخاصمین حکم می‌کند و به کار آنها فیصله می‌دهد. در قرآن کریم این کلمه زیاد استعمال شده است چه در مورد بشر و چه در مورد خدا و چه در مورد قطع و فصل قولی که سخنی موجب قطع و فصلی بشود و چه در مورد قطع و فصل عملی و تکوینی که حقیقتی از حقایق موجب قطع و فصل شود.

«قَدَر» به معنی اندازه و تعیین است. این کلمه نیز به همین معنی در قرآن کریم زیاد استعمال شده است.

حوادث جهان از آن جهت که وقوع آنها در علم و مشیت الهی قطعیت و تحتم یافته

1- قضا و قدر، عزیز الله سالاری، نشر جهاد، تهران 1378، ص 102.

است، مقضی به قضای الهی می‌باشند و از آن جهت که حدود و اندازه و موقعیت مکانی و زمانی آنها تعیین شده است تقدّر به تقدیر الهی می‌باشند.⁽¹⁾

مفهوم قضا و قدر

کلمه قضا همانطور که راغب در مفردات القرآن می‌گویند به معنی حکم و قطع و فیصله دادن است خواه فعلی باشد، خواه قولی، خواه به خداوند نسبت داده شود و یا به غیر خداوند.

به تعبیر دیگر واژه قضا به معنی گذراندن و به پایان رساندن و یکسره کردن است و نیز به معنای داوری کردن به کار می‌رود. قاضی را از این جهت قاضی گویند که میان متخاصمین، حکم و داوری می‌کند.

لذا کلمه «قضا» در مورد «حکم» زیاد استعمال می‌شود، ظاهراً این بدان جهت است

1- مرتضی مطهری، مجموعه آثار (1): انسان و سرنوشت، انتشارات صدرا، تهران 1377، ص

که حکم پایان دهنده و قطع کننده یک جریان است ولی کلمه قضا، مترادف با حکم نیست، زیرا در مواردی به کار برده می شود که استعمال کلمه حکم در آن مورد؟ هیچ وجه نیست مثل (فَقَضْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ) به سوی تو می شتابم آنگاه آسمان را در دو روز استوار فرمود⁽¹⁾.

در همه موارد قضا به معنی فیصله دادن، پایان بخشیدن و قطعی کردن را می دهد ولی صحیح نیست که در این موارد به جای کلمه قضا کلمه حکم به کار برده شود.

بنابراین معنی قضا الهی درباره حوادث جهان این است که این حوادث از ناحیه ذات حق قطعیت و حتمیت یافته اند، حکم قطعی حق درباره آنها چنین و یا چنان است. معنای تقدیر الهی این است که اشیاء اندازه خود را از آن ناحیه کسب کرده اند و چون خداوند فاعل بالعلم و بالاراده است. بازگشت قضا و قدر به علم و به اراده و مشیت الهیه است.

واژه «قَدَر و تقدیر» به معنای اندازه و اندازه‌گیری و چیزی را با اندازه معینی ساختن، استعمال می‌شود. مثل (كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ): ما هرچه آفریدیم به اندازه و بر وفق حکمت و مصلحت آفریدیم.⁽¹⁾ بنابراین کلمه تقدیر به معنای تعیین و تشخیص اندازه یک شیء است.

حوادث جهان از آن جهت که وقوع آنها در علم و مشیت الهی قطعیت یافته است مقضی به قضا الهی می‌باشند و از آن جهت که حدود و اندازه و موقعیت مکانی و زمانی آنها تعیین شده است مقدر به تقدیر الهی می‌باشند.

قضا الهی از نظر اشاعره عبارت است از اراده ازلی که به وجود اشیا در ظرف خود تعلق گرفته است و قدر الهی عبارت است از ایجاد اشیا به وجه خاص و اندازه معین از نظر ذات و صفات گاهی قضا و قدر به معنای «سرنوشت» به کار می‌رود.

با توجه به تأکیدی که در تعالیم دینی در مورد اعتقاد به «قضا و قدر» شده است، این سؤال مطرح می‌شود که راز این تأکیدها چیست؟ پاسخ این است که اعتقاد به قضا و قدر دو نوع فایده مهم علمی و عملی دارد:

اما فایده علمی آن، بالا رفتن سطح معرفت انسان نسبت به تدبیر الهی و آمادگی برای درک توحید افعالی به معنای توحید در افاضه وجود و توجه به حضور الهی در مقام تدبیر همه شؤون جهان و انسان است که تأثیر بسزایی در کمال نفس در بعد عقلانی دارد. و اساساً هر قدر معرفت انسان نسبت به صفات و افعال الهی، عمیق‌تر و استوارتر شود بر کمالات نفسانی او افزوده می‌گردد.

و اما از نظر عملی دو فایده مهم بر این اعتقاد تقریب می‌شود: یکی آن که هنگامی که انسان دانست که همه حوادث جهان براساس قضا و قدر حکیمانه الهی پدید می‌آید، تحمل سختی‌ها و دشواری‌های زندگی برای او آسان می‌شود و در برابر مصائب و حوادث ناگوار خود را نمی‌بازد بلکه آمادگی خوبی برای کسب ملکات فاضله‌ای مانند: صبر، شکر، توکل، رضا و تسلیم پیدا می‌کند.

دوم اینکه: به خوشی‌ها و شادی‌های زندگی نیز سرمست و مغرور نمی‌شود و مبتلا به شیفتگی و دلدادگی نسبت به لذایذ دنیا و غفلت از خدا نمی‌گردد.

(لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ): این را بدانید تا هرگز بر آنچه از دست شما رود دل‌تنگ نشوید و به آنچه به شما رسد "مغرور" و دلشاد نگردید.⁽¹⁾

با این همه باید توجه داشت که مسأله قضا و قدر به صورت نادرست تفسیر نشود و بهانه‌ای برای تنبلی و راحت‌طلبی و سلب مسئولیت، قرار نگیرد؛ «زیرا اینگونه برداشت‌های غلط از معارف دینی نهایت آرزوی شیاطین انس و جن و موجب سقوط در خطرناکترین دره‌ها شقاوت و بدبختی دنیا و آخرت است».⁽¹⁾ و شاید به همین سبب باشد که در بسیاری از روایات از ورود اشخاص کم استعداد در این‌گونه مسائل منع شده است. اعتقاد به قضا و قدر الهی علاوه بر اینکه درجه ارزشمندی از معرفت خدا و موجب تکامل انسان در بعد عقلی به شمار می‌رود، آثار عملی فراوانی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: کسی که پیدایش حوادث را تابع

1- آموزش فلسفه، ج 2.

اراده حکیمانه خدای متعادل و مستند به تقدیر و قضا الهی می‌داند، از پیشامدهای ناگوار نمی‌هراسد و در برابر آنها خود را نمی‌بازد و به جزع و فزع نمی‌افتد بلکه این حوادث جزئی از نظام حکیمانه جهان است و طبق مصالح و حکمت‌هایی رخ داده و می‌دهد.

در عین حال، باید توجه داشته باشیم که برداشت نادرست از مسأله قضا و قدر و توحید، در تأثیر استقلال، موجب سستی، تبلی، زبونی، ستم‌پذیری و تهی کردن شانه از زیر بار مسئولیت نشود و بدانیم که سعادت و شقاوت جاودانی انسان در گرو فعالیت‌های اختیاری خود اوست:

(لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ): نیکی‌های هر کس به سوی خود و

بدی‌هایش نیز به زبان اوست». ⁽¹⁾

بسیاری از اوقات در مورد «قضا و قدر» سؤال می‌شود و آن عبارت است از سرّ طرح این مسأله و فلسفه تأکید بر ثبوت «قضا و قدر» و لزوم اعتقاد به این دو با توجه به شبهات پیرامون آن، چیست؟

و از دیدگاه دیگر، نهی زیادی در رابطه با تفکر در آن از جانب معصومین علیهم‌السلام وارد شده است و این مسأله را با دریای عمیق، گرداب سخت و راه پر پیچ و خمی که نجات از آن مقدور نیست، تشبیه کرده‌اند و فرموده‌اند، این مسأله، سرّ خدایی است که برای کشف آن، سزاوار نیست متحمل تکلیفی شوند.

پاسخ این است که: شناخت «توحید افعالی» از شریف‌ترین، نافع‌ترین و عزیزترین معارفی است که فهم صحیح و اعتقاد به آن، تأثیر بسیار زیادی در تکمیل ایمان و ارزش عمل انسانی دارد که در تصفیه روح و رسیدن به سعادت، بسیار مؤثر است؛ زیرا شناخت همه حوادث حتی افعال اختیاری انسان با اذن، مشیت، اراده و قضا و قدر او جهت پیمودن راه هدایت به سوی «توحید افعالی» تأثیر بسزایی دارند و بالاتر از آن «توحید صفاتی» و «توحید ذاتی» است که رسیدن به قلّه رفیع آن برای هر کس میسر نیست اما نهی وارده از جانب معصومین علیهم‌السلام در رابطه با «قضا و قدر» در واقع مربوط به افرادی است که توان علمی و فکری چندانی ندارند و با غوطه‌ور شدن در این دریای پر گرداب، غرق می‌شوند و نهایت سیر آنان به خمودی، بی‌موالاتی و حتی کفر کشیده می‌شود که در این صورت، موجب مسرّت شیاطین انس و جن می‌شود که خداوند ما را از آن حفظ نماید.

آنچه که می‌توان بحث کرد این است که به طور کلی درباره حوادثی که در جهان واقع می‌شود سه گونه می‌توان نظر داد: یکی اینکه بگوئیم حوادث با گذشته خود هیچگونه ارتباطی ندارد هر حادثه در هر زمان که واقع می‌شود

مربوط و مدیون اموری که بر او تقدم دارند نیست نه اصل وجود او به امور قبلی مربوط و متکی است و نه خصوصیات و شکل و مختصات زمانی و مکانی و اندازه و حدود او مربوط به گذشته است و در گذشته تعیین شده است.

البته با این فرض سرنوشت معنی ندارد. سرنوشت هیچ موجودی قبلاً یعنی در مرتبه وجود یک موجود دیگر تعیین نمی‌شود زیرا رابطه موجودی میان آنها نیست.

مطابق این نظر باید اصل علیّت را یکسره انکار کنیم و حوادث را با گزاف و اتفاق و صورت غیر علمی توجیه کنیم. اصل علیت عمومی و پیوند ضروری و قطعی حوادث با یکدیگر و اینکه هر حادثه‌ای تحت و قطعیت خود را و همچنین خصوصیات وجودی خود را از امری یا اموری مقدم بر خود گرفته است، امری است مسلم و غیرقابل انکار.

نظر دیگر اینکه برای هر حادثه علت قائل بشویم ولی نظام اسباب و مسببات را و اینکه هر علتی معلولی خاص ایجاد می‌کند و هر معلولی از علت معین امکان صدور دارد منکر شویم، و چنین پنداریم که در همه عالم و جهان هستی یک علت و یک فاعلی بیشتر وجود ندارد و آن ذات حق است، همه حوادث و موجودات مستقیماً از او صادر می‌شود. اراده خدا به هر حادثه‌ای مستقیماً و جداگانه تعلق می‌گیرد، چنین فرض کنیم که قضاء الهی یعنی علم و اراده حق به وجود هر موجودی مستقل است از هر علم دیگر و قضاء دیگر در این صورت باید قبول کنیم که عاملی غیر از خدا وجود ندارد و هیچ چیزی هم در وجود آن حادثه دخالت ندارد افعال و اعمال بشر یکی از آن حوادث است این افعال و اعمال را مستقیماً قضا و قدر یعنی علم و اراده الهی به وجود می‌آورد و اما خود

بشر و قوه و نیروی او دخالتی در کار ندارد این‌ها صرفاً یک پرده ظاهری و یک نمایش پنداری هستند.

این همان مفهوم جبر و سرنوشت جبری است و این همان اعتقادی است که اگر در فرد یا قومی پیدا شود زندگی آنها را تباه می‌کند.

نظر سوم اینکه اصل علیت عمومی و نظام اسباب و مسببات بر جهان و جمیع وقایع و حوادث جهان حکمفرماست، هر حادثه‌ای ضرورت و قطعیت وجود خود را و همچنین شکل و خصوصیت زمانی و مکانی و سایر خصوصیات وجودی خود را از علل متقدمه خود کسب کرده است و یک پیوند ناگسستنی میان گذشته و حال و استقبال میان هر موجودی و علل متقدمه او هست.

بنابراین نظر، سرنوشت هر موجودی به دست موجود دیگر است که علت او است و آن علت است که وجود این موجود را ایجاب کرده و به او ضرورت داده است و هم آن علت است که خصوصیات وجودی او را ایجاب کرده است و آن علت نیز به نوبه خود معلول علت دیگری است و همین‌طور

(قَالَ اللَّهُ تَعَالَى، مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَلَمْ يَصْبِرْ عَلَى بَنَائِي فَلْيَلْتِمِسْ رَبًّا سِوَايَ)
خدای والا فرماید: هر که به قضای من رضا⁽¹⁾ ندهد و بر بالای من صبر نکند
خدائی جز من جوید

نگاهی به کلمات قضا و قدر در قرآن کریم و احادیث

ریشه شناس معروف عرب «احمد بن فارس بن زکریا» در کتاب «المقاییس» می‌نویسد: برای همه معانی به ظاهر گوناگون لفظ «قضاء» یک ریشه بیش وجود ندارد «هر کاری که با نهایت استحکام و پایداری و استواری انجام گیرد به آن "قضاء" می‌گویند».

مثلاً از آنجا که آسمان با استواری خاصی آفریده شده است خداوند خلقت آن را با لفظ «قَضَى» بیان نموده است: (فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ): یعنی آسمانها را با استواری کامل

1- نهج الفصاحة، خطبه 2067.

آفریده و خلقت آنها را به پایان رسانید».⁽¹⁾

و اما قَدَر: به طوری که از موارد استعمال آن در قرآن کریم استفاده می‌شود به معنی حد و اندازه است:

(قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا): خداوند برای هر چیزی اندازه و حدی تعیین نموده است».⁽²⁾

در اصول کافی از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است که فرمودند «قدر» عبارت است از مهندسی و اندازه‌گیری موجودات و تعیین مقدار بقاء و هنگام فناء.

در مورد قضاء فرمودند: (هُوَ الْأَبْرَامُ وَإِقَامَةُ الْعَيْنِ) یعنی محکم شدن و قطعی شدن و به پا داشتن آن.⁽³⁾

1- 12 / فصلت.

2- 3 / طلاق.

3- سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه، جعفر سبحانی، چاپ علمیه، 1359، ص 57، 61، 63، 64.

انسان و سرنوشت در بیان معصوم

هنگامی که از امام هشتم سؤال می‌شود که تقدیر خداوند درباره افعال خوب و بد بندگان خود چیست؟ امام می‌فرماید: هر نوع عملی که بندگان خدا از خوب و بد انجام دهند به تقدیر خداست. سپس امام یک چنین تقدیر گسترده را آن هم در تمام اعمال اعم از خوب و بد با نتایجی که در دنیا و آخرت دامنگیر انسان می‌گردد تفسیر می‌کند و می‌فرماید:

«الْحُكْمُ عَلَيْهِمْ بِمَا تَسْتَحِقُّونَهُ عَلَى أَعْمَالِهِمْ مِنَ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»⁽¹⁾

این احادیث آشکارا می‌رساند که قضا و قدر عاملی جدا از زندگی و اراده و خواست انسان نیست بلکه همان سنت‌های الهی است که بر صفحه هستی حکومت می‌کند و

1- عیون اخبار الرضا، ص 78 و بهار ج 5، ص 12.

انسان در انتخاب هریک از آنها مختار است و پس از انتخاب هریک از آنها هر نوع نتیجه‌ای که به انسان بازگشت می‌کند به حکم خداوند و تقدیر اوست. از آنجا که هر قانونی از قوانین آفرینش اثر و خاصیت ویژه خود را به طور قطع دارد، این همان قضاء الهی است و از اینکه خصوصیات و آثار در دل این اعمال نهفته و آنها را از اعمال دیگر جدا ساخته است همان تقدیر الهی می‌باشد و مجموع هردو در اصطلاح، سرنوشت است.⁽¹⁾

جبر یا تفویض

اشاره

یکی از مسائلی که توجه بشر را همیشه به خود جلب کرده است این است که آیا جریان کارهای جهان طبق یک برنامه و طرح قبلی غیرقابل تخلف صورت می‌گیرد و قدرتی نامرئی ولی بی‌نهایت مقتدر به نام سرنوشت و قضا و قدر بر جمیع و تابع عالم حکمرانی می‌کند و آنچه در زمان حاضر در حال صورت گرفتن است و یا در آینده صورت خواهد گرفت در گذشته، معین و قطعی شده است و انسان مقهور و مجبور به دنیا می‌آید و از دنیا می‌رود (جبر)؟

1- سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه، جعفر سبحانی، چاپ علمیه، 1359، ص 74، 75.

و یا اصلاً و ابداً چنین چیزی وجود ندارد و گذشته هیچ نوع تسلطی بر حال و آینده ندارد و انسان که یکی از موجودات این جهان است، حرّ و آزاده و مسلط بر مقدرات خویش است؟ (تفویض) یا فرض سومی در کار است و آن اینکه سرنوشت در نهایت اقتدار بر سراسر وقایع جهان حکمرانی می‌کند و نفوذش بر سراسر هستی بدون استثناء گسترده است؛ در عین حال این نفوذ غیرقابل رقابت و مقاومت ناپذیر. کوچکترین لطمه‌ای به حرّیت و آزادی شر نمی‌زند.

اگر اینچنین است، چگونه می‌توان آن را توجیه کرد و توضیح داد؟⁽¹⁾

1- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، جلد 1، (انسان و سرنوشت)، انتشارات صدرا، ص 366.

در بحث و جدل‌های پیرامون سرنوشت انسان مذاهب و مکاتبی رو در روی هم موضعگیری سازش‌ناپذیر داشته‌اند از آن جمله: معتزله، اشاعره، و شیعه که از حیث اهمیت، به بیان نظریات آنها که سه مشی مختلف کلیدی می‌باشد می‌پردازیم: ⁽¹⁾

مبانی نظریه اشاعره (جبریون)

الف) اعتقاد به صدور همه افعال انسان (اعم از گناه و صواب) از جانب خداوند و اینکه آدمی فعل خویش را نمی‌آفریند

1- قضا و قدر، عزیزالله سالاری، نشر جهاد، ص 25.

بلکه آن را کسب می‌کند.

ب) مجبور بودن انسان و عدم دخالت او در تعیین سرنوشت که طبعا زاییده اعتقاد اول است و هردو به اصل جبر برمی‌گردد.

مبانی نظریه معتزله (مفوضه)

الف) معتزله معتقدند که خالق پس از خلق عالم آن را به حال خود وا گذاشت زیرا خلقت در بودنش نیازمند به خالق نیست.

ب) انسان که جزئی از عالم خلقت است در افعال و اعمالش محتاج به خالق نیست و در این امر مطلقا آزاد و متکی به خویشتن می‌باشد.

نقد نظریات اشاعره

الف) اولین انتقاد بر مکتب اشاعره (جبریون) این است که اگر همه اعمال انسانی (اعم از خوب و بد و حق و باطل) را به خداوند نسبت دهیم و نقش انسان را انکار کنیم.

آنگاه ظلم و زشتی برخلاف صفات پروردگار (چون عدل و حکمت) بر او وارد می‌شود (که این عین کفر است) در صورتی که خداوند غنی بالذات است و نیاز به چیزی ندارد که ظلم کند و نقصی نداشته که جهت جبران آن فعل قبیحی از او صادر شود.

ب) مکتب اشعری اختیار و آزادگی را از انسان سلب کرده و او را از پویایی و شکوفایی خارج و به سکون و ایستایی جبر سوق می‌دهد و آلودگی گناه را با زمزم تقدیر تطهیر می‌سازد که دامنه آن گستره همه شئون اجتماعی و فردی را دربرمی‌گیرد.

ح) اولاً: اگر خداوند بندگان را بر اعمالشان مجبور ساخته و آنان اختیاری در انتخاب عمل صالح و ترک عمل صالح و ترک عمل صالح ندارند چنین نتیجه می‌گیریم که ارسال رسل و انزال کتب امر صحیح و معقولی نیست، چون امر و نهی پیامبران در مورد کسانی که توانایی گرایش به حسنات و ترک سیئات را ندارند، نافرجام بوده و امر حکیمانه‌ای نمی‌باشد و سزاوار نیست که خداوند فرستادگانش را مأمور به امری کند که در زندگی انسان هیچ جایگاهی ندارد.

ثانیا: چنانچه بندگان در فعل خود مجبور باشند تکلیف امری است عبث و بی‌اساس زیرا کسی که فاقد قوه اختیار و آزادی فعل باشد مکلف کردن او به انجام بعضی از کارها و دوری از بعضی دیگر بی‌معناست و کیفر و پاداش هم در روز قیامت با عدل خداوند سازگار نیست.

ثالثاً: اعتقاد به جبر مساوی با نفی روشهای تربیتی، (تعالیم اخلاقی) و اقدامات آموزشی و پرورشی در سیر تکاملی انسان و بی‌بنیاد کردن علوم و فنونی است که مستقیماً با رفتار و کردار انسان سروکار دارند.⁽¹⁾

نقد اشاعره از نظر قرآن کریم

در مورد بی‌اساس بودن مذهب جبری اشاعره به آیات فراوانی از قرآن کریم می‌توانیم استناد کنیم و چون در این کتاب اصل بر سادگی و اختصار است فقط به ذکر 3 آیه اکتفا می‌کنیم.

1- قضا و قدر، عزیز الله سالاری، نشر جهاد، تهران، 1378، ص 27 تا 40.

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ): خداوند هرگز

به هیچ کس ستم نخواهد کرد ولی مردم خود بر خویشان ستم می‌کنند».⁽¹⁾

(وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى، وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى): و برای آدمی جز

آنچه به سعی و عمل خود انجام داده (ثواب و جزایی) نخواهد بود و (نتیجه)

کوشش او به زودی دیده خواهد شد».⁽²⁾

(وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ): مشرکان

می‌گویند اگر خدا می‌خواست ما غیر از او نمی‌پرستیدیم».⁽³⁾

ملاحظه می‌کنید که خداوند در آیه بالا کسانی را که تبهکاری‌های خود را

1- 44 / یونس.

2- 39 و 40 / نجم.

3- 35 / نحل.

به مشیت و قضای خداوندی مستند می‌کنند به شدت توییح می‌نماید.
(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا): البته ما راه را به او نشان دادیم
خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) و یا ناسپاس⁽¹⁾.

آثار شوم اعتقاد به جبر مطلق

(2) بدون شک مسلک جبر آن طور که اشاعره گفته‌اند که به کلی بشر را فاقد اختیار و آزادی می‌دانند آثار سوء اجتماعی زیادی دارد؛ مانند میکروب فلج، روح و اراده را فلج می‌کند. این عقیده است که دست تطاول زورگویان را درازتر و دست انتقام و دادخواهی زور شنوها را بسته‌تر می‌کند

1- 4 / دهر.

2- انسان و سرنوشت، مرتضی مطهری: مجموعه آثار 1، انتشارات صدرا، ص 375 تا 377.

این جهت بهانه‌ای به دست اروپائیان مسیحی داده که علت العلل انحطاط مسلمین را اعتقاد به قضا و قدر بدانند و چنین وانمود کنند که اسلام خود یک آئین جبری است و در آن هرگونه اختیار و حریت از بشر سلب شده است. مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی در اوقاتی که در اروپا بود متوجه این انتقاد شد و در مقالات خود به این انتقاد نادرست جواب داد. وی در یکی از مقالات خود می‌گوید:

«عقیده به قضا و قدر یکی از عقاید حقّه است که مورد اشتباه و موضوع بی‌خبری جاهلان است. غافلان فرنگی گمان‌های خطا بردند و گفتند اعتقاد به تقدیر در میان هر ملتی شایع و راسخ گردد، همّت و قوّت و شجاعت و دیگر فضائل از میان آن ملّت رخت برمی‌بندد. مسلمین امروز بینوا و تهیدست و در قوای نظامی و سیاسی ضعیف‌تر از ملل فرنگ شده‌اند لشکر خونخوار اجانب از هر سو برایشان تاخته است بیچارگان به کنج خانه آسوده خفته‌اند و گنج و ثروت و استقلال را به دشمن و بیگانه وا گذاشته‌اند».⁽¹⁾

چرا بعضی افراد به سرنوشت جبری معتقدند

(2) طرفداری گروهی از مسأله جبر تنها به خاطر پاره‌ای از مشکلات فلسفی و استدلالی نبوده بلکه عوامل مهم روانی و اجتماعی دیگری بدون شک در پیدایش و ادامه این عقیده دخالت داشته است.

1- متن فوق را شهید مطهری از یادداشت‌های آقای صدر واثقی درباره سید جمال الدین اسدآبادی به نقل از مقاله سید درباره قضا و قدر ترجمه سید ابوالقاسم فرزانه یزدی، کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار فیش 4535 نقل کرده است.

2- تفسیر جوان، دکتر محمد بیستونی، انتشارات دارالکتب اسلامی، اول، ص 52 و 53.

بسیاری از افراد عقیده به جبر یا «سرنوشت جبری» یا قضا و قدر به معنی جبری آن را که همه ریشه‌های مشترکی دارند به خاطر فرار از زیر بار مسئولیت‌ها پذیرفته‌اند یا این عقیده را پوششی برای شکست‌ها و ناکامی‌های خود که بر اثر کوتاهی و سهل‌انگاری حاصل شده قرار داده‌اند و یا پوششی برای هوس‌های سرکش خویش که: «می» خوردن ما را حق ز ازل می‌دانسته و ما برای این «می» می‌خوریم که علم خدا جهل نشود. گاه استعمارگران برای درهم کوبیدن مقاومت مردم و خاموش کردن آتش قهر ملت‌ها با توسل به این عقیده خود را بر همه تحمیل می‌کردند، که سرنوشت شما از اول همین بوده و غیر از تسلیم و رضا هیچ چاره‌ای نیست. با قبول این مکتب اعمال همه جنایتکاران موجه می‌شود و گناه همه گنهکاران توجیه منطقی می‌یابد و فرقی میان مطیع و مجرم باقی نخواهند ماند.⁽¹⁾

سخنی از پیامبر اکرم ﷺ در بیزاری از جبر یون

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«دورانی بر این امت پیش می‌آید که مرتکب معاصی و تبهکاری می‌شوند و برای توجیه این تبهکاری و سقوط می‌گویند قضا و قدر خداوندی چنین اقتضا می‌کرد. اگر چنین اشخاصی را ملاقات کردید به آنها بفرمایید که من از آنها بیزارم»⁽¹⁾.

1- همان منبع.

نقد نظریات معتزله (مفوضه)

(2)

به طوری که قبلاً اشاره شد معتزله بر این باورند که خالق پس از خلق عالم از اثربخشی و فیاضی برکنار است و خلق بدون هیچگونه وابستگی و تعلق به خالق بر خود وا گذاشته شده است.

این نظر همانند نظری است که یک عده از متفکرین غربی به آن اعتقاد داشتند کسانی که جهان را نظامی مکانیکی می‌پنداشتند همانند ساعتی تصور می‌نمودند که ابتدا محتاج یک قدرتی است تا آن را کوک کرده و به راه اندازد. و بعد از آن دیگر نیازی به قدرت ندارد.

پذیرش این نظریه به معنای نفی صریح توحید افعالی و انکار توحید عبادی

1- الصراط المستقیم، ص 32.

2- قضا و قدر، عزیزالله سالاری، نشر جهاد، 1378، ص 51 و 52.

می‌باشد. نفی توحید افعالی بدینگونه که خداوند در فعل و کار جهان و انسان اثر و تأثیری ندارد. پس خداوند (جل جلاله) نسبت به جهان هستی و فعل آن قادر نیست و طبعاً از سلطنت عالم برکنار می‌شود. این مکتب توحیدی عبادی یعنی اینکه بندگان در اعمالشان فقط خدا را پرستش نمایند و در هر کاری از او استعانت بجویند را رد می‌کند و حلقه اتصال عبد به معبود با تیغ تفویض می‌گسلد و نقش مثبت دعا، نیایش، نماز، صدقه، صله رحم و را در پیشبرد امور و اثر منفی پدیده‌هایی چون کفران نعمت، قطع صله رحم، ظلم و را هم در فساد امور و رکود انسان انکار نماید. با این وصف استمداد از خداوند و نوای حاجتمندی از غیاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ و خلاصه طلب هدایت و غفران از آن هادی و غافر از صحیفه انسانیت حذف شده و آیات و روایات منقول در این باب هم نقض می‌گردد و نهایت این امر سقوط در گرداب شرک است.

نقد معتزله از نظر قرآن کریم

در مخالفت قرآن کریم با نظریه تفویض در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد که در اینجا به عنوان نمونه به آیات زیر استناد می‌کنیم:

(وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا): در کارها بر خدا توکل کن (که تنها) خدا برای مدد و نگهداری کفایت می‌کند.⁽¹⁾

(فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ): اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نمی‌شد البته در شمار زیانکاران بودید.⁽²⁾

(إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبَّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ): در حقیقت من بر خدا که پروردگار من و شماست توکل کردم.

1- 3 / احزاب.

2- 64 / بقره.

هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او مهار هستی‌اش را در دست دارد. به
راستی پروردگار من بر راه راست است». ⁽¹⁾

أَمْرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ

امر بین الامرین تفکر شیعی است، شیعه نه به صرف قadrیت و صاحب اختیار دانستن خداوند خویشتن را مجبور می‌بیند و نه به واسطه مختار دانستن خود در امور خداوند را از سلطنت و قadrیت می‌اندازد. بلکه نگرش او جامع هر دو بوده و چنین روش حقی (امر بین الامرین) است.

این عقیده برخلاف پیروان جبر انسان را مختار و برخلاف پیروان تفویض خداوند را قادر و فعال ما یشاء و غنی بالذات می‌داند، لکن اراده انسان را در طول اراده مطلق

خداوند می‌بیند نه در عرض آن که مستلزم شرک باشد. فعل انسان بی‌واسطه مخلوق انسان است ولی با واسطه مخلوق خالق تعالی می‌باشد. بنابراین اگر، حرکت و قدرتی داریم در طول اراده و قدرت خداوند است. بیانی از امام خمینی در مورد امر بین الامرین⁽¹⁾

امام خمینی در کتاب طلب و اراده مباحث عمیقی را پیرامون موضوع مذکور مطرح نموده‌اند و می‌فرمایند:

آن کس که به تفویض قائل است ممکن را از محدوده‌اش بیرون کشیده و به سر حد واجب بالذات رسانده است پس تفویضی مشرک است، و آن کس که قائل به

1- همان مدرک.

جبر است حضرت واجب تعالی را از حد والایش تا حدود امکان پائین آورده پس جبری کافر است و از این رو مولای ما حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بنا به روایت صدق از کتاب «عیون اخبار الرضا» طایفه قائل به تفویض را مشرک خوانده است و آن کس که حد وسط و میان این دو را قائل است، او در راه وسطی است که مخصوص امت محمدیه و راه وسط آن است که هم مقام ربوبی حفظ شود و هم حدود امکانی.

آن کس که جبری شده است به حق واجب تعالی ستم کرده و آن کس که تفویضی گشته نیز همچنین حق خدا و حق خلق هر دو را پایمال نموده و آن کس که قائل به امر بین الامرین شده حق هر صاحب حق را عطا نموده است.

جبری چشم راستش نابیناست و این کوری از چشم راست به چشم چپش نیز سرایت کرد و تفویضی چشم چپش کور شد و آن به چشم راستش سرایت نموده و کسی که قائل به امر بین الامرین است هر دو چشمش بیناست.

آنکه به جبر معتقد است مجوس⁽¹⁾ این امت است، چون پستی‌ها و نقص‌ها را به خدا نسبت داده است و آنکه به تفویض قائل است یهودی این امت است، چون دست خدا را بسته پنداشت، دستشان بسته باد و لعن و نفرین بر آنان به خاطر همین سخنانشان، بلکه هر دو دست خدای تعالی باز است ولی آنکه قائل به امر بین الامرین است بر دین حنیف اسلام است.^{(2) (3)}

1- الْقَدْرِیُّهٖ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةُ: پیامبر اکرم ﷺ .

2- طلب و اراده، امام خمینی، ترجمه سیداحمد فهری، انتشارات علمی و فرهنگی، ص 75 - 76.

3- منظور از مجوس زردشتیان می‌باشند که اهورامزدا را خدای خیر و اهریمن را خدای شر می‌دانستند.

مثالی از امام خمینی درباره امر بین الامرین هنگامی که شعاع آفتاب بر صفحه آئینه می‌افتد و نور از آئینه بر دیوار منعکس می‌شود، این نوری که بر سینه دیوار است از خود آئینه نیست زیرا آئینه نوری ندارد و در عین حال از خود آفتاب و از چشمه خورشید هم نیست یعنی از شمس مطلق بدون واسطه و بدون قید هم نیست، بلکه نور دیوار از نور آفتاب آینه است یا آفتابی که در آینه است. در اینجا اگر کسی از خود آفتاب غفلت داشته باشد در آینه نگاه کند، به گمانش می‌رسد که نور از آینه است و اگر کسی آفتاب را ببیند و متوجه آینه نباشد نور دیوار را از آفتاب می‌بیند و اما کسی که دو چشمش بیناست و آفتاب و آینه هر دو را می‌بیند، متوجه خواهد شد که نور از آفتابی است که در آینه افتاده است و به این ترتیب حکم می‌کند بر اینکه نور و هرچه از سنخ نور است ذاتاً تعلق به آفتاب دارد و بالعرض متعلق به آینه است. ⁽¹⁾

مثالی از آیه الله العظمی خویی در مورد امر بین الامرین

بهترین تشبیهی که در این باره دیده شده است همان است که استاد بزرگوار حضرت آیه الله خویی در دروس خود بیان کرده‌اند، اجمال تشبیه مذکور این است:

فرض کنیم یک فرد از انسان مبتلا به فلج است به طوری که توانایی حرکت ندارد و ما می‌توانیم با وصل کردن سیم برق او را به حرکت وادار کنیم. در هنگام این حرکت

1- طلب و اراده امام خمینی، انتشارات مرکز علمی و فرهنگی، 1362، ص 81.

کلید برق در دست ما می‌باشد. به طوری که هر لحظه بتوانیم آن شخص را از حرکت باز داریم، حال اگر چنین شخصی حرکت کند و کارهایی انجام دهد، این کارها با اختیار او انجام خواهد گرفت، خواه کار بد خواه کار خوب.

آنچه که از این کار به ما مستند است نیرو و قدرتی است که ما توسط برق در او ایجاد کرده‌ایم و در هر لحظه می‌توانیم این قدرت را از او سلب نمائیم، اما این کار را نمی‌کنیم و به حال خود وا می‌گذاریم.

طرز بهره‌برداری از این نیرو که ما به او داده‌ایم مربوط به اختیار اوست و به ما تعلق ندارد.

همچنین است کارهای صادره از ما، نیرو از خداوند است و در هر لحظه ریزش آن نیرو از فیاض مطلق انجام می‌گیرد و در هر لحظه می‌تواند آن را قطع کند ولی اختیار بهره‌برداری از آن نیرو کاملاً در دست است و معنای (لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) همین است.⁽¹⁾

1- جبر و اختیار، محمدتقی جعفری، چاپ دار التبلیغ اسلامی، قم، 1353، ص 198 و 199.

نقد جبر و تفویض از نظر اخبار و احادیث

(1) از امام صادق علیه السلام در مورد جبر و تفویض پرسش شد حضرت فرمود: نه جبر است و نه تفویض بلکه منزلی است میان آن دو که حق آنجاست؛ و آن منزل را نداند جز عالم و یا کسی که عالم آن را به وی آموخته باشد: عن ابی عبدالله علیه السلام: «قَالَ سُئِلَ عَنِ الْجَبْرِ وَالْقَدَرِ فَقَالَ: لَا جَبْرَ وَلَا قَدَرَ وَلَكِنْ مَنَزِلَةٌ بَيْنَهُمَا، فِيهَا الْحَقُّ الَّتِي بَيْنَهُمَا لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا الْعِلْمُ أَوْ مَنْ عَلَّمَهَا إِيَّاهُ الْعَالِمُ». امام باقر و امام صادق علیه السلام فرمودند: «خدا به مخلوقش مهربانتر از آن است که ایشان را مجبور به گناه کند سپس به آن جهت عذابشان نماید».

1- اصول کافی، ترجمه و شرح سیدجواد مصطفوی، ج 1، ص 222، چاپ چهارم، انتشارات علمیه اسلامیة.

چنانچه جبری مذهب گوید] و خدا عزیزتر از آن است که چیزی را بخواهد و نشود. چنانچه تفویض مذهب گوید] راوی می گوید از آن دو حضرت سؤال شد که مگر میان جبر و تفویض منزل سومی است؟ فرمودند: آری منزلی است فراختر از میان آسمان تا زمین:

عن أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَا: «إِنَّ اللَّهَ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يَجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَى الذُّنُوبِ ثُمَّ يُعَذِّبُهُمْ عَلَيْهَا وَ اللَّهُ أَعَزُّ أَنْ يُرِيدَ أَمْرًا فَلَا يَكُونُ» قَالَ: «فَسُئِلَا هَلْ مِنَ الْجَبْرِ وَ الْقَدَرِ مَنْزِلَةٌ ثَالِثَةٌ؟ قَالَا نَعَمْ أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»⁽¹⁾.

امیرالمؤمنین بعد از بازگشت از نبرد صفین، در کوفه نشسته بود که پیرمردی آمد و مقابل او زانو زد و پس از آن گفت: ای امیرمؤمنان! بفرمائید که آیا

1- همان مأخذ، ص 224.

عزیمت ما به شام طبق قضا و قدر الهی بود؟ فرمودند: آری ای شیخ: به هیچ تلی بالا نرفته و به هیچ وادی سرازیر نشدید مگر به قضا و قدر الهی [لا تفویض] پیرمرد عرض کرد ای امیرمؤمنان! رنجی را که در این راه کشیدم به حساب خدا بگذارم؟

حضرت فرمود: خاموش باش ای پیرمرد به خدا قسم که خداوند پاداش بزرگی به خاطر رفتن و اقامت نمودن و بازگشت از آنجا به شما داده است و در هیچیک از حالات خویش ناچار نبودید [لا جبر].

شیخ گفت چگونه در هیچکدام از حالاتمان مجبور نبودیم، در حالی که رفتن و جنبش و بازگشتمان بنابه قضا و قدر باشد؟

در اینجا تصور خام پیرمرد این بود که اگر حرکت آنها در چهارچوب قضا و قدر بوده، پس یعنی جبر!

حضرت فرمود تو گمان می‌بری که آن قضا و قدر حتمی و ضروری بوده؟ [یعنی بر این باوری که آن سرگذشت تخلف ناپذیر بوده؟] اگر چنین بود پاداش و کیفر، امر و نهی و بازداشتن خداوند باطل و معنای وعده و وعید (نوید دادن و بیم دادن) ساقط می‌شد. در این گفتگو حقیقت امر بین الامرین به عنوان موضع قرآن کریم نمودار می‌شود.

القَصَّة پیرمرد به خاطر رفع ابهام از سر شادمانی این شعر را گفت:
أَنْتَ الْأَمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ يَوْمَ النَّجَاةِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَانَا
أَوْ ضَحَّتْ مِنْ أَمْرِنَا مَا كَانَ مُلْتَبَسًا جَزَاكَ وَرُبُّكَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانَا
تو آن امامی هستی که به خاطر اطاعتش در روز قیامت از خدای رحمان امید آمرزش داریم.

از امر [مکتب] ما هر چه پوشیده و مشکل بود روشن ساختی پروردگارت در
تقابل این نیکی جزای نیکو به تو دهد. ⁽¹⁾

انسان و سرنوشت از نظر شهید مطهری

اگر مقصود از سرنوشت و قضا و قدر الهی انکار اسباب و مسببات و از آن جمله قوه و نیرو و اراده و اختیار بشر است، چنین قضا و قدر و سرنوشتی وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد و اگر

1- اصول کافی، ج 1، باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین، حدیث شماره 1.

2- انسان و سرنوشت، شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار (1)، انتشارات صدرا، ص 384، 386، 396.

مقصود از سرنوشت و قضا و قدر پیوند حتمیت هر حادثه با علل خورد پیوند شکل گرفتن هر حادثه از ناحیه علل خود است البته این حقیقتی است مسلم بشر مختار و آزاد آفریده شده است یعنی به او عقل و فکر و اراده داده شده است بشر همیشه خود را در سر چهار راهایی می بیند و هیچ گونه اجباری ندارد که فقط یکی از آنها را انتخاب کند. سایر راهها به او بسته نیست، انتخاب یکی از آنها به فکر و اراده و مشیت شخصی او مربوط است. یعنی طرز فکر و انتخاب اوست که یک راه خاص را معین می کند.

حتمی و غیر حتمی بودن قضا و قدر؟

(1)

انقسام قضا و قدر به حتمی و غیر حتمی بودن از وضع خاص موجودات سرچشمه می گیرد موجودی که امکانات متعدد دارد، علل مختلف ممکن است در او تأثیر کنند، و هر علتی او را در یک مجرا و یک مسیر بخصوص قرار می دهد مقدرات متعددی دارد. به هر اندازه که به علل گوناگون بستگی و ارتباط دارد، مقدرات دارد. از این رو سرنوشت و

1- انسان و سرنوشت، شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار (1)، انتشارات صدرا، ص 401 394.

قضا و قدر چنین موجودی غیرحتمی است و اما موجودی که بیش از یک امکان دارد نیست و یک مسیر بیشتر برایش ممکن نیست و جز با یک نوع علت سروکار ندارد سرنوشتش حتمی و غیرقابل تغییر است.

به عبارت دیگر حتمیت و عدم حتمیت از جنبه قابلی است نه از جنبه فاعلی؛ به معنی قابلیت واحد و قابلیت‌های متعدده است.

اعمال و افعال بشر از آن سلسله حوادث است که سرنوشت حتمی و تخلف‌ناپذیر ندارد، زیرا بستگی دارد به هزاران علل و اسباب و از آن جمله انواع اراده‌ها و انتخابها و اختیارها که از خود بشر ظهور می‌کند. تمام امکاناتی که در مورد جمادات و افعال غریزی حیوان وجود دارد و تمام «اگر» هایی که در وقوع آنها هست در افعال و اعمال بشر هست.

در رشد یک درخت یا انجام عمل غریزی یک حیوان هزاران «اگر» که همان شرایط طبیعی هستند می‌تواند وجود داشته باشد.

همه آن اگرها در افعال و اعمال انسان هست، به علاوه اینکه در انسان عقل و شعور و اراده اخلاقی و قوه انتخاب و ترجیح آفریده شده است.

انسان قادر است عملی را که صد در صد با غریزه طبیعی و حیوانی او موافق است و هیچ رادع و مانع خارجی وجود ندارد، به حکم تشخیص و مصلحت اندیشی ترک کند، و قادر است کاری را که صد در صد مخالف طبیعت اوست و هیچ گونه عامل اجبار کننده خارجی هم وجود ندارد، به حکم مصلحت اندیشی و نیروی خرد آن را انجام دهد اینجاست که تأثیر انسان در سرنوشت خود به عنوان یک عامل مختار معلوم می‌شود

اینکه می‌گوئیم بشر مختار و آزاد است به این معنی است که عمل او از خواست و رضایت کامل او سرچشمه می‌گیرد و هیچ عاملی او را برخلاف میل و رغبت و رضا و تشخیص او وادار نمی‌کند؛ نه قضا و قدر و نه عامل دیگر. خلاصه اینکه چون تمام علل و اسباب مظاهر قضا و قدر الهی می‌باشند در مورد هر حادثه‌ای هر اندازه علل و اسباب مختلف و جریان‌های مختلف متصور باشد، قضا و قدرهای گوناگون متصور است. آن جریانی که واقع می‌شود و صورت می‌گیرد به قضا و قدر الهی است و آن جریانی هم که متوقف می‌شود به قضا و قدر الهی است.

قضا و قدر در بیان علی علیه السلام

علی علیه السلام در سایه دیوار گچی نشسته بود؛ از آنجا که حرکت کرد و در زیر سایه دیوار دیگری نشست، به آن حضرت گفته شد: یا امیرالمؤمنین: «تَفِرُّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ» از قضای الهی فرار می‌کنی؟ فرمود: «أَفِرُّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ إِلَى قَدَرِ اللَّهِ: از قضای الهی به قدر الهی پناه می‌برم»⁽¹⁾ یعنی از نوعی قضا و قدر به نوع دیگری از قضا و قدر پناه می‌برم؛

1- بحار الانوار، چاپ جدید، ج 5، ص 87.

یعنی اگر بنشینم و دیوار بر سرم خراب شود قضا و قدر الهی است، زیرا در جریان علل و اسباب اگر انسانی در زیر دیوار شکسته و مشرف به انهدام بنشیند آن دیوار بر سرش خراب می‌شود و صدمه می‌بیند، و این خود قضا و قدر الهی است، و اگر خود را به کفار بکشد، از خطر او مصون می‌ماند، این نیز قضا و قدر الهی است. کما اینکه ممکن است در همان حال در یک جریان دیگر از علل و اسباب، خطر دیگری متوجه او گردد که آن نیز قضا و قدر الهی است.

مسأله قضا و قدر در صدر اسلام

(1)

1- انسان و سرنوشت، شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار (1)، انتشارات صدرا، ص 397.

آنچه مجموعاً از اخبار و روایات شیعه و سنی برمی‌آید این است که شخص رسول اکرم ﷺ مسلماً قضا و قدر را برای اصحاب خود مطرح کرده است و امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز مکرراً در این باب داد سخن داده است. آنچه اعجاب برمی‌انگیزد این است که این تعالیم بزرگ آن چنان با استادی و مهارت به مردم صدر اسلام تلقین شده است که با جبر فرسنگ‌ها فاصله داشته و آن‌ها را جبری مسلک و در نتیجه بی‌اراده بار نیاورده است. بعدها که متکلمین اسلامی آمده‌اند نتوانسته‌اند بین اعتقاد به قضا و قدر و اعتقاد به جبر فرق بگذارند و تا امروز که چهارده قرن از آن زمان می‌گذرد کمتر افرادی در شرق و غرب عالم پیدا شده‌اند که توانسته باشند بین این دو عقیده فرق بگذارند.

نقش عوامل معنوی در سرنوشت انسان

در صفحات پیشین که نقش انسان را در انتخاب سرنوشت و تغییر قضا و قدر مفصلاً مورد بحث قرار دادیم، بیشتر به جنبه‌های مادی و فیزیکی انسان در قضا و قدر پرداختیم، ولی بجز عوامل مادی نیروی دیگری نیز که قطعاً اهمیت آن کمتر از عوامل مادی نیست در تعیین و تغییر سرنوشت انسانها مؤثر است که مربوط به عوامل و پدیده‌های معنوی می‌باشد که ذیلاً به مهمترین این عوامل اشاره می‌کنیم:

1 - دعا و نیایش

خداوند از بندگان خود می‌خواهد که نیازهای خود را از او طلب کنند تا او اجابت فرماید:

(ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ:) مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم». ⁽¹⁾

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «دعا قضاى شدیدی را که به سختی محکم شده باشد برمی‌گرداند». ⁽²⁾

«الدَّعَاءُ يُرَدُّ الْقَضَاءَ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامَا»

بنابراین دعا یکی از مظاهر قضا و قدر است که در سرنوشت حادثه‌ای می‌تواند مؤثر باشد و یا جلوی قضا و قدر را بگیرد.

1- 60 / غافر.

2- اصول کافی، ج 4، کتاب دعا، ص 216.

2 - صدقه و احسان

قرآن کریم: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا): از اموال آنها صدقه بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی.⁽¹⁾

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: صدقه هفتاد در از شرها را می‌بندد: «الْصَّدَقَةُ تَسُدُّ سَبْعِينَ بَابًا مِنَ الشَّرِّ». ⁽²⁾

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ يَعْيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعْيشُ بِالْأَعْمَارِ: کسانی که به سبب نیکوکاری زندگی دراز می‌کنند از کسانی که با عمر اصلی زندگی می‌کنند بیشترند». ⁽³⁾

1- 103 / توبه.

2- میزان الحکمه، ج 5، ص 321.

3- بحارالانوار، ج 5، ص 140.

صدقه‌ای که مرد یهودی را از مرگ نجات داد

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده که: مردی یهودی بر حضرت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گذشت و گفت: السَّامَ عَلَیک! پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود و علیک! یاران حضرت را گفتند که وی از برای تو طلب مرگ کرد و گفت «الْمَوْتُ عَلَیک». پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود من نیز این چنین پاسخ گفتم.

آن حضرت اضافه کرد که ماری سیاه این یهودی را از پس گردن بگزد و بکشد، راوی گوید آن یهودی به هیزم کنی رفت و هیزم بسیار گرد آورد و دیری نپائید که بازگشت.

پیامبر وی را فرمود: هیزم فرو نه، مرد هیزم‌ها را بنهاد، ناگاه ماری پدیدار شد که در درون هیزم‌ها بود و چوبی به دندان می‌گزید. حضرت فرمود: ای یهودی امروز چه کرده‌ای؟ گفت: کاری جز کار هیزم نکرده‌ام، آن را به دوش کشیده اینجا آوردم و نیز دو قرص نان بود یکی را خوردم و دیگری را به مسکینی صدقه دادم. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود و بدین عمل خداوند آن گزند را از وی دفع کرد زیرا: «إِنَّ الصَّدَقَةَ تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ عَنِ الْإِنْسَانِ: صدقه مرگ بد را از انسان دور می‌سازد».⁽¹⁾

3 - توکل

توکل یعنی اینکه انسان در پیمودن راه حق تزلزل به خود راه ندهد و مطمئن باشد که اگر در زندگی هدفی صحیح و خدایسندانه برگزیند و فعالیت خود را متوجه آن کند و نتیجه کار را به خدا واگذارد، خداوند او را تحت حمایت خود قرار می‌دهد. ⁽²⁾

خداوند در آیه 3 سوره طلاق می‌فرماید:

(وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا): آن کسی که در راه حق به خدا اعتماد کند خداوند او را بس است. خدا فرمان و

1- بحارالانوار، ج 4، ص 121 2 بیروت، مؤسسه الوفا، چاپ دوم.

2- بینش اسلامی، دوره پیش دانشگاهی، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران، 1379.

حکم خود را به نتیجه می‌رساند خدا برای هر چیز قدر و اندازه‌ای قرار داده است».

در این آیه شریف با جمله (قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا) نظام عالم یعنی نظام «علت و معلول» را به رسمیت شناخته است، در عین حال می‌فرماید که خداوند فرمان خود را به نتیجه می‌رساند. یعنی آنجا که پای روابط معنوی و تأییدات غیبی به میان می‌آید، جریان دیگری واقع می‌شود و عوامل ظاهری را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

4 - صله رحم

صله رحم یعنی سرزدن به قوم و خویش نسبی که اقدام به این امر باعث زیادی عمر می‌شود. به حدیثی از امام صادق علیه السلام به نقل از جلد 16 بحار الانوار توجه فرمائید: «قال ابو عبدالله علیه السلام : صَلَّةُ الرَّحِمِ وَ حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ: صله رحم کردن و خوش رفتاری با همسایه شهرها را آباد و عمرها را زیاد می‌کند».

اکنون به حدیثی عجیب از کتاب امالی شیخ مفید به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام توجه بفرمائید:

«إِنَّ أَعْجَلَ الطَّاعَةِ ثَوَابًا لِّصَلَّةِ الرَّحِمِ إِنَّ الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فُجَّارًا فَيَتَوَاصَلُونَ: بدرستی که فوری‌ترین اطاعت از جهت ثواب صله رحم است قومی که صله رحم می‌کنند مالشان زیاد می‌شود باوجود آنکه فاجر و بدکاره هستند».⁽¹⁾

5 - خشنود کردن پدر و مادر

در حدیثی به نقل از جلد 16 بحارالانوار امام صادق علیه السلام می‌فرماید:
«وَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَزِيدَ اللَّهُ فِي عُمْرِكَ فَسُرُّ وَالدِّيكُ: اگر دوست داری که خدا
عمرت را زیاد کند پدر و مادرت را خشنود کن».

6 - گناه نکردن

گناهان علاوه بر کیفی که در روز واپسین به دنبال خواهند داشت آثار
وضعی خود را در همین جهان باقی می‌گذارند و در حقیقت مقدرات دنیوی ما را
نیز تغییر می‌دهند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ:
کسانی

1 و 2 - به نقل از کتاب صحت و سعادت، علی موسوی تبریزی، 1329، تبریز، ص 124، 126، 129.

که به وسیله گناهان می‌میرند بیشتر از کسانی هستند که عمرهای زیاد می‌کنند».⁽¹⁾

علی علیه السلام می‌فرماید: «إِخْذِرُ الذُّنُوبَ فَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَذْنِبَ فَيَحْبِسُ عَنْهُ الرِّزْقُ: از گناهان پرهیزید زیرا بنده چون گناه می‌کند رزق از او بازداشته می‌شود».⁽²⁾ ملاحظه می‌شود که گناهان که اجل و روزی را تغییر می‌دهند علل تغییر و تبدیل قضا و قدر می‌باشند بدیهی است که این تغییرات نیز خود قضا و قدر الهی می‌باشند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به ابوذر می‌فرماید یا اباذر: «الرَّجُلُ لِيُحْرَمَ رِزْقُهُ بِالذَّنْبِ يُصِيبُهُ: ای ابوذر انسان به سبب گناهی که می‌کند چه بسا از روزی خویش که بر وی مقرر شد، محروم می‌گردد».⁽³⁾

1- میزان الحکمه، ج 3، ص 267.

2- همان مأخذ، ص 266.

3- به نقل از کتاب پندهای گرانمایه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ابوذر غفاری، ترجمه ابوطالب تجلیل تبریزی، دفتر نشر برگزیده، 1372، قم.

پس نتیجه می‌گیریم: طاعت و گناه، عدل و ظلم، نیکوکاری و بدکاری، دعا و نفرین و امثال این‌ها از عوامل معنوی هستند که در سرنوشت بشر از نظر عمر و سلامت، روزی و مؤثر می‌باشند و یک سلسله حسابهای مخصوص برای خود دارند.

7 - مجاهدات در راه حق

(إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ): اگر دین خدا را یاری کنید خدا شما را یاری می‌کند و گامهایتان را ثابت می‌کند.⁽¹⁾

8 - نیکی کردن به جانداران

آزار رساندن به جانداران اعم از حیوان و انسان به ویژه کسانی که بر گردن انسان حقّ دارند (صاحبان حقوق) از قبیل پدر و مادر و معلم در همین زندگی دنیایی نیز اثرات بدی به دنبال دارد. به طور کلی طاعت و گناه، توبه و پرده‌داری، عدل و ظلم، نیکوکاری و بدکاری، دعا و نفرین و امثال این‌ها از عواملی هستند که در سرنوشت بشر از نظر عمر، سلامت، روزی و مؤثر می‌باشند و یک سلسله حساب‌های مخصوص برای خود دارند.

1- 7 / محمد.

کلمه قَدَری

اینکه ما در اینجا طرفداران آزادی و اختیار بشر را قَدَری نامیدیم به حسب معروف‌ترین اصطلاح علماء کلام است، غالباً در اخبار و روایات نیز این کلمه در همین مورد بکار برده شده است والا کلمه قَدَری در زبان متکلمین و در بعضی اخبار و روایات و جبریون اطلاق می‌شود؛ بطور کلی هم طرفداران جبر که قائل به تقدیر کلی بوده‌اند و هم طرفداران اختیار و آزادی که تقدیر را از اعمال بشر نفی می‌کرده‌اند از اطلاق «قَدَری» می‌خوانده است.

جنبه علمی و عمومی قضا و قدر

هرچند این مسأله متافیزیکی است و به فلسفه کلی و ماوراء الطبیعه مربوط است ولی از دو نظر شایستگی دارد که در ردیف عملی و اجتماعی نیز قرار گیرد. یکی از نظر که طرز تفکری که شخص در این مسأله پیدا می‌کند در زندگی عملی و اجتماعی و کیفیت برخورد و مقابله او با حوادث مؤثر است. بدیهی است که روحیه کسی که معتقد است وجودی است دست بسته و تأثیری در سرنوشت ندارد، با کسی که خود را حاکم بر سرنوشت خود می‌داند و معتقد است حدّ و آزاد آفریده شده است متفاوت است.

در صورتی که بسیاری از مسائل فلسفی این گونه نمی‌باشند، در روحیه و عمل و روش زندگی انسان اثر ندارند از قبیل، حدوث و قدوم زمانی عالم، تناهی و بی‌تناهی ابعاد عالم، نظام علل و اسباب و امتناع صدور کثیر از واحد، عینیت ذات و صفات واجب الوجود و امثال این‌ها. اینگونه مسائل تأثیری در روش عملی و روحیه اجتماعی شخص ندارند.

دیگر از این جهت که مسأله سرنوشت و قضا و قدر در عین اینکه از نظر پیدا کردن راه حل در ردیف مسائل خصوصی است، از نظر عمومیت افرادی که در جستجوی راه حلی برای آن هستند در ردیف مسائل عمومی است.

یعنی این مسأله از مسائلی است که برای ذهن همه کسانی که فی‌الجمله توانایی اندیشیدن در مسائل کلی دارند طرح می‌شود و مورد علاقه قرار می‌گیرد. زیرا هر کسی طبعا علاقمند است بداند آیا یک سرنوشت محتوم و مقطوعی که تخلف از آن امکان‌پذیر نیست مسیر زندگانی او را تعیین می‌کند و او از خود در این راهی که می‌رود اختیاری ندارد؟! مانند پر کاهی است در کف

تند بادی؟! یا چنین سرنوشتی در کار نیست و او خود می‌تواند مسیر زندگی خود را تعیین کند.

برخلاف سایر مسائل فلسفه کلی که همچنانکه از نظر یافتن راه حل جنبه خصوصی دارند، از جنبه توجه اذهان به جستجو برای یافتن راه حل نیز دارای جنبه خصوصی می‌باشند. از این دو نظر این مسأله را می‌توان در ردیف مسائل عملی و عمومی و اجتماعی نیز طرح کرد.

برخی از منتقدین اسلام بزرگترین علت انحطاط مسلمین را اعتقاد به قضا و قدر و سرنوشت قبلی ذکر کرده‌اند. اینجا طبعاً این سؤال پیش می‌آید که اگر اعتقاد به سرنوشت سبب رکود و انحطاط فرد یا اجتماع می‌شود پس چرا مسلمانان صدر اول این‌طور نبودند؟ آیا آنها به قضا و قدر و سرنوشت قبلی اعتقاد نداشتند و این مسأله جز تعلیمات اولیه اسلام نبود و بعد در عالم اسلام وارد شد.

همچنانکه بعضی از مورخین اروپائی گفته‌اند و یا اینکه نوع اعتقاد آنها به قضا و قدر طوری بوده که با اعتقاد به اختیار و آزادی و مسئولیت منافات نداشته است؟ یعنی آنها در عین اینکه به سرنوشت اعتقاد نداشته‌اند معتقد بوده‌اند که سرنوشت به نحوی تحت اختیار و اراده انسان است و انسان قادر است آن را تغییر دهد، اگر چنین طرز تفکری داشته‌اند آن طرز تفکر براساس چه اصول و مبانی بوده است؟

قرآن و قضا و قدر

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ): و یهود گفتند دست خدا به زنجیر بسته است، دستهایشان بسته باد و به خاطر این سخن از رحمت (الهی) دور شوند، بلکه هر دو دست (قدرت) او گشاده است هرگونه بخواهد می‌بخشد و این آیات که بر تو از طرف پروردگارت نازل شده بر طغیان و کفر بسیاری از آن‌ها می‌افزاید و در میان آن‌ها عداوت و دشمنی تا روز قیامت افکنديم و هر زمان آتش جنگی افروختند آن را خداوند خاموش ساخت و برای فساد در زمین تلاش می‌کنند و خداوند مفسدان را دوست ندارد». (1)

از بسیاری از روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده استفاده می‌شود که این آیه اشاره به اعتقادی است که یهود درباره مسأله قضا و قدر و سرنوشت و تفویض داشتند و معتقد بودند که در آغاز خلقت خداوند همه چیز را معین کرده و آنچه باید انجام بگیرد، انجام گرفته است و حتی خود او هم عملاً نمی‌تواند تغییر در آن ایجاد کند. البته ذیل آیه (بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ) (2) به طوری که خواهد آمد همان معنی اول را تأیید می‌کند ولی معنی دوم نیز می‌تواند با معنی اول در یک مسیر قرار گیرد، زیرا هنگامی که زندگی یهود به هم خورد و ستاره اقبالشان غروب کرد معتقد بودند این یک سرنوشت است و سرنوشت را نمی‌توان

تغییر داد زیرا از آغاز همه این سرنوشت‌ها تعیین شده و عملاً دست خدا بسته است.

1- 64 / مائده.

2- 64 / مائده.

خداوند در پاسخ آنها نخست به عنوان نکوهش و مذمت از این عقیده ناروا می‌گوید: دست آنها در زنجیر باد و به خاطر این سخن ناروا از رحمت خدا به دور گردند. ⁽¹⁾

(قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ): گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو برای آنها کمین می‌کنم. ⁽²⁾

از آیه فوق برمی‌آید که شیطان برای تبریئه خویش، نسبت جبر به خداوند داد و گفت: چون تو مرا گمراه ساختی من نیز در گمراهی نسل آدم کوشش خواهم کرد.

گواه بر این سخن حدیثی است که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که: «به هنگام

1- تفسیر جوان، انتشارات دارالکتب اسلامیة، ذیل آیه 64 سوره مائده.

2- 16 / اعراف.

مراجعت از صفین، پیرمردی از "قضا و قدر" سؤال کرد و حضرت در پاسخ فرمود: آنچه انجام دادیم، همه قضا و قدر الهی بوده»، پیرمرد چنین پنداشت که منظور همان مسأله جبر است، حضرت با شدت تمام او را از این پندار باطل بازداشت و ضمن سخنان مفصلی به او فرمود: «تِلْكَ مَقَالَةُ إِخْوَانِ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ وَ خُصَمَاءِ الرَّحْمَانِ وَ حِزْبِ الشَّيْطَانِ: این گفتار بت پرستان و دشمنان خدا و حزب شیطان است» سپس قضا و قدر را به معنی قضا و قدر تشریعی یعنی فرمان‌ها و تکالیف پروردگار تفسیر فرمود و از اینجا روشن می‌شود نخستین کسی که دم از مکتب جبر زد شیطان بود! (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ): این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آن که آن‌ها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و دانا است». (1)

تاریخ، اقوام و ملت‌های گوناگونی را به ما نشان می‌دهد، گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند و گروهی را که به پایین‌ترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که یک روز پراکنده و وامانده و شکست خورده بودند، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند، گروه چهارمی که به عکس از عالی‌ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلت و خواری سقوط کردند، بسیارند کسانی که از برابر صحنه‌های مختلف تاریخ به آسانی می‌گذرند، بدون اینکه کمترین اندیشه‌ای در آن کنند و نیز بسیارند کسانی که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنایی حیات و مرگ ملت‌ها، گناه را به گردن عوامل کم‌اهمیت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می‌اندازند.

بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست‌های مخرب آنها نسبت می‌دهند و عده‌ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می‌پندارند. سرانجام عده‌ای دست به دامن قضا و قدر به مفهوم تحریف یافته‌اش و یا شانس و طالع و اقبال می‌زنند و همه حوادث تلخ و شیرین را از این طریق توجیه می‌کنند.

همه این‌ها برابر این است که از درک علل واقعی وحشت دارند. قرآن در آیات فوق انگشت روی نقطه اصلی «دردها» و «درمان‌ها» و عوامل پیروزی و شکست گذارده و می‌گویند: برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمان‌ها و زمین‌ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید بلکه کافی است تنها در وجود، در فکر و روحیه و اخلاق خود و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هرچه هست در اینجا است.⁽¹⁾

جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع

موضوع مهم دیگری که از آیه فوق به روشنی استفاده می‌شود این است که انسان سرنوشت خاصی که از پیش تعیین شده باشد ندارد و تحت تأثیر «جبر تاریخ» و «جبر زمان» و «محیط» نیست، بلکه عامل سازنده تاریخ و زندگی انسان دگرگونی‌هایی است که در روش و اخلاق و فکر و روح او به اراده خودش پیدا می‌شود.

بنابراین آنها که معتقد به قضا و قدر جبری هستند و می‌گویند همه حوادث

به

1- تفسیر جوان.

خواست اجباری پروردگار است با آیه فوق محکوم می‌شوند و همچنین جبر مادی که انسان را بازیچه دست غرایز تغییرناپذیر و اصل وراثت می‌داند و یا جبر محیط که او را محکوم چگونگی اوضاع اقتصادی و شرایط تولید می‌داند از نظر مکتب اسلام و قرآن بی‌ارزش و نادرست است، انسان آزاد است و سرنوشت خود را به دست خویش می‌سازد.

انسان، با توجه به اصلی که در آیه فوق خواندیم، زمام سرنوشت و تاریخ خود را در دست دارد که برای خود افتخار و پیروزی می‌آفریند و اوست که خود را گرفتار شکست و ذلت می‌سازد، درد او از خود اوست و دواى او به دست خودش تا در وضع او دگرگونی پیدا نشود و با خودسازی خویشتن را عوض نکند تغییری در سرنوشتش پیدا نخواهد شد.⁽¹⁾

در برخی از آیات قرآن صریحا حکومت و دخالت سرنوشت و اینکه هیچ حادثه‌ای

1- تفسیر جوان.

در جهان رخ نمی‌دهد مگر به مشیت الهی، و آن حادثه قبلاً در کتابی مضبوط بوده تأیید شده است از قبیل:

(مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ): هیچ مصیبتی در زمین یا در نفوس شما به شما نمی‌رسد مگر آنکه قبل از آنکه آن را ظاهر کنیم در کتابی ثبت شده و این بر خدا آسان است». (1)

(وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ): هیچ چیزی نیست مگر اینکه خزانه‌های آن در نزد ما است و ما آن را جز به اندازه معین فرو نمی‌فرستیم». (2)

(قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا): همانا خدا برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است». (3)

1- 22 / حدید.

2- 21 / حجر.

3- 3 / طلاق.

(إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ): ما همه چیز را باندازه آفریدیم.⁽¹⁾
 (فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ): خدا هر کس را بخواهد گمراه و هر
 کس را بخواهد هدایت می‌کند.⁽²⁾
 اما آیاتی که دلالت می‌کند بر اینکه انسان در عمل خود مختار و در
 سرنوشت خود مؤثر است و می‌تواند آن را تغییر دهد.
 (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ): خدا وضع هیچ مردمی را
 عوض نمی‌کند مگر آنکه خود آن‌ها وضع نفسانی خود را تغییر دهند.⁽³⁾

1- 49 / قمر.

2- 4 / ابراهیم.

(صفحه 82)

(وَمَا رَبُّكُمْ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ): و پروردگارت نسبت به بندگان ستمگر
 نمی‌باشد.⁽¹⁾
 (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ): خدا چنان نیست که
 به آنها ستم کند ولی آنان چنان بودند که به خویشان ستم می‌کردند.⁽²⁾
 (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ): در صحرا و دریا به
 واسطه کردار بد مردم فساد و تباهی پدید شده است.⁽³⁾
 (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا): و انسان را راه نمودیم او خود یا
 سپاسگزار است یا ناسپاس.⁽⁴⁾
 (فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ): هر که خواهد ایمان آورد و هر که
 خواهد کفر ورزد.⁽⁵⁾

1- 11 / رعد.

2- 46 / فصلت.

3- 40 / عنكبوت.

4- 41 / روم.

5- 3 / دهر.

این دو دسته آیات از نظر غالب علماء تفسیر و علماء کلام معارض یکدیگر شناخته شده‌اند. به عقیده آنها باید مفاد ظاهر یک دسته را پذیرفت و دسته دیگر را تأویل کرد.

از نیمه دوم قرن اول که دو طرز تفکر در این باب پیدا شد، گروهی که طرفدار آزادی و اختیار بشر شدند، دسته اول آیات را تأویل و توجیه کردند «قَدَری» و گروه دیگر طرفدار عقیده تقدیر بودند و آیات را تأویل کردند «جَبَری» نامیده شدند.

ابعاد پنجگانه قضا و قدر

1 - قضا و قدر و خودشناسی

بی شک «اراده و اختیار» از شؤون نفس ماست؛ هرگاه آدمی را از انجام کارها مختار بدانیم، خود را از دیگر موجودات، برتر خواهیم یافت؛ زیرا حرکات و سکنات دیگر موجودات، براساس طبیعت و غرایز است نه از روی اراده و اختیار ولی اگر او را از انجام

1- 49 / کشف.

کارها مجبور و از بلا اراده عوامل بیرون دانستیم، در این صورت، آدمی با چوب، سنگ، درخت و حیوانات فرقی نخواهد داشت.

2 - قضا و قدر و خداشناسی

مسأله جبر و اختیار از جهتی به توحید و از لحاظی به عدل و از جهتی دیگر به قدرت خداوند ارتباط دارد، زیرا چنانکه بعداً خواهیم دید اگر «جبر» در اعمال، درست باشد، عدل الهی، مفهوم نخواهد داشت. و اگر «تفویض» درست باشد، توحید افعالی و عموم قدرت از بین خواهد رفت؛ زیرا اعمام مردم در صورت تفویض، مخصوص به خود آنها خواهد بود و خداوند هیچگونه دخالت و تأثیری در آن نخواهد داشت.

به علاوه انسانها در دایره افعال ارادی از خداوند بی نیاز خواهند بود.

3 - قضا و قدر و معاد شناسی

یکی از مهم‌ترین اصول اعتقادی اسلام که 1400 آیه قرآنی، درباره آنها نازل شده، مسأله معاد و جهان ابدی است. و بسیار روشن است که این اصل، مبتنی بر آزادی و اختیار آدمی در انجام اعمال است و معنا نخواهد داشت که خداوند، هم مردم را مجبور به انجام اعمال کند و هم آنها را معذب و یا مثاب فرماید!!

جا داشت که مسلمین از دیرباز، زیربنای این اصل اعتقادی را محکم کنند و توضیح دهند که آدمی در انجام کارها مجبور یا مختار و یا به گونه دیگر است.

4 - قضا و قدر و حقوق و اخلاق

این مسأله، پیش از همه، ارتباط مستقیم با کار قانون گزاران و دانشمندان علم حقوق و اخلاق دارد؛ زیرا نخستین چیزی که توجه به آن، در کار قانونگذاری و اخلاق، ضرورت دارد، مسأله اراده و اختیار انسان در انجام کارهاست که اگر آدمی، دارای چنین اراده و اختیار نباشد، هیچگونه تکلیفی نخواهد داشت.

و نظام حقوقی و اخلاقی از بین خواهد رفت. و روح تلاش و کوشش به سوی یک زندگی بهتر، نابود خواهد شد.

بنابراین، چون شناخت چگونگی صدور عمل از آدمی زیربنای نظام قانونگذاری و اخلاق به شمار می‌رفته، از این رو، این همه بحث و بررسی درباره مسأله «جبر و اختیار» به عمل آمده و یکی از جنجالی‌ترین مسائل اعتقادی اسلامی، شمرده شده است.

5 - «قضا و قدر و شناخت صحیح آیات و روایات»

از آنجا که آیات و روایات زیادی این زمینه وارد شده و دواعی سیاسی و فرقه خاصی چنانکه بعداً خواهیم دید از ظواهر آنها بهره‌برداری‌های نادرست می‌کردند، از این رو شناخت صحیح آیات و روایات مربوط و در نتیجه درک صحیح جهان بینی اسلامی ایجاب می‌کرده که دانشمندان اسلامی به این مسأله با دقت بیشتری نگریسته و در این زمینه کار بیشتری نمایند.

در هر صورت است که عقیده خیر و اصل کمال، تغییر شکل می‌دهد و گاهی نیز در نتیجه اشتباه در فهم، موجب پیدایش افکار فاسدی می‌گردد و کارهای ناشایستی را موجب می‌شود که صاحب عقیده صحیح، خود نمی‌داند که چگونه به آن عقیده فاسد گردیده است.

البته کسی که گول ظواهر را می‌خورد، چنین می‌پندارد که این اعمال ناروا، ناشی از آن عقیده و قانون صحیح و اصیل بوده است!

در نتیجه همین وارونه اندیشی‌ها و سوء درک، اغلب دگرگونی‌ها و تحریفات در بعضی از اصول ادیان به وجود آمده، به طوری که می‌توان گفت، علّت اصلی بیشتر بدعت‌هایی که در هر دینی پیدا شده همین نکته بوده است. و بسیار دیده شده که این انحرافات و کجروی‌ها و بدعت‌هایی که به دنبال دارد، سرچشمه فساد و تباهی طبیعت و خصلت افراد و منشأ اعمال ناپسند گردیده تا آنجا که افراد گرفتار و مبتلا به آن را به نابودی و سرنوشت نهایی ناگوار، سوق داده است که بعضی از مردم ناآگاه و غیر مطلع، دینی از ادیان را مورد حمله قرار دهند و یا به استناد کردارهای ناپسند بعضی از مردم ساده لوح وابسته به یک دین یا عقیده‌ای، عقاید صحیح و اصیل را هم موهوم قلمداد کنند.

از جمله همین موارد، عقیده «قضا و قدر» است که در آیین اسلام، یکی از مواد اساسی عقیدتی به شمار می‌رود. در این مسأله بسیاری از افراد غیر مطلع اروپائی دچار اشتباه شدند، و درباره آن، گمان‌های غیر صحیح برده و چنین پنداشته‌اند که همین عقیده در میان ملتی از ملل عالم، رسوخ پیدا نکرده مگر آنکه همت و قدرت را از دست آنان گرفته است و ناتوانی و سستی را در میان آنان، پابرجا ساخته است.

این گروه ناآگاه، صفات ناپسندی را به مسلمانان نسبت داده و بر ضد آنها چیزها گفته و نشر داده‌اند و سپس علت اصلی آنها را اعتقاد به قضا و قدر قلمداد کرده و گفته‌اند: مسلمانان گروه بیچاره و بی‌سواد هستند که به هر پیشامد، راضی و تسلیم شده و برای پذیرفتن و تحمل هرگونه حادثه ناگواری آماده‌اند. آنان کنج خانه‌هایشان را انتخاب نموده و آسوده خفته‌اند و سرنوشت حیات خود را به دست دیگران سپرده‌اند!!

دشمنان اسلام سپس چنین داوری می‌کنند که اگر مسلمانان بر این عقیده (قضا و قدر) خود باقی بمانند، دیگر حسابشان پاک است! و هرگز عزت و احترام گذشته را به دست نخواهند آورد این گروه از اروپائیان چنین گمان کرده‌اند که بین اعتقاد به قضا و قدر و اعتقاد به مذهب جبری‌ها که معتقدند انسان در همه اعمال و افعال خود مجبور است و از خود صاحب اختیاری نیست، هیچگونه فرقی وجود ندارد. ولی باید گفت که این پندارهای دروغ و گمان‌های نادرست را دشمنان اسلام ساخته‌اند و در واقع بر مسلمانان تهمت زده‌اند، زیرا در دنیای امروز، هیچ مسلمانی اعم از شیعی و سنی و که معتقد به جبر محض بوده و خود را در امور، هیچ کاره و بی‌اختیار کامل بداند وجود خارجی ندارد، بلکه همه این فرقه‌ها و مذهب اسلامی، عقیده دارند که یک

قسمت از اختیار امور و اعمال آنان به دست خودشان است و همین اختیار و اراده، مناط و ملاک پاداش و کیفر، ثواب و عقاب خواهد بود.

بدون شک، اعتقاد به قضا و قدر، همانند اعتقاد به جبر نیست و از لوازم و مقتضیات آن نیز، پدید آمدن مطالبی نیست که بعضی از اروپائیان آن را بیان کرده‌اند.

بلکه عقیده به قضا و قدر را دلیل قاطع و برهان روشن، ثابت نموده و تأیید می‌کند و بلکه فطرت و طبیعت نیز انسان را به آن رهنمود می‌گردد.

اعتقاد به قضا و قدر اگر با عقیده زشت جبر، مورد اشتباه قرار نگیرد، موجب پیدایش صفت جرأت و اقدام، شجاعت و رادمردی می‌گردد و نفوس مردم را بر ثبات و پایداری و تحمل مشکلات و نبرد با سختی‌ها آماده می‌سازد.

تاریخچه قضا و قدر در میان مسلمین

می‌دانیم که در بحث‌ها آن چنان که از تواریخ استفاده می‌شود، از نیمه اول قرن اول هجری آغاز شد در میان بحث‌های کلامی، ظاهراً از همه قدیمی‌تر مسأله قضا و قدر و بحث جبر و اختیار است. طرح این مسأله در میان مسلمین آن هم در صدر اسلام، یک امر طبیعی بود زیرا:

اولاً: این مسأله چون با سرنوشت انسان‌ها مربوط است، مورد علاقه هر انسانی است که به بلوغ فکری رسیده است، شاید انسانی یافت نشود که اندک مایه تفکر علمی و فلسفی در او باشد و این مسأله برایش طرح نشده باشد چنانکه جامعه‌ای یافت نمی‌شود که وارد مرحله‌ای از مراحل تفکر شده باشد و این مسأله را برای خود طرح نکرده باشد.

ثانیاً: در قرآن مجید و کلمات رسول الله ﷺ سخنان و مطالب زیادی در این رابطه مطرح شده است که محرک اندیشه‌ها در این مسأله اساسی است به طور مکرر، در آیات و روایات، مسأله سرنوشت و قضا و قدر را تأکید کرده، چنانکه در آیات و روایات فراوان به همین صراحت، مسأله اختیار و آزادی انسان مطرح شده است.

بعضی از مورخین اروپائی را عقیده بر این است که مسأله سرنوشت و قضا و قدر بعدها در میان متکلمین اسلامی مطرح شد و در اسلام سخنی از این مطالب نیست نه از قضا و قدر و نه از جبر و اختیار، اما بعضی دیگر در سخنان چنین وانمود می‌کنند که فکر اشاعره مبنی بر جبر و عدم اختیار و آزادی بشر، همان چیزی است که اسلام تعلیم داده است، اما معتزله زیر بار این حرف اسلام مانند

بسیاری از حرفهای دیگر اسلام با عقل و منطق نمی‌شد نرفتند و مسأله اختیار و آزادی بشر را معتزله برای اولین بار در میان مسلمین عنوان کرده‌اند!

تبیین فلسفی بحث قضا و قدر

به طور کلی درباره حوادثی که در جهان واقع می‌شود، می‌توان سه گونه نظر داد:

اول اینکه: حوادث با گذشته خویش هیچگونه ارتباطی ندارند، هر حادثه در هر زمان که واقع می‌شود مربوط و مدیون اموری که بر او تقدّم دارند، نیست. نه اصل وجود او به امور قبلی مربوط و متکی است و نه خصوصیات و شکل و مختصات زمانی و مکانی و اندازه و حدود او مربوط به گذشته است و در گذشته تعیین شده است.

البته با این فرض سرنوشت معنا ندارد. سرنوشت هیچ موجودی قبلاً؛ یعنی در مرتبه وجود یک موجود دیگر، تعیین نمی‌شود؛ زیرا رابطه وجودی میان آنها نیست.

مطابق این نظر، باید اصل علیّت را یکسره انکار کنیم و حوادث را گزاف و اتفاق، توجیه کنیم.

دوم اینکه: برای هر حادثه، علّتی قائل شویم، امّا نظام اسباب و مسبّبات و اینکه هر علّتی، معلول خاص ایجاب می‌کند و هر معلولی از علّت معین، امکان صدور دارد را منکر شویم و چنین پنداریم که در همه عالم و جهان هستی، یک علت و یک فاعل بیشتر وجود ندارد و آن ذات حق است در این صورت، باید فاعلیت را منحصر در حق سبحانه است؛ یعنی چنین پنداریم که همه حوادث و موجودات، مستقیماً و بلاواسطه از او صادر می‌شوند و اراده خدا به هر حادثه‌ای مستقیماً و جداگانه، تعلّق می‌گیرد و چنین فرض کنیم که قضاء الهی؛ یعنی علم و اراده حق به وجود هر موجودی، مستقلّ است از هر علم دیگر و قضا دیگر، در

این صورت باید قبول کنیم که عاملی غیر از خدا وجود ندارد، علم حق در ازل تعلّق گرفته که فلان حادثه در فلان وقت، وجود پیدا کند و قهراً آن حادثه در آن وقت وجود پیدا می‌کند افعال و اعمال بشر نیز یکی از آن حوادث است. این افعال و اعمال را مستقیماً و بلاواسطه قضا و قدر؛ یعنی علم و اراده الهی

به

(صفحه 95)

وجود می‌آورد و اما خود بشر و قوه و نیروی او دخالتی در کار ندارند. این‌ها صرفاً یک پرده ظاهری و یک نمایش پنداری است.

این نظریه، همان مفهوم جبر و سرنوشت جبری و اعتقادی است که اگر در فرد و یا قومی پیدا شود، زندگی آنها را تباه می‌کند. این نظر، گذشته از مفاسد عملی و اجتماعی که دارد، منطقاً و عقلاً محکوم و مردود است؛ زیرا از نظر عقلی و فلسفی تردیدی در بطلان این نظریه نیست. نظام اسباب و مسببات و رابطه علی و معلولی بین حوادث، غیر قابل انکار است، نه تنها علوم طبیعی و مشاهدات حسی و تجربی بر نظام اسباب و مسببات دلالت دارند، بلکه در فلسفه الهی، متقن‌ترین براهین بر این مطلب اقامه شده است. به علاوه قرآن کریم نیز اصل علیت عمومی و نظام اسباب و مسببات را تأیید کرده است.

سوم اینکه: اصل علیت و نظام اسباب و مسببات بر جهان و جمیع حوادث جهان حکمفرماست، هر حادثی ضرورت و قطعیت وجود خود را و همچنین شکل و خصوصیت زمانی و مکانی و سایر خصوصیات وجودی خود را از علل متقدّمه خود، کسب کرده است و یک پیوند ناگسستنی بین گذشته و حال و استقبال، میان هر موجودی و علل متقدمه او هست.

بنابراین نظر، سرنوشت هر موجودی به دست موجودی دیگر است که علت اوست. و آن علت است که وجود این موجود را ایجاب کرده و به او ضرورت و حتمیت داده است. و هم آن علت است که خصوصیات وجودی او را ایجاب کرده است و آن علت نیز به نوبه خود، معلول علت دیگری است و همینطور اعتقاد به «قضا و قدر» ناشی از اعتقاد به اصل علیت عمومی در جهان است، بر اساس اعتقاد به این اصل، در عالم، هر پدیده‌ای علت و اندازه‌ای دارد و چیزی بدون علت و بدون اندازه‌گیری معین، به وجود نمی‌آید.

قضا و قدر تکوینی و تشریعی

قضا و قدر تکوینی: مراد از «قضا و قدر تکوینی» این است که در عالم هر موجود و پدیده‌ای علت و اندازه‌ای دارد نه چیزی بدون علت به وجود می‌آید و نه بدون اندازه‌گیری معین، پدید می‌آید.

روشن است که حکم و فرمان در جهان تکوین، همان انجام دادن یک موضوع است؛ خواه این کار بدون واسطه انجام گیرد یا با واسطه، بنابراین قضای الهی، تمام کارهایی است که به فرمان خداوند در جهان هستی صورت می‌گیرد؛ خواه بدون واسطه باشد و یا با استفاده از نظام علت و معلول و قدر الهی نیز اندازه‌گیری این حوادث، در عالم تکوین است.

در آیات قرآن نیز «قضا و قدر» کرارا به این معنا آمده است:

(فَقَضَيْنَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ): ایجاد آسمان‌های متعدد، یک قضای الهی است». (1)

بنابراین، ایمان به قضا و قدر تکوینی، همان ایمان به قانون علیّت و سلسله نظام علت و معلول و حدود و کیفیّت و کمیّات آنهاست که در واقع مشتمل بر دو مطلب است: نخست اینکه بدانیم هیچ حادثه‌ای در عالم بدون علت نیست و حتی مقدار و کیفیت حادثه، بستگی به مقدار و کیفیت علت آن دارد.

و دیگر اینکه: بدانیم سرچشمه همه موجودات و علت همه پدیده‌ها و آفریده‌ها «خداوند» است و همه از وجود او سرچشمه می‌گیرند، که ایمان به «قضا و قدر» به این معنا هیچگونه اثر تخریری که دیگران ادّعا کردند را به دنبال نخواهد داشت.

قضا و قدر تشریعی: منظور از قضا و قدر تشریعی همان فرمان الهی است

در تعیین وظایف فردی و اجتماعی انسان‌ها و مقدار و حدود این وظایف است؛ مثلاً می‌گوییم نماز واجب است (این فرمان الهی و قضای تشریعی است) سپس می‌گوییم مقدار نماز در هر شبانه روز «هفده رکعت» است (این یک قدر الهی و تشریعی است) و می‌گوییم: زکات و پرداختن حقوق نیازمندان، واجب است (این قضا است) سپس می‌گوییم مقدار آن ده درصد و گاهی پنج درصد و گاهی دو و نیم درصد است (این قدر است).

آیا ایمان و اعتقاد به این واقعیت که هر کار انسان، باید طبق دستور و فرمان بوده باشد و حتی مقدار، کیفیت و اندازه‌گیری آن نیز مطابق برنامه انجام گیرد می‌تواند جنبه تخذیر کننده داشته باشد و یا بالعکس؟

یک جمعیت پیشرو و پیروز، جمعیتی است که در تمام شئون خود «قضا و قدر» را به این معنا رعایت کند؛ یعنی همواره پیرو برنامه، دستور و فرمان بوده باشد که با توجه به احکام عقلیه و منابع روایی، اعتقاد به قضا و قدر به این معنا، تأثیر بسیار مثبتی در پیشرفت زندگی انسان‌ها دارد.

قضا و قدر علمی و عینی

از جمله تقسیماتی که در باب «قضا و قدر» مطرح می‌شود، تقسیم به «قضا و قدر عینی و علمی» است.

قضا و قدر علمی بر مبنای علم خداوند، به چند و حدّ و اندازه اشیاء و نیز قطعیت وجود آنها از راه مقدمات، اسباب و شرایط خاصه آنهاست، و قضا و قدر عینی به معنای انتساب حد و اندازه و نیز ضرورت و حتمیت وجود عینی اشیاء به خداوند است.

استاد مطهری می‌فرماید: «بدیهی است علم الهی از آن جهت (قضا) الهی نامیده می‌شود که مؤثر در وجود و ایجاد اشیاء است، و حکم به وجود اشیاء است و اشیاء به موجب آن ضرورت و حتمیت پیدا می‌کنند. و همچنین علم الهی از آن جهت (قدر) نامیده می‌شود که حدود و اندازه اشیاء بدان منتسب است».

«قضاء علمی» عبارت است از علمی الهی که منشأ حتمیت و ضرورت اشیاء است و «قدر علمی» عبارت است از علمی که منشأ حدود و اندازه اشیاء است. «قضا و قدر» احیاناً در مورد اعیان موجودات نیز اطلاق می‌شود و قضاء و قدر عینی نامیده می‌شود و در این صورت، قضاء الهی عبارت است از نفس ضرورت و حتمیت اشیاء از آن جهت که منتسب است و قدر الهی عبارت است از نفس تعیین وجود و اندازه وجود اشیاء از آن جهت که منتسب است به خدای واجب الوجود.

می‌دانیم که برای علم خداوند، مراتبی است:

الف: یک مرتبه از علم خداوند، علم به اشیاء است در مرتبه ذات که به «علم ذاتی» تعبیر می‌شود که به بیان حکمت متعالیه این علم، علم اجمالی در عین کشف تفصیلی و یا به تعبیر دیگر، علم قبل الایجاد است.

ب: مرتبه دیگر علم به اشیاء و پدیده‌های عالم طبیعت از طریق علم به مفارقات نوری و به تعبیر آیات و روایات، علم خزائن و لوح محفوظ و کتاب مبین است که به «علم فعلی و یا علم خارج از ذات» نامیده می‌شود.

ج: مرتبه دیگر، (علم به اشیاء و موجودات) است در مرتبه خود اشیاء و موجودات، که این نیز به «علم فعلی» موسوم است.

مشهور از حکما، منظور از «قضاء علمی» را علم خداوند به موجودات و اشیاء در مرتبه مفارقات نوری و عقلیه دانسته‌اند. اما «ملاصدرا» منظور از قضاء علمی را علم به اشیاء در مرتبه ذات دانسته و نظر مشهور را تخطئه کرده است. اما مرحوم «علامه طباطبائی» هر دو قول را ضعیف می‌داند و می‌فرماید: صدق قضا علمی بر یکی از این دو مرتبه از علم (مرتبه علم ذاتی و مرتبه علم فعلی) نافی صدق آن، بر مرتبه دیگر نیست، یعنی هم می‌توان قضاء علمی را بر علم، در مرتبه ذات، منطبق کرد و هم بر علم، در مرتبه مفارقات نوری.

نقش عوامل معنوی در حوادث از دیدگاه قضا و قدر

جهان بینی مادی تنها به عوامل مادی و تأثیرات آنها و روابط علّی و معلولی میان آنها، اکتفا می‌کند. اما از نظر جهان بینی الهی که واقعیت را در چهارچوب ماده و جسم و انفعالات جسمانی محدود و محصور نمی‌داند، دنیای حوادث دارای تار و پودهایی بیشتر و پیچیده تر است، عواملی که در پدید آمدن حوادث شرکت دارند بسی افزونتر می‌باشند.

از نظر جهان بینی الهی، جهان یک واحد زنده و باشعور است، اعمال و افعال بشر، حساب و عکس العمل دارد. خوب و بد در مقیاس جهان، بی تفاوت نیست. اعمال خوب و بد بشر مواجه می‌شود با عکس العمل هایی از جهان که احیاناً در دوره حیات و زندگی خود فرد به او می‌رسد.

این آثار و نتایج، خود قسمتی از مظاهر قضا و قدر است. بدیهی است که اینگونه فضایی و ارتباطات میان حوادث و پدیده ها با جهان بینی الهی که جهان را یک دستگاه واحد زنده صاحب اراده و شعور می‌داند، قابل توجیه است و بخشی از روابط علّی و معلولی را تشکیل می‌دهد و اما با طرز تفکری مادی و «جهان بینی ماتریالیستی» قابل توجیه نیست.

از نظر جهان بینی الهی، جهان هم شنواست و هم بینا، ندا و فریاد جاندارها را می‌شنود و به آنها پاسخ می‌دهد، به همین جهت «دعا» یکی از علل این جهان است که در سرنوشت انسان مؤثر است، جلو جریانهایی را می‌گیرد و یا جریانهایی به وجود می‌آورد. به عبارت دیگر: «دعا» یکی از مظاهر قضا و قدر است که در سرنوشت حادثه ای می‌تواند مؤثر باشد و یا جلو قضا و قدری را بگیرد.

«الْدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ لَوْ إِبْرَامَا: دعا، قضا را برمی گرداند، هر چند آن قضا محکم شده باشد».

همچنین صدقات و احسان ها یکی دیگر از عوامل و مظاهر قضا و قدر است که از مجاری معنوی، در تغییر و تبدیل سرنوشت ها، مؤثر هستند. بطور کلی، گناه و طاعت، توبه و پرده دری، عدل و ظلم، نیکوکاری و بدکاری، دعا و نفرین و امثال اینها از اموری می باشند که در سرنوشت بشر، از نظر عمر سلامت و روزی، مؤثر می باشند.

عدد کسانی که به واسطه گناهان می میرند، از کسانی که به واسطه سرآمدن عمر می میرند بیشتر است. و عدد کسانی که به سبب نیکوکاری، زندگی دراز می کنند. از کسانی که با عمر اصلی خود، زندگی می کنند، افزون تر است. مقصود این است که «گناهان» اجل را تغییر می دهند و احسان ها و نیکوکاری ها عمر را زیاد می کنند؛ یعنی با اینکه «اجل و عمر» به حکم قضا و قدر الهی، تعیین شده اند و این امور، عامل تغییر و تبدیل قضا و قدر می باشند و البته چنانکه قبلاً گفته شد خود این تغییر هم به قضا و قدر الهی است.

اشکال: اشکالی که در این جا به نظر می آید این است که در این بیانات «قضا و قدر» به عنوان ناقص و باطل کننده اصل علیت عمومی و به عنوان عاملی در مقابل سایر عوامل جهان، ولی قوی تر و نیرومندتر از آنها ذکر شده است. و این با آنچه در گذشته گفته شد که قضا الهی هیچ چیز را جز از مجرای علل و اسباب خود ایجاب نمی کند و در زبان حدیث نیز تأیید شده منافات ندارد.

در حدیث است: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا أَبَى اللَّهُ أَنْ تَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ كُلُّ سَبَبٍ شَرْحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ

عِلْمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا: خداوند امتناع دارد که امور عالم را جاری کند مگر از طریق وسایط و اسبابی، خداوند برای هر چیز سببی و برای هر سبب حکمتی و برای هر حکمتی، دانشی و برای هر دانش، دروازه گویی قرار داده است».

اشکال دیگر: آنچه در بیانات آمده، با عمومیت قضا و قدر با اینکه هیچ چیزی خارج از حوزه قضا و قدر نیست و قرآن کریم نیز با کمال صراحت آن را تأیید می‌کند منافات دارد. اگر همه چیز و همه جریانها به قضا و قدر الهی نباشد.

پس «اگر قضا و قدر بیاید» یعنی چه؟

پس گذشته از اینکه مضمون احادیث و آیات فوق با اصل علیت عمومی، مناقض است با عمومیت قضا و قدر نیز مناقض است، می‌رساند که قضا و قدر الهی در مواقع خاص و استثنایی پا به میان می‌گذارند و اگر استثنائاً پا به میان گذاشت همه چیز از کار می‌افتد، عقل‌ها از سرها می‌پرد، چشمها کور می‌شود، داروها از اثر می‌افتند، و روغن بادام خشکی می‌نماید

اکنون چه باید گفت؟ آیا این اخبار و روایات، با متن اسلام قابل انطباق نیست و ساخته جبری مذهب‌بان است یا توجیه و تفسیر صحیحی دارد؟

باید گفت این اخبار و روایات، ناظر به یک مطلب صحیحی است و نه با اصل علیت عمومی منافات دارد و نه با عمومیت قضا و قدر.

باید توجه داشت که علل و اسباب را تنها در ابعاد مادی نباید محصور کرد، نظام اتم از مجموع علل و اسباب آشکار و نهان تشکیل شده است، همانطوری که علل مادی و محسوس، بعضی بعض دیگر را خنثی می‌کنند و از کار می‌اندازند، در مواقع خاصی تحت تأثیر علل معنوی نیز از کار می‌افتند.

کسی که تنها علل مادی و محسوس را می‌بیند، خیال می‌کند سبب، منحصر به همین چیزهاست، نمی‌داند که هزاران علل و اسباب دیگر نیز ممکن است به حکم قضا و قدر الهی در کار باشند و آنگاه که آن علل و اسباب پا به میان گذاشتند، اسباب و علل مادی را خنثی و بی‌اثر می‌کنند.

خلاصه اینکه: آنچه گفته شد که جهان آفرینش براساس نظام سببی و مسببی و علّی و معلولی استوار است و تا حادثه‌ای از ناحیه علل و اسباب پیشین، ضرورت پیدا نکند وجود پیدا نمی‌کند. «الْشَّيْءُ مَا لَمْ يُجَبْ لَمْ يَوْجَدْ» این علل و اسباب منحصر به امور مادی نیستند؛ چه بسا ممکن است عوامل معنوی در پیدایش آن حادثه مؤثر باشند، زیرا در جهان بینی الهی برخلاف جهان بینی مادی، تار و پودهایی که برای آفرینش به کار گرفته شده نه تنها منحصر به امور مادی نیستند، بلکه در آن بیشتر و پیچیده‌تر است.

(وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ): ما هیچ منطقه‌ای را نابود

نمی‌کنیم مگر آنکه مردم آن منطقه ستمگر و متجاوز باشند».⁽¹⁾

تعارض‌ها

گفته شده که از نظر غالب مفسرین و متکلمین آیات قرآنی در زمینه سرنوشت و آزادی و اختیار انسان متعارض می‌باشند و ناچار یک دسته از آیات را باید تأویل و برخلاف ظاهر حمل کرد.

اینکه باید گفته شود که تعارض بر دو قسم است: گاهی به این صورت است که یک سخن، سخن دیگر را صراحتاً نفی می‌کند و گاهی جمله دوم صریحاً مفاد جمله اول را نفی می‌کند.

اکنون باید ببینیم تعارض آیات قرآن با یکدیگر در مسأله قضا و قدر و اختیار و آزادی بشر از کدام نمونه است؟ آیا از نمونه اول است که صریحاً یکدیگر را نفی می‌کنند و یا از نمونه دوم است که گفته می‌شود لازمه مفاد هریک از این دو دسته نفی و طرد مفاد دسته دیگر است؟

مسئله آیات قرآن صراحتاً یکدیگر را در این مسأله نفی نمی‌کنند و تعارض آنها از نوع اول نیست زیرا چنانکه می‌بینیم این طور نیست که یک دسته بگوید همه چیز مقدر شده و دسته دیگر بگوید همه چیز مقدر نشده است، یک دسته بگویند همه چیز در علم خدا گذشته است و دسته دیگر آن را نفی کنند و یا دسته‌ای بگویند بشر در کار خود مختار و آزاد است و دسته دیگر بگویند بشر مختار و آزاد نیست و

بلکه علت اینکه این دو دسته متعارض شناخته شده‌اند و این است که به عقیده متکلمین و برخی از مفسرین لازمه اینکه همه چیز به تقدیر الهی باشد این است که انسان آزاد نباشد، آزادی با مقدر بودن سازگار نیست و از آن طرف لازمه اینکه انسان خود عامل مؤثر در خوشبختی و بدبختی خود باشد و

سرنوشت خود را در اختیار داشته باشد که خوب کند یا بد این است که تقدیری
قبلی در کار نباشد.

خیر و شر در جهان و ارتباط آن با قضا و قدر

جناب استاد مصباح یزدی در این رابطه می‌نویسد «برای دریافتن معنای خیر و شرّ در محاورات عرفی می‌توان از دقت در ویژگی‌های مشترک میان مصادیق واضح آنها سود جست؛ مثلاً سلامتی و علم و امنیت از مصادیق واضح خیر و بیماری و جهل و ناامنی از مصادیق واضح شرّ به شمار می‌رود.

خیر و شرّ یعنی هرچه موافق خواسته‌های فطری خودش یافت آن را خیر و هرچه را مخالف با خواسته‌های فطریش یافت آن را شرّ می‌نامد. به سخن دیگر برای انتزاع مفهوم خیر و شر در وهله اول، مقایسه‌ای بین رغبت خودش با اشیاء انجام می‌دهد و هر جا رابطه مثبت وجود داشت آن شی را خیر رابطه منفی بود، آن شیء را شر به حساب می‌آورد.

در وهله دوم: ویژگی انسان از یک طرف اضافه و مقایسه حذف می‌شود و رابطه بین هر موجودی صاحب میل و رغبتی با اشیاء دیگر لحاظ می‌گردد و بدین ترتیب «خیر» مساوی با مطلوب برای هر موجودی ذی‌شعور و «شر» مساوی با نامطلوب برای هر موجودی ذی‌شعوری خواهد بود.

اشکال: گاهی چیزی برای یک نوع از موجودات مطلوب و برای نوع دیگر نامطلوب است چنین چیزی خیر است یا شر؟ اشکال جواب ساده‌ای دارد که: شیء مفروض برای اولی خیر و برای دومی شر است. این تعداد حیثیت، در مورد دو فرد از یک نوع و حتی در مورد دو قوه از یک فرد نیز صادق است.

تحلیل فلسفی خیر و شر

برای اینکه تحلیل دقیقی درباره خیر و شر از دیدگاه فلسفی داشته باشیم باید به چند نکته توجه کنیم:

امری که متصف به خیر و شر می‌شوند از یک نظر قابل تقسیم به دو دسته هستند:

الف: یک دسته اموری که خیریت و شریّت آنها قابل تعلیل به چیز دیگری نیست؛ مانند خیر بودن حیات و شرّ بودن فناء.

ب: دسته دیگری اموری که خیریت و شریّت آنها معلول امور دیگری است؛ مانند خیر بودن آنچه در ادامه حیات، مؤثر است و شر بودن آنچه موجب فناء می‌گردد.

در واقع، خیریت افعال هم از قبیل دسته دوم است؛ زیرا مطلوبیت آنها تابع مطلوبیت غایات و نتایج آنهاست. و اگر غایات آنها هم وسیله‌ای برای تحقق اهداف بالاتری باشند، نسبت به اهداف نهایی، حکم فعل را نسبت به نتیجه خواهند داشت.

همه میل‌ها و رغبت‌ها فطری، شاخه‌ها و فروعی از حبّ ذات هستند و هر موجود ذی‌شعوری چون خودش را دوست می‌دارد، بقای خودش و کمالات خودش را دوست می‌دارد و از این جهت، میل به چیزهایی پیدا می‌کند که در ادامه حیات یا در تکاملش مؤثر هستند و به دیگر سخن، نیازی که نیازهای بدنی یا روانی او را تأمین می‌کنند. و در حقیقت این میل‌ها و رغبت‌ها وسایلی هستند که دست آفرینش در نهاد هر موجودی ذی‌شعور قرار داده است تا او را به سوی چیزهایی که مورد نیازش هست، سوق دهند.

بدین ترتیب، وجه روشنی برای تعلیم خیر و شرّ و کمال نقص و سپس به وجود و عدم به دست می‌آید؛ یعنی با قراردادن مصداق مطلوب و نامطلوب به جای این عنوان‌ها در یک طرف اضافه و حذف ویژگی شعور و میل از طرف دیگر، تعمیم به کمال و نقض حاصل می‌شود.

سپس با توجه به اینکه مطلوبیت کمال وجود، تابع مطلوبیت اصل وجود است و کمال شیء هم چیزی جز مرتبه‌ای از وجود آن نیست، نتیجه گرفته می‌شود که اصیل‌ترین «خیر» برای هر موجودی، موجود آن، و اصیل‌ترین شرّ برای هر موجودی، عدم آن خواهد بود.

هرگاه به کمال رسیدن موجودی، متوقف به شرط عدمی باشد، می‌توان آن امر عدمی را به یک معنا از اجزاء علّت تامّه برای حصول کمال مفروض شمرد و از این جهت، آن را خیری برای چنین موجودی محسوب داشت. و برعکس، هرگاه نقص موجودی معلول مزاحمت موجود دیگری باشد، می‌توان موجود فراهم را شرّی برای آن تلقی کرد: ولی از نظر دقیق فلسفی، اتصاف امر عدمی به خیر و همچنین اتصاف امر وجودی به شرّ، بالعرض است؛ زیرا امر عدمی از آن جهت که کمال موجود دیگری به نوعی استناد به آن پیدا کرده متّصف به شرّ شده است. در موجوداتی که دارای ابعاد و شئون مختلف یا اجزاء و قوای متعدد هستند، ممکن است تراحمی بین کمالاتشان یا اسباب حصول آنها پدید بیاید، در این صورت، کمال هر جزء یا هر قوه‌ای، نسبت به خودش، خیر است و از آن جهت که با کمال قوه دیگری مزاحم می‌شود برای این قوه، شر خواهد بود و برآیند کمالات و تقایص اجزاء و قوا خیر و شرّ برای خود آن موجود، به شمار می‌رود. این بیان، درباره مجموع جهان مادی که مشتمل بر موجودات متزاحمی هست نیز جاری می‌شود؛ یعنی خیر بودن کل جهان به این است که مجموعاً واجد

کمالات بیشتر و بالاتری باشد هرچند بعضی از موجودات به کمال مورد نیازشان
نایل نشوند، و همچنین شر بودن آن به غلبه کمی و یا کیفی جهات نقص و فقدان
است.

رابطه قضا و قدر با مسأله جبر و اختیار

براساس آنچه که در تعیین فلسفی قضا و قدر گفته شد روشن گردید که پذیرش قضا و قدر الهی در مورد موجودات و حوادث جهان، چیزی جز پذیرش نظام قطعی و حتمی علی و معلولی در جهان براساس اراده و مشیت الهی نیست. از اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اگر سرنوشت همه پدیده‌ها و حوادث، با علل متقدمه خود، بستگی کامل دارد و هرچه در این جهان، تحقق می‌پذیرد، در دایره این نظام قطعی است پس چه جایی برای آزادی و اختیار انسان باقی می‌ماند.

به تعبیر دیگر: با قبول اصل علیت عمومی، آیا می‌توان آزادی و اختیار بشر را پذیرفت بسیاری از متفکران قدیم و جدید، چنین گمان کرده‌اند که پذیرش نظام ضروری موجودات براساس علیت عمومی، با آزادی و اختیار بشر، منافات دارد.

چون مطابق اصل ضرورت و وجوب نظام هستی، هیچ حادثه‌ای در این جهان بدون وجوب و ضرورت، موجود نمی‌شود؛ یعنی هر حادثه‌ای از حوادث، اگر علت تامه وی محقق شد، جبرا و ضرورتا تحقق خواهد یافت و محال است که وجود پیدا نکند. و اگر علت تامه وی محقق نگشت، خواه از آن جهت که در یکی از شرایط وجودی وی نقصانی باشد و خواه از آن جهت که مانعی پیدا شود و اقتضای علت را خنثی کند، جبرا و ضرورتا آن حادثه، تحقق نخواهد یافت، یعنی محال است که در این فرض، آن حادثه پدید آید.

حادثه‌ای که در این جهان تحقق پیدا می‌کند از وجود علت تامه وی و بالنتیجه از ضرورت وی حکایت می‌کند. و هر حادثه ممکن که وجود پیدا

نمی‌کند، از عدم علّت تامّه وی و بالتّیجه از عدم ضرورت وی بلکه از ضرورت عدم وی حکایت می‌کند.

انکار جریان علیّت عمومی در پیدایش حوادث جهان، مساوی با صدقه و اتّفاق و انکار قانونمندی و نظم حقیقی در کار جهان است. همچنانکه انکار ضرورت نظام هستی نیز مساوی با صدقه و اتّفاق و انکار قانونمندی است.

این قانون استثناء ندارد؛ یعنی این طور نیست که در برخی موارد، حوادث جهان براساس اصل علیّت و یا اصل ضرورت علیّ و معلولی، تحقق پیدا نکنند.

روی این اساس، اشکال «جبر» جان می‌گیرد، زیرا اگر نظام هستی، ضروری و وجوبی است و هرچه شدنی است می‌شود و محال است که نشود و هرچه شدنی است و نمی‌شود، محال است که بشود، افعال و حرکات صادره از انسان نیز که جزئی از حوادث این جهان است، همینطور می‌باشد؛ یعنی آنچه باید از انسان صادر شود، خواه و ناخواه صادر می‌شود و آنچه باید صادر نشود خواه و ناخواه صادر نمی‌شود و هیچ فعلی از افعال انسان نیست که بتوان گفت، ممکن است صادر بشود و ممکن است صادر نشود، پس هیچگونه اختیار و آزادی برای انسان در اعمال و افعالش نیست؛ زیرا «اختیار» امکان است و «جبر» ضرورت. و چنانکه دیدیم «جهان» جهان ضرورت است نه جهان امکان.

به عبارت دیگر: همانطوری که حرکات اجرام بزرگ و کوچک این جهان، از اتم گرفته تا کواکب و سیارات عظیم، همه به حکم نوامیس و قوانین ضروری خلاف ناپذیر صورت می‌گیرد.

و همانطوری که حوادثی مانند خسوف، کسوف، زلزله، آمد و شد شب و روز و شب و نزول برف و باران و غیره، تحت تأثیر علل معین، قطعی و قابل پیش‌بینی است، حرکاتی که از انسان صادر می‌شود و حوادثی که به وسیله

انسان رخ می‌دهد نیز، همینطور است؛ یعنی این حرکات و این حوادث نیز به حکم قوانین و نوامیس معین صورت می‌گیرد و تحت تأثیر علل معین، قطعی می‌شود.

از این رو، هیچگونه امکان و اختیار و آزادی در بین نیست و هرچه هست ضرورت جبر و محدودیت است. پس ما نمی‌توانیم هیچگونه تکلیف و قانون و مسئولیت «الهی یا بشری» به عهده بگیریم. و نمی‌توانیم مستوجب هیچگونه پاداش یا کیفری بوده باشیم؛ زیرا تکلیف و مسئولیت و پاداش و کیفر، فرع آزادی است و چون هرچه هست، جبر و محدودیت است، هیچیک از این امور معنا ندارد.

بدون تردید، یکی از معضلات بزرگی که تاکنون فکر دانشمندان را به خود متوجه ساخته، این مسئله است. و بسیار کم دیده می‌شود که کسی در این مسأله وارد شده باشد و جمیع جوانب و اطراف مسأله را در نظر گرفته باشد. و به درستی از عهده حل آن برآمده باشد.

غالباً کسانی از مدعیان فلسفه یا روانشناسان یا علمای اخلاق که وارد این مطلب شده‌اند، یا از اول، راه خطا پیموده‌اند یا آنکه به قسمتی از مطلب توجه کرده و جمیع اطراف و جوانب مطلب را در نظر نگرفته یا نتوانسته‌اند در نظر بگیرند.

و چون این مسأله، علاوه بر جنبه نظری، دارای جنبه عملی نیز هست. زیرا چنانکه می‌دانیم لازمه جبر، خارج شدن از زیربار تکلیف و مسئولیت و بی‌اثر دانستن تربیت و اخلاق و در نتیجه، لاقیدی تبلی، انحطاط و بیچارگی است و کمتر فکری است که به اندازه فکر «جبر» زبانهای عملی و اخلاقی در برداشته باشد.

نظریه جبریون مطلق: صدور افعال انسان از انسان، ضروری و جبری است و هیچگونه اختیار و آزادی برای انسان در کار نیست و هیچگونه تکلیف و مسئولیتی هم برای انسان صحیح نیست.

نظریه منکرین ضرورت علی و معلولی: مانند برخی از متکلمین و بعضی از علمای فیزیک جدید و برخی از فلاسفه حسی و تجربی.

هیچگونه ضرورت و وجوبی در کار جهان، حکمفرما نیست و در نتیجه بر افعال انسان نیز ضرورتی حکمفرما نیست.

نظریه بعضی از روانشناسان: هیچگونه ضرورت و وجوب و جبری بر اعمال انسان حکومت نمی‌کند؛ زیرا افعال انسان با اراده انجام می‌یابد و اراده از قانون علیت عمومی آزاد است.

از بحث‌های گذشته معلوم شد که:

اولاً: افعال صادره از انسان؛ مانند هر ممکن الوجود دیگری، در ذات خود، به طوری است که ممکن است بشود و ممکن است نشود و در پرتو علل و مقدمات معینی است که ضرورت و وجوب پیدا می‌کند.

ثانیا: فعالیتهای انسان و حیوان با فعالیتهای جمادی از قبیل سوختن آتش و جذب جاذبه و مغناطیس و غیره، فرق دارد و آن فرق این است که برای فعالیتهای جمادی فقط یک راه در طبیعت تعیین شده و امکان انحراف از آن راه به جمادات داده نشده و از این رو، فعالیتهای جمادی، محدود و یکنواخت است ولی این محدودیت و یکنواختی از فعالیتهای حیوانی برداشته شده و میدان عملی به آنها داده شده و تعیین راه به اراده و انتخاب خود حیوان واگذار شده است.

ثانیا: انسان در کیفیت اختیار و انتخاب، با حیوان فرق می‌کند و آن اینکه: حیوان فقط تحت تأثیر غریزه، راهی را که تعیین آن به اراده و اختیار خود

حيوان واگذار شده است، تعيين و اختيار مي‌کند و در مقابل حکومت غريزه، آزادي ندارد ولي انسان به عللي در مقابل تحريکات غريزي اجبار ندارد و آزاد است که اثر تحريک غريزه را تحت محاسبه درآورد و احيانا در مقابل آن مقاومت کند و آن را به عقب براند.

تحلیلی درباره افعال اختیاری

هیچ کار ارادی و اختیاری نیست که بدون شعور علم فاعل به آن، انجام بگیرد. خواه علمی که عین ذات فاعل باشد چنانکه در فاعل بالتجلی وجود دارد و خواه علمی که عین خود فعل باشد چنانکه در مورد فاعل بالرضا ملاحظه می‌شود و خواه علمی که لازمه علم به ذات باشد چنانکه در فاعل بالعنایه قائل شده‌اند و خواه علمی که از عوارض انفکاک پذیر از ذات باشد چنانکه در فاعل بالقصد تحقق می‌یابد.

همچنین هیچ کاری ارادی و اختیاری نیست که «فاعل» هیچگونه محبت و رضایت و میل و کششی نسبت به آن نداشته باشد و با کمال بی‌علاقگی و نفرت آن را انجام دهد. حتی کسی که داروی بدمزه‌ای را با بی‌رغبتی می‌خورد یا خود را در اختیار جراح قرار می‌دهد تا عضو فاسدی را از بدنش قطع کند، چون علاقه به سلامتی خودش دارد و سلامتی وی خبر از راه خوردن داروی تلخ با بریدن عضو فاسد، تأمین نمی‌شود، از این جهت به خوردن همان دارو و از دست دادن عضو بدنش میل پیدا می‌کند؛ میلی که بر کراهت از مزه بد و ناراحتی از قطع عضو، غالب می‌شود. و «شبستری» گوید:

هر آن کس را که مذهب غیر جبر نبی فرموده کو مانند گیر است
است

چنان کان گیر یزدان و اهرمن همین نادان احمق او و من گفت
گفت

به ما افعال را نسبت مجاری است نسبت خود در حقیقت لهو و
بازی است

فلسفه مادی و سرنوشت

تصور بعضی چنین است که این مفصله تنها برای الهیون مطرح است و مادیون از طرح چنین مسأله‌ای و زحمت درک و حل آن فارغند. این تصور باطل است برای کسانی که طرز تفکر مادی دارند عیناً همین مشکل با اندک تفاوت وجود دارد.

زیرا طبق ثابت و مسلم علت و معلول هر پدیده و حادثه‌ای مولود علت یا عللی است و آن علت یا علل نیز به نوبه خود مولود علت یا علل دیگر می‌باشد. لذا می‌بینیم در تمام سیستم‌های فلسفی قدیم و جدید خواه الهی و خواه مادی مسأله جبر و اختیار مطرح است. البته مشکل مسأله الهی با فلسفه مادی متفاوت است و چنانکه بعداً توضیح خواهیم داد این تفاوت در جوهر مسأله تأثیری ندارد بلکه اعتقاد به قضا و قدر الهی امتیازاتی دارد که اعتقاد به قضا و قدر مادی جبر طبیعی آن امتیازات را ندارد.

حمله اروپای مسیحی به اسلام

این جهت بهانه‌ای به دست اروپائیان مسیحی داده که علت العلل انحطاط مسلمین را اعتقاد به قضا و قدر بدانند و چنین وانمود کنند که اسلام خود یک آئین جبری است و در آن هرگونه اختیار از بشر سلب شده است.

عقیده به قضا و قدر یکی از آن عقاید حقّه است که مورد اشتباه و موضوع جاهلان است. غافلان فرنگی گمان‌های خطا بردند و گفتند اعتقاد به قضا و قدر (تقدیر) در میان هر ملتی شایع و راسخ گردد همت و قوت و شجاعت و دیگر فضایل از میان آن ملت رخ برمی‌بندد و صفات ناپسندیده مسلمین همه نتیجه اعتقاد به قضا و قدر است.

می‌گویند: «فرنگی‌ها میان اعتقاد به قضا و قدر و اعتقاد به مذهب که جبر می‌گوید انسان در کلیه اعمال و افعال خود مجبور مطلق است فرقی و تفاوتی نگذاشته‌اند».

(وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ): خدا مثل زده شهری را که امن و آرام بود و ارزاق از همه جا فراوان به سوی آن حمل می‌شد ولی نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند و از آن پس خدا گرسنگی و ناامنی را از همه طرف به آن چشانید.⁽¹⁾

استفاده‌های سیاسی

تاریخ نشان می‌دهد که مسأله قضا و قدر در زمان بنی‌امیه متمسک قرص و محکمی بوده برای سیاستمداران اموی آنها جدا از مسلک جبر طرفداری می‌کردند و طرفداران اختیار و آزادی بشر را به عنوان مخالف با عقیده دینی می‌کشتند یا به زندان می‌انداختند تا آنجا که این جمله معروف شد:

«الْجَبْرُ وَالتَّشْبِيهُ أُمُورٌ مِنَ الْعَدْلِ وَالتَّوْحِيدُ عَلَوِيَّانِ»

قدیمی‌ترین کسانی که مسأله اختیار و آزادی بشر را در دوره اموی عنوان کردند و از عقیده آزادی و اختیار بشر حمایت کردند مردی از اهل عراق به نام «مَعْبَدُ جُهَنِي» و مرد دیگری از اهل شام معروف به «غِيلَانِ دَمَشْقِي» بودند. این دو نفر به راستی و درستی و صدق و ایمان شناخته می‌شدند.

آثار حتمی و غیر حتمی

در آثار و روایات دینی و در اشارات قرآنی از قضا و قدر حتمی و غیر حتمی یاد شده و چنین می‌نماید دو گونه قضا و قدر است، حتمی و غیر حتمی، حتمی و غیر قابل تغییر، غیر حتمی و غیر قابل تغییر. معنی قضا و قدر غیر حتمی چیست؟ اگر حادثه خاصی را در نظر بگیریم یا علم ازلی حق و اراده او به آن حادثه تعلق گرفته است یا نگرفته است؟ اگر تعلق نگرفته است پس قضا و قدر در کار نیست. اگر تعلق گرفته است حتماً باید واقع شود والا لازم می‌آید علم حق با واقع مطابقت نکند و لازم می‌آید تخلف مراد از اراده حق که ناتمام ذات حق است. به بیان دیگر قضا و قدر در واقع عبارت است از سرچشمه گرفتن همه علل و اسباب از اراده و مشیت و علم حق که علة العلل است. و به اصطلاح قضا، عبارت است از علم به نظام احسن که منشأ و پدید آورنده آن نظام است. إِنَّ اللَّهَ إِذَا قَضَىٰ عَلَىٰ عَبْدٍ قَضَاءً لَمْ يَكُنْ لِقَضَائِهِ مَرَدٌّ: وقتی خداوند چیزی بر بنده خویش مقدر سازد تقدیر وی تغییر پذیر نیست».⁽¹⁾ و از طرفی چنانکه می‌دانید قانون علیت عمومی ضرورت و حتمیت را ایجاب می‌کند، لازمه قانون علیت این است که وقوع حادثه‌ای در شرایط مخصوص مکانی و زمانی خودش قطعی و حتمی و غیر قابل تخلف بوده است. همانطور که واقع نشدن او در غیر آن شرایط نیز حتمی و تخلف‌ناپذیر است علوم قطعیت خود را مدیون همین قانونند. و چون قضا و قدر ایجاب و تقدیر حوادث است از طریق علل و معلولات و در نظام سببی، قضا و قدر عین حتمیت و قطعیت است.

1- نهج الفصاحه، خطبه 670.

لذا تقسیم قضا و قدر به حتمی و غیرحتمی و یا به قابل تبدیل و غیرقابل تبدیل چه معنی و مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ اینجا است که این بن بست پیش می‌آید که یا باید مانند اشاعره به یک گونه قضا و قدر بیشتر قائل نباشیم و قابل تبدیل بودن سرنوشت را بهر صورت و هر شکل منکر شویم و به نتیجه برای بشر هیچگونه قدرتی در تبدیل سرنوشت و هیچگونه آزادی و اختیاری قائل نشویم و یا مانند معتزله منکر قضا و قدر در جریان عالم لااقل در افعال و اعمال بشر بشویم.

بالجمله راه انکار علیت عمومی بسته است. و به قبول آن اشکال سرنوشت غیرحتمی به جای خود باقی است خواه آنکه به جنبه الهی قضا و قدر قائل باشیم یا قائل نباشیم.

خلاصه اشکال اینکه هر حادثه‌ای و از آن جمله اعمال و افعال بشر از ناحیه علل و اسباب خود حتمیت پیدا می‌کند. (قضا) و حدود و مشخصات و خصوصیات خود را نیز

از ناحیه علل و اسباب و موجبات خود کسب می‌کند (قدر) پس علیت مساوی است با:

حتمیت و تخلف ناپذیری، پس امکان تغییر و تبدیل در کار نیست.
 كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى مَقَادِيرَ الْخَلَائِقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِخَمْسِينَ
 أَلْفَ سَنَةٍ وَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ: خدای والا تقدیر خلائق را پنجاه هزار سال، پیش
 از آنکه آسمان‌ها و زمین را بیافریند، ثبت کرد و عرش دمی بر آب بود». (1)

چون قضا آید فرو پوشد بصر تا نداند عقل ما، پا را ز سر
 زان امام المتقین داد این خبر گفت إذا جاء الْقَضا عُمَى الْبَصَرِ/.

(2)

(مولوی)

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمْ

1- نهج الفصاحه، خطبه 2121.

2- مولوی (دیوان شمس).

الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. (انفاق شما، مخصوصا باید) برای نیازمندی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفته‌اند (و توجه به آیین خدا، آن‌ها را از وطن‌های خویش آواره ساخته و شرکت در میدان جهاد به آن‌ها اجازه نمی‌دهد تا برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارتي بزنند) نمی‌توانند مسافرتی کنند (و سرمایه‌ای به دست آورند) و از شدت خویشتن‌داری، افراد ناآگاه آن‌ها را بی‌نیاز می‌پندارند، اما آن‌ها را از چهره‌هایشان می‌شناسی و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند (این است مشخصات آن‌ها) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است». (1)

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ): آن‌ها که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آن‌ها است و نه غمگین می‌شوند». (1)

(الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكِ بَأْتَتْهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ): کسانی که ربا می‌خورند، (در قیامت) بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده (و نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند، گاهی زمین می‌خورد، گاهی به پا می‌خیزد)، این، به خاطر آن است که گفتند: داد و ستد هم مانند ربا است (و تفاوتی میان آن دو نیست)، در حالی که خدا بیع را حلال کرده و اندرز الهی به او رسد و از (رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق (و قبل از نزول حکم تحریم) به دست آورده، مال او است (و این حکم، گذشته را شامل نمی‌گردد) و کار او به خدا واگذار می‌شود (و گذشته او را خواهد بخشید) اما کسانی که بازگردند، (و بار دیگر مرتکب این گناه شوند) اهل آتشند و همیشه در آن می‌مانند».⁽¹⁾

ربا را حرام، (زیرا فرق میان این دو، بسیار است) و اگر کسی

اندرز الهی به او رسد و از (رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق (و قبل از نزول حکم تحریم) به دست آورده، مال او است (و این حکم، گذشته را شامل نمی‌گردد) و کار او به خدا واگذار می‌شود (و گذشته او را خواهد بخشید) اما کسانی که بازگردند، (و بار دیگر مرتکب این گناه شوند) اهل آتشند و همیشه در آن می‌مانند».⁽¹⁾

(يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ): خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد و خداوند هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی‌دارد».⁽²⁾

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ): کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند

1- 275 / بقره.

2- 276 / بقره.

و نماز را بر پا داشتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است و نه ترسی بر آن‌ها است و نه غمگین می‌شوند».⁽¹⁾

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده، رها کنید، اگر ایمان دارید».⁽²⁾

(فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ): اگر (چنین) نمی‌کنید، بدانید خدا و رسولش با شما پیکار خواهند کرد و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما، از آن شما است (اصل

1- 277 / بقره.

2- 278 / بقره.

سرمایه، بدون سود)، نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم وارد می‌شود».⁽¹⁾

(وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) و اگر (بدهکار،) قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی مهلت دهید، (و در صورتی که به راستی قدرت پرداخت را ندارد،) برای خدا به او ببخشید، بهتر است، اگر (منافع این کار را) بدانید».⁽²⁾

(وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ): و از روزی پرهیزید (و بترسید) که در آن روز شما را به سوی خدا باز می‌گردانند، سپس به هر کس آنچه انجام داده، به طور کامل باز پس داده می‌شود و به آن‌ها ستم نخواهد شد (چون هر چه می‌بینند، نتایج اعمال خودشان است)».⁽¹⁾

1- 279 / بقره.

2- 280 / بقره.

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكَمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که بدهی مدّت داری (به خاطر وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید و باید نویسنده‌ای از روی عدالت (سند را) در میان شما بنویسد و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن همان‌طور که خدا به او تعلیم داده، خودداری کند، پس باید بنویسد و آن‌کس که حقّ بر عهده او است، باید املاء کند و از خدا که پروردگار او است، بیرهیزد و چیزی را فروگذار ننماید و اگر کسی که حقّ بر ذمه او است، سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) است، یا (به خاطر لال بودن) توانایی بر املاء کردن ندارند، باید ولیّ او (به جای او) با رعایت عدالت، املاء کند و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حقّ) شاهد بگیرد و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید (و این دو زن باید باهم شاهد قرارگیرند) تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند و شهود نباید به هنگامی که آن‌ها را (برای شهادت) دعوت

می‌کنند، خودداری نمایند و از نوشتن (بدهی خود) چه کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید (هرچه باشد، بنویسید)، این در نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر

و برای شهادت مستقیم‌تر و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفتگو) بهتر می‌باشد، مگر این که داد و ستدی نقدی باشد که بین خود، دست به دست می‌کنید. در این صورت گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید، ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید، شاهد بگیرید و نباید به نویسنده و شاهد (به خاطر حق‌گویی) زیانی برسد (و تحت فشار قرار گیرند) و اگر چنین کنید، از فرمان پروردگار خارج شده‌اید، از خدا پرهیزید و خداوند به شما تعلیم می‌دهد، خداوند به همه چیز دانا است».⁽¹⁾

1 - 281 / بقره.

آیات شریفه همچنین این پیام را می‌دهد که آدمی سازنده سرنوشت و نگارنده تاریخ خویش است، می‌تواند راه شایستگی را برگزیند یا مسیر نگونسازی را گام سپارد چرا که تأسف و حسرت وقتی برانگیخته می‌شود که اختیار و انتخاب در کار باشد و ندامت انسان در روز رستاخیز نشانگر آن است که در دنیا توان انجام دادن شایسته‌ترین کارها را داشته است.

1- 282 / بقره.

(قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ): بگو: من برای خودم زیان و سودی را مالک نیستم (تا چه رسد به شما) مگر آنچه خدا بخواهد، برای هر قوم و ملتی پایانی است، هنگامی که اجل آنها فرا رسد (و فرمان مجازات یا مرگشان صادر شود) نه ساعتی تأخیر می‌کند و نه ساعتی پیشی می‌گیرند⁽¹⁾.
من بر جان خود نیز هیچ سود و زیانی را جز آنچه خدا بخواهد و مرا بر این کار نیز توان دهد مالک نیستم با این وصف من چگونه می‌توانم در مورد شما تصمیم بگیرم؟ چرا که وقتی انسان در مورد سرنوشت خویش قدرتی جز آنچه خدا به او ارزانی

داشته است، نداشت، بی گمان از آوردن عذاب بر دیگران و یا آگاهی از آمدن عذاب و زمان آن ناتوان تر خواهد بود.

به عبارت دیگر اینکه هنگامی که من در مورد خود و سرنوشت خود جز آنچه خدا به من ارزانی داشته است قدرت و توانی ندارم چگونه می توانم آمدن روز رستاخیز را سرعت بخشم و در کیفر شما پیش از فرارسیدن سرآمد و زمان آن شتاب ورزم؟

سرنوشت

اشاره

(وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ): و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد (بلکه همه را
فرا خواهد گرفت چرا که دیگران سکوت اختیار کرده‌اند) و بدانید خداوند کیفر
شدید دارد». ⁽¹⁾

افراد جامعه نه تنها موظفند وظایف خود را انجام دهند بلکه موظفند دیگران را هم به انجام وظیفه وا دارند زیرا اختلاف و پراکندگی و ناهماهنگی در مسائل اجتماعی موجب شکست برنامه‌ها خواهد شد و دود آن در چشم همه می‌رود، من نمی‌توانم بگویم چون وظیفه خود را انجام داده‌ام از آثار شوم وظیفه شناسی‌های دیگران برکنار خواهم ماند چه اینکه آثار مسائل اجتماعی فردی و شخصی نیست.

این درست به آن می‌ماند که برای جلوگیری از هجوم دشمنی صدهزار نفر سرباز نیرومند لازم باشد اگر عده‌ای مثلاً پنجاه هزار نفر وظیفه خود را انجام دهند، مسلماً کافی نخواهد بود و نتایج شوم شکست هم وظیفه شناسان را می‌گیرد و هم وظیفه شناسان را و همان طور که گفتیم خاصیت مسائل جمعی و گروهی همین است.

این حقیقت را به بیان دیگری نیز می‌توان روشن ساخت و آن اینکه، نیکان جامعه.. وظیفه دارند که در برابر بدان سکوت نکنند اگر سکوت اختیار کنند در سرنوشت آنها نزد خداوند سهم و شریک خواهند بود.

چنانکه در حدیث معروفی از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يُعَذِّبُ الْعَامَّةَ بِعَمَلِ الْخَاصَّةِ حَتَّى يَرَوْا الْمُنْكَرَ بَيْنَ ظَهْرَانِهِمْ وَهُمْ قَادِرُونَ عَلَى أَنْ يُنْكِرُوهُ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَذَّبَ اللَّهُ الْخَاصَّةَ وَالْعَامَّةَ: خداوند عزوجل هرگز عموم را به خاطر عمل گروهی خاص مجازات نمی‌کند مگر آن زمانی که منکرات در میان آنها آشکار گردد و توانایی بر انکار آن داشته باشند در عین حال سکوت کنند در این هنگام خداوند آن گروه خاص و همه توده اجتماع را مجازات خواهد کرد».⁽¹⁾

1- تفسیر جوان.

(ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ): این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آن که آن‌ها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و دانا است». ⁽¹⁾

این آیه تنها از گذشته سخن نمی‌گوید که بگوییم گذشته با همه تلخی و شیرینی‌هایش گذشته است و دیگر باز نمی‌گردد و سخن از آن بیهوده است. بلکه از امروز و آینده نیز سخن می‌گوید، که اگر بار دیگر به سوی خدا آیید، پایه‌های ایمان را محکم کنید، اندیشه‌ها را بیدار سازید، تعهد‌ها و مسئولیت‌هایتان را به یاد آرید، دست‌ها را به یکدیگر بفشارید، به پا خیزید و فریاد کشید و بخروشید و بجوشید، قربانی دهید و جهاد کنید و تلاش و کوشش را در همه زمینه‌ها بکار گیرید، بازهم آب رفته به جوی آید، روزهای تیره و تاریک سپری شود، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می‌گردد و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالی‌تر تجدید خواهد شد! ⁽²⁾

1- 53 / انفال.

2- تفسیر جوان.

نجات لوط از سرزمین آلودگان

(وَلُوطًا إِتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ
كَانُوا قَوْمَ سَوِءٍ فَاسِقِينَ): و لوط را (به یاد آور) که به او حکم و علم دادیم و از
شهری که اعمال زشت و کثیف انجام می دادند رهایی بخشیدیم، چرا که آن ها
مردم بد و فاسقی بودند». ⁽¹⁾

واژه «حُکْم» در پاره ای از موارد به معنی فرمان نبوت و رسالت آمده و در
موارد دیگری به معنی قضاوت و گاهی نیز به معنی عقل و خرد، از میان این
معانی معنی اول در اینجا مناسب تر به نظر می رسد، هرچند منافاتی میان آنها
نمی باشد. و منظور از «عِلْم» هرگونه دانشی است که در سعادت و سرنوشت
انسان اثر دارد.

سرنوشت اعمال

(مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا): کسی که تشویق به کار نیکی کند نصیبی از آن برای او خواهد بود و کسی که تشویق به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت و خداوند حساب هر چیز را دارد و آن را حفظ می‌کند.⁽¹⁾

آیه فوق یکی از منطق‌های اصیل اسلام را در مسائل اجتماعی روشن می‌سازد و تصریح می‌کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمایی شریکند، بنابراین هرگاه سخن یا عمل و حتی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یا بد، تشویق کننده سهم قابل توجهی از نتایج آن کار خواهد داشت بدون اینکه چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود.

سرنوشت شوم

(وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِغْيًا): اقوام بسیاری را پیش از آن‌ها نابود کردیم که هم مال و ثروتشان از این‌ها بهتر بود و هم ظاهرشان آراسته‌تر⁽¹⁾.

(قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا وَاضْعِفْ جُنْدًا): بگو کسی که در گمراهی است خداوند به او مهلت می‌دهد تا زمانی که وعده الهی را با چشم خود ببینند: یا عذاب این دنیا یا عذاب آخرت. آن روز است که خواهند دانست چه کسی مکانش بدتر و چه کسی لشکرش ناتوان‌تر است؟⁽²⁾

1- 74 / مریم.

2- 75 / مریم.

«قَرْنٍ» معمولاً به معنی یک زمان طولانی است ولی چون از ماده «اقتران» به معنی نزدیکی گرفته شده است، به قوم و جمعیتی که در یک زمان جمعند نیز گفته می‌شود.

«أَثَاتٌ» به معنی متاع و زینت دنیا است و «رَثًی» به معنی هیئت و منظر است.

آیا پول و ثروت آنها و مجالس پر زرق و برق و لباس‌های فاخر و چهره‌های زیبایشان توانست جلو عذاب الهی را بگیرد؟

اگر این‌ها دلیل بر شخصیت و مقامشان در پیشگاه خدا بود، چرا به چنان سرنوشت شومی گرفتار شدند.

(قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ):
بگو هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد مگر آنچه خداوند برای ما نوشته است، او مولی (و سرپرست) ما است و مؤمنان تنها بر خدا توکل می‌کنند».⁽¹⁾

شک نیست که سرنوشت ما تا آنجا که با کار و کوشش و تلاش ما مربوط است به دست خود ما است و آیات قرآن نیز با صراحت این موضوع را بیان می‌کند مانند (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى): انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش خود ندارد».⁽²⁾ و (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ): هر کس در گرو اعمال خویش است»⁽³⁾ و آیات دیگر.

ولی در بیرون دایره تلاش و کوشش ما و آنجا که از حریم قدرت ما خارج است

1- 51 / توبه.

2- 39 / نجم.

3- 38 / مدثر.

دست تقدیر تنها حکمران است و آنچه به مقتضای قانون علیّت که منتهی به مشیت و علم و حکمت پروردگار می‌شود مقدر شده است انجام پذیر خواهد بود.

منتها افراد باایمان و خداپرست که به علم و حکمت و لطف و رحمت او مؤمن هستند همه این مقدرات را مطابق «نظام احسن» و مصلحت بندگان می‌دانند و هر کس برطبق شایستگی‌هایی که اکتساب کرده است مقدراتی متناسب آن دارد.

یک جمعیت منافق و ترسو و تنبل و پراکنده محکوم به فنا هستند و این سرنوشت برای آنها حتمی است، اما یک جمعیت باایمان و آگاه و متحد و مصمم جز پیروزی، سرنوشتی ندارند.

بنابر آنچه گفته شد روشن می‌شود که آیه فوق نه با اصل آزادی اراده و اختیار منافات دارد و نه دلیلی بر سرنوشت جبری انسان‌ها و بی‌اثر بودن تلاش‌ها و کوشش‌ها است.

مجازات اقوام پیشین

(وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ): چه بسیار شهرها و آبادی‌ها که آن‌ها را (بر اثر گناه فراوان) هلاک کردیم و عذاب ما شب هنگام یا روز هنگامی که استراحت کرده بودند، به سراغشان آمد».⁽¹⁾

(فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ): و در آن موقع که عذاب ما به سراغ آن‌ها آمد، سخنی نداشتند، جز این که گفتند: ما ظالم بودیم (ولی این اعتراف به گناه دیگر دیر شده بود و به حالشان سودی نداشت)».⁽²⁾

اینکه در آیات فوق می‌خوانیم که مجازات پروردگار در دل شب یا به هنگام استراحت نیمروز، دامن آنها را می‌گرفت، برای این بوده است که طعم تلخ کیفر را بیشتر بچشند و آرامش و آسایش آنها به کلی درهم ریخته شود، همان طور که آرامش و آسایش دیگران را به هم ریخته بودند و به این ترتیب کیفرشان متناسب گناهانشان است.

1- 4 / اعراف.

2- 5 / اعراف.

این موضوع نیز به خوبی از آیه استفاده می‌شود که عموم اقوام مجرم و گنهکار هنگامی که گرفتار چنگال مجازات می‌شدند و پرده‌های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار می‌رفت، همگی به گناه خود اعتراف می‌کردند ولی اعترافی که سودی به حال آنها نداشت، زیرا یک نوع اعتراف «اجباری و اضطراری» بود که حتی مغرورترین افراد خود را از آن ناگزیر می‌بینند و به تعبیر دیگر این بیداری یک نوع بیداری کاذب و زودگذر و بی‌اثر است که کمترین نشانه‌ای از انقلاب روحی در آن نیست و به همین دلیل هیچگونه نتیجه‌ای برای آنها نخواهد داشت، البته اگر این واقعیت را در حال اختیار اظهار می‌داشتند دلیل بر انقلاب روحی آنها و مایه نجاتشان بود.

این گونه آیات نباید به عنوان شرح ماجرای گذشتگان تلقی شود و تنها مربوط به زمان ماضی و اقوام پیشین فرض گردد، اینها اخطارهای کوبنده‌ای است برای امروز و برای فردا، برایمان و برای همه اقوام آینده، زیرا در سنت و قانون الهی، تبعیض مفهوم ندارد.

(فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ): سپس از آنها روی بر تافت و گفت: من رسالات پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و خیرخواهی نمودم، با این حال چگونه بر حال قوم بی‌ایمان تأسف بخورم؟⁽¹⁾

(وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ): ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری را نفرستادیم مگر این که اهل آن را به ناراحتی‌ها و خسارت‌ها گرفتار ساختیم شاید (به خود آیند و به سوی خدا) بازگردند.⁽¹⁾

آیا این جمله را شعیب بعد از نابودی آنها گفت یا قبل از آن هر دو احتمال امکان دارد، ممکن است قبل از نابودی گفته باشد، ولی به هنگام شرح ماجرا، بعد از آن ذکر شده باشد.

ولی با توجه به آخرین جمله که می‌گوید: سرنوشت دردناک این قوم کافر، هیچ جای تأسف نیست، بیشتر به نظر می‌رسد که این جمله را بعد از نزول عذاب گفته باشد و همانطور که در ذیل آیه 79 همین سوره نیز اشاره کردیم، این گونه تعبیرات در برابر مردگان بسیار گفته می‌شود.

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)

: و اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌ها زندگی دارند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشاییم ولی (آنها حقایق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم». (1)

در آیه فوق کلمه «أخذ» که به معنی گرفتن است، در مفهوم مجازات و کیفر دادن به کار رفته و این در حقیقت به خاطر آن است که معمولاً کسی را که می‌خواهند مجازات کنند، نخست می‌گیرند و او را با وسایل می‌بندند که هیچ گونه قدرت فرار نداشته باشند، سپس او را کیفر می‌دهند. گرچه آیه شریفه مورد بحث، ناظر به وضع اقوام پیشین است، ولی مسلماً مفهوم آن یک مفهوم وسیع و عمومی و دائمی است و انحصار به هیچ قوم و ملتی ندارد و این یک سنت الهی است که افراد بی‌ایمان و آلوده و فاسد گرفتار انواع واکنش‌ها در همین زندگی دنیای خود خواهد شد، گاهی بلاهای آسمان و زمین بر سر آنها می‌بارد و گاهی آتش جنگ‌های جهانی یا منطقه‌ای، سرمایه‌های آنها را در کام خود فرو می‌گیرد و گاهی ناامنی‌های جسمانی و روانی آنها را تحت فشار قرار می‌دهد و به تعبیر قرآن، این وابسته به «کسب و اکتساب» و اعمالی است که خود انسان انجام می‌دهد، فیض خدا محدود و ممنوع نیست، همانطور که مجازات او اختصاص به قوم و ملت معینی ندارد. (ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْفَرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ): این از خبرهای شهرها و آبادی‌ها است که ما برای تو بازگو می‌کنیم، که بعضی (هنوز) بر پا هستند و بعضی درو شده‌اند (و از میان رفته‌اند).⁽¹⁾

(وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ): ما به آنها ستم نکردیم، بلکه آنها خودشان بر خویشتن ستم روا داشتند و هنگامی که فرمان مجازات الهی فرا رسید خدایانی را که غیر از «الله» می‌خواندند آنها را یاری نکردند و جز هلاکت بر آنها نیفزودند». ⁽¹⁾

1- 100 / هود.

2- 1- 101 / هود.

«حَصِيد» به معنی درو شده، اشاره به سرزمین‌هایی همچون سرزمین قوم نوح و لوط که یکی در زیر آب غرق شد و دیگری زیرورو سنگباران گردید. در آیات این سوره سرگذشت هفت قوم از اقوام پیشین و گوشه‌ای از تاریخ پیامبران بیان شد که هر کدام قسمت قابل توجهی از زوایای زندگی پر ماجرای انسان را روشن می‌ساخت و هریک درس‌های عبرت فراوانی دربرداشت.

در اینجا به تمام آن داستان‌ها اشاره کرده، به صورت یک جمع‌بندی می‌فرماید: «این ماجراها گوشه‌ای از اخبار شهرها و آبادی‌ها است که ما داستان‌ش را برای تو بازگو می‌کنیم» (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ). «همان شهرها آبادی‌هایی که قسمتی از آن هنوز بر پا است و قسمتی همچون کشتزار درو شده به کلی ویران گشته است» (مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ). «قائم» اشاره به شهرها به آبادی‌هایی است که از اقوام پیشین برپا مانده‌اند، مانند سرزمین مصر که جایگاه فرعونیان بود و پس از غرق این گروه ظالم و ستمگر همچنان برجای ماند، باغ‌هایش و کشتزارهایش و بسیاری از عمارت‌های خیره‌کننده‌اش.

(وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ): ما (اهل) هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم، مگر این که اجل معین (و زمان تغییر ناپذیری) داشتند.⁽¹⁾ (مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ): هیچ گروهی از اجل خود پیشی نمی‌گیرد و از آن عقب نخواهد افتاد.⁽²⁾ (وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ): و گفتند: ای کسی که «ذکر» (قرآن) بر تو نازل شده، مسلماً دیوانه‌ای.⁽³⁾

سنت الهی همه جا این بوده که به قدر کافی مهلت برای تجدید نظر و بیداری و آگاهی بدهد، حوادث دردناک و وسایل رحمت را یکی پس از دیگری می‌فرستد، تهدید می‌کند، تشویق می‌کند، اخطار می‌نماید تا حجت بر همه تمام شود.

1- 4 / حجر.

2- 5 / حجر.

3- 6 / حجر.

ولی هنگامی که این مهلت به پایان می‌رسید، سرنوشت قطعی دامنشان را خواهد گرفت، دیر و زود به خاطر مصالح تربیتی، ممکن است اما به اصطلاح سوخت و سوز ندارد.

ضمناً از دو آیه اخیر فلسفه بیان «تاریخ گذشتگان به طور مکرر» در آیات قرآن حتی در همین سوره‌ای که از آن بحث می‌کنیم، روشن می‌شود.

(وَقَالُوا إِنَّا تَتَّبِعُ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُنْتَخِطُ مِنَ الْأَرْضِ مَا نَشَاءُ وَمَا أَصَابَنَا بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِمْ إِنَّا وَجَدُواكُمْ سَاءَ مُوَدِّعِينَ لَنَا أَنْفُسَكُمْ إِنَّا نَحْنُ الْمُغْلَبُونَ) : آن‌ها گفتند: ما اگر هدایت را همراه تو بپذیرا شویم، ما را از سرزمینمان می‌ربایند، آیا ما حرم امنی در اختیار آن‌ها قرار ندادیم که ثمرات هرچیزی (از هر شهر و دیاری) به سوی آن آورده می‌شود، ولی اکثر آن‌ها نمی‌دانند.⁽¹⁾

(صفحه 163)

(وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِينُهُمْ لَمْ تَسْكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ) : بسیاری از شهرها و آبادی‌هایی که بر اثر فزونی نعمت مست و مغرور شده بود، هلاک کردیم، این خانه‌های آن‌ها است (که ویران شده) و بعد از آن‌ها جز اندکی کسی در آن سکونت نکرد و ما وارث آنان بودیم.⁽²⁾

آری غرور نعمت، آنها را به طغیان دعوت کرد و طغیان، سرچشمه ظلم و بیدادگری شد و ظلم، ریشه زندگانی آنها را به آتش کشید. شهرها و خانه‌های

1- 57 / قصص.

2- 58 / قصص.

ویران آنها همچنان خالی و خاموش و بدون صاحب مانده است و اگر کسانی به سراغ آن آمدند، افراد کم و در مدت کوتاهی بود. آیا شما مشرکان مکه نیز می‌خواهید در سایه کفر به همان زندگی مرفهی برسید که پایانش همان است که گفته شد، این چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟

تعبیر (كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ)⁽¹⁾ به اشاره به خالی ماندن آن دیار است و نیز اشاره‌ای است به مالکیت حقیقی خداوند نسبت به همه چیز که اگر مالکیت اعتباری بعضی اشیاء را موقتاً به بعضی انسان‌ها واگذار کند، چیزی نمی‌گذرد که همه زایل می‌گردد و او وارث همگان خواهد بود.

(وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغُرْبِ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ):
تو در جانب غربی نبودی، هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم و تو از شاهدان این ماجرا نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی نهادیم)⁽²⁾.

1- 58 / قصص.

2- 44 / قصص.

(وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ): ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم، اما زمان‌های طولانی بر آن‌ها گذشت (و آثار انبیاء از دل‌ها محو شد، لذا تو را با کتاب آسمانیت فرستادیم)، تو هرگز در میان مردم مَدَّین اقامت نداشتی تا آیات ما را به دست آوری و برای آن‌ها (مشرکان مکه) بخوانی، ولی ما بودیم که تو را فرستادیم (و این اخبار را در اختیار قرار دادیم)⁽¹⁾.

سپس به بیان این حقیقت می‌پردازد که آنچه را درباره موسی و فرعون با تمام ریزه کاری‌های دقیق آن بیان کردیم، خود دلیلی است بر حقانیت قرآن تو، چرا که تو در این صفحه‌ها هرگز حاضر نبودی و این ماجراها را با چشم ندیدی، بلکه این لطف خدا بود که این آیات را برای مردم بر تو نازل کرد.

(أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ): آیا برای هدایت آن‌ها همین کافی نیست که افراد زیادی را که در قرون پیش از آن‌ها زندگی داشتند هلاک کردیم؟ این‌ها در مساکن (ویران شده) آنان راه می‌روند، در این آیاتی است (از قدرت خداوند و مجازات دردناک او) آیا نمی‌شنوید؟⁽¹⁾

(أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرْزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ): آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمین‌های خشک می‌رانیم و به وسیله آن زراعت‌هایی می‌رویانیم که هم چهارپایانشان از آن می‌خورند و هم خودشان تغذیه می‌کنند، آیا نمی‌بینند؟⁽²⁾

سرزمین بلا دیده «عاد» و «ثمود» و شهرهای ویران شده «قوم لوط» در سر راه آنها به شام قرار دارد، هر زمان که از این سرزمین‌هایی که یک روز مرکز اقوامی قدرتمند و در عین حال گمراه و آلوده بود و هرچه پیامبران آنها به آنان هشدار دادند اثری نبخشید و سرانجام عذاب الهی طومار زندگی‌شان را درنوردید، عبور می‌کنند، گویی تمام سنگریزه‌های بیابان و کاخ‌های ویران شده آنها صد زبان دارند و فریاد می‌زنند و نتیجه کفر و آلودگی را بازگو می‌کنند، اما گویی گوش شنوا را به کلی از دست داده‌اند.

1- 26 / سجده.

2- 27 / سجده.

(أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ): آیا آن‌ها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود؟ آن‌ها از نظر قدرت و ایجاد آثار مهمی در زمین از این‌ها برتر بودند، ولی خداوند آن‌ها را به گناهانشان گرفت و در برابر عذاب او مدافعی نداشتند». (1)

(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ): این به خاطر آن بود که فرستادگان آنان پیوسته با دلایل روشن به سراغشان می‌آمدند ولی آن‌ها همه را انکار می‌کردند، لذا خداوند آن‌ها را گرفت (و کیفر داد) که او قوی و شدید العقاب است». (2)

در پایان آیه سرنوشت این اقوام سرکش را در یک جمله کوتاه چنین بازگو می‌کند: (فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ) نه کثرت نفرات آنها مانع از عذاب الهی شد و نه قدرت و شوکت و مال و ثروت بی‌حسابشان.

1- 21 / مؤمن.

2- 22 / مؤمن.

کرارا در آیات قرآن «أَخَذَ» (گرفتن) به معنی مجازات کردن آمده است، این به خاطر آن است که برای انجام یک مجازات سنگین نخست طرف را بازداشت می‌کند و سپس کیفر می‌دهند.

(فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ): اگر آنها روی گردان شوند، بگو: من شما را به صاعقه‌ای همانند صاعقه عاد و ثمود تهدید می‌کنم.⁽¹⁾

«صاعقه» طبق تحقیقات دانشمندان امروز جرقه عظیم الکتریسیته است که در میان قطعه ابری که بار مثبت دارد با زمین که بار منفی دارد ایجاد می‌شود و معمولاً به نوک کوهها، درختان و هر شیء مرتفع در بیابانهای مسطح به انسانها و چارپایان می‌خورد، حرارت آن به قدری زیاد است که هر چیزی در میان آنها قرار گیرد، تبدیل به خاکستر می‌شود و صدای مهیب و زمین لرزه شدیدی را در همان نقطه به همراه دارد و می‌دانیم

1- 13 / فصلت.

که خداوند گروهی از اقوام سرکش پیشین را به وسیله آن مجازات کرد و عجیب اینکه با تمام پیشرفت‌های علمی که نصیب بشر شده، هیچ وسیله‌ای برای دفع آن وجود ندارد و انسان از مبارزه با آن عاجز است.

اما چرا از میان همه اقوام در اینجا انگشت روی قوم عاد و ثمود گذاشته شده است؟ این به خاطر آن است که عرب از وضع آنها آگاهی داشته و آثار ویرانه‌های شهرهای آنها را با چشم خود دیده بودند، به علاوه به حکم آنکه یک قوم بیابان گرد بودند از خطرات صاعقه به خوبی آگاهی داشتند.

(أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ): آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمین‌های خشک می‌رانیم و به وسیله آن زراعت‌هایی می‌رویانیم که هم چهارپایانشان از آن می‌خورند و هم خودشان تغذیه می‌کنند، آیا نمی‌بینند؟⁽¹⁾

به راستی اگر باران نمی‌بارید بسیاری از زمین‌ها، قطره‌ای از آب به خود نمی‌دید حتی اگر فرضاً رودخانه‌ای پر آب وجود داشت بر آنها مسلط نمی‌شد، اما اکنون می‌بینیم که به برکت این رحمت الهی بر فراز بسیاری از کوه‌ها و دامنه‌های صعب العبود و تپه‌های مرتفع جنگل‌ها و درختان فراوان و گیاهان بسیار روئیده است، این قدرت آبیاری عجیب، تنها در باران است و از هیچ چیز دیگر ساخته نیست.

و یا از این جهت که گیاه به محض روییدن برای چهارپایان قابل استفاده است در حالی که استفاده انسان از گیاهان غالباً به زمان بعد موکول می‌شود که دانه و ثمره خود را به بار می‌آورد.

جالب اینکه در ذیل آیه مورد بحث جمله (أَفَلَا يُبْصِرُونَ) (آیا نمی‌بینید) آمده است، در حالی که در ذیل آیه قبل که سخن از قصرها و خانه‌های ویران شده اقوام پیشین است جمله (أَفَلَا يُبْصِرُونَ) (آیا نمی‌شنوند) آمده.

این تفاوت به خاطر آن است که منظره زنده شدن زمین‌های لم یزرع بر اثر نزول باران را همه با چشم می‌بینند، در حالی که مسائل مربوط به اقوام پیشین را غالباً به صورت اخباری می‌شنوند. در یک جمع‌بندی از مجموع دو آیه فوق، چنین استفاده می‌شود که خداوند به این گروه سرکش می‌فرماید: «چشم و گوش خود را باز کنید، حقایق را بشنوید و ببینید و بیندیشید که چگونه یک روز به بادهای فرمان دادیم، قصرها و کاخ‌های قوم عاد را درهم بکوبند و ویران کنند، روز دیگر به همین بادهای فرمان می‌دهیم که ابرها پربار را به سوی زمین‌های مرده و بایر ببرند و آنها را آباد و سرسبز سازند آیا باز در برابر چنین قدرتی سر تسلیم فرود نمی‌آورید؟»

(كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ): هر کسی مرگ را می‌چشد و شما پاداش خود را به طور کامل در روز قیامت خواهید گرفت، آنها که از آتش (دوزخ) دور شده، به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار شده‌اند و زندگی دنیا، چیزی جز مایه فریب نیست».⁽¹⁾

بحث درباره لجاجت مخالفان و افراد بی‌ایمان، این آیه اشاره به قانون عمومی مرگ و سرنوشت مردم رستاخیز می‌کند تا هم دلداری برای پیامبر ﷺ و مؤمنان باشد و هم هشدار به مخالفان گناهکار.

این آیه نخست اشاره به قانونی می‌کند که حاکم بر تمام موجودات زنده جهان
است

1- 185 / آل عمران.

و می‌گوید: «تمام زندگان خواه و ناخواه مرگ را خواهند چشید: (كَذُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ)».

گرچه بسیاری از مردم مایلند، که فناپذیر بودن خود را فراموش کنند ولی این واقعیتی است که اگر ما آن را فراموش کنیم، آن هرگز ما را فراموش نخواهد کرد، حیات و زندگی این جهان، بالاخره پایانی دارد و روزی می‌رسد که مرگ به سراغ هر کس خواهد آمد و ناچار است از این جهان رخت بربندد.

منظور از «نَفْس» در آیه مجموعه جسم و جان است، اگرچه گاهی نفس در قرآن تنها به روح اطلاق می‌شود و تعبیرش به «چشیدن» اشاره به احساس کامل است، زیرا گاه می‌شود انسان غذایی را به چشم می‌بیند و یا با دست لمس می‌کند، ولی این‌ها هیچ کدام احساس کامل نیست، مگر زمانی که به وسیله ذائقه خود آن را بچشد و گویا در سازمان خلقت بالاخره مرگ نیز یک نوع غذا برای آدمی و موجودات زنده است.

سپس می‌گوید: بعد از زندگی این جهان، مرحله پاداش و کیفر اعمال شروع می‌شود در اینجا عمل است بدون جزا و آنجا جزا است بدون عمل.
(وَإِنَّمَا تُؤَفَّقُونَ أَجْرَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

جمله «تُؤَفَّقُونَ» که به معنی پرداخت کامل است نشان می‌دهد که اجر و پاداش به طور کامل در روز قیامت پرداخت می‌گردد، بنابراین مانعی ندارد که در عالم برزخ (جهانی که واسطه میان دنیا و آخرت است) قسمتی از نتایج اعمال خود و پاداش و کیفر را ببیند، زیرا این پاداش و کیفر برزخی، کامل نیست. گویا دوزخ با تمام قدرتش انسان‌ها را به سوی خود جذب می‌کند و راستی عواملی که انسان را به سوی آن می‌کشاند جاذبه عجیبی دارند. آیا

هوس‌های زودگذر، لذات جنسی نامشروع، مقام‌ها و ثروت‌های غیر مباح، برای هر انسانی جاذبه ندارد؟

ضمناً از این تعبیر استفاده می‌شود که اگر مردم نکوشند و خود را از تحت جاذبه این عوامل فریبده دور ندارند، تدریجاً به سوی آن جذب خواهند شد.

(أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ): آگاه باشید اولیاء (و

دوستان) خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند». ⁽¹⁾

اولیاء خدا کسانی هستند که میان آنان و خدا حایل و فاصله‌ای نیست، حجاب‌ها از قلبشان کنار رفته و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک، خدا را با چشم دل چنان می‌بینند که هیچ گونه شک و تردیدی به دل‌هایشان راه نمی‌یابد و به خاطر همین آشنایی با خدا که وجود بی‌انتهای او و قدرت بی‌پایان و کمال مطلق است و ماسوی خدا در نظرشان کوچک و کم‌ارزش و ناپایدار و بی‌مقدار است.

کسی که با اقیانوس آشنا است، قطره در نظرش ارزشی ندارد و کسی که خورشید را می‌بیند، نسبت به یک شمع بی‌فروغ بی‌اعتنا است. و از اینجا روشن می‌شود که چرا آنها ترس و اندوهی ندارند، زیرا خوف و ترس معمولاً از احتمال فقدان نعمت‌هایی که انسان در اختیار دارد و یا خطرانی که ممکن است در آینده او را تهدید کند، ناشی می‌شود، همان گونه که غم و اندوه معمولاً نسبت به گذشته و فقدان امکاناتی است که در اختیار داشته است. اولیاء و دوستان راستین خدا از هرگونه وابستگی و اسارت جهان ماده آزادند و «زهد» به معنی حقیقیش بر وجود آنها حکومت می‌کند، نه با از دست دادن امکانات مادی و جزع و فزع می‌کنند و نه ترس از آینده در این گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می‌دارد.

بنابراین «غم‌ها» و «ترس‌هایی» که دیگران را دائماً در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می‌دارد، در وجود آنها راه ندارد.

یک ظرف کوچک آب، از دمیدن یک انسان، متلاطم می‌شود ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفان‌ها کم اثر است و به همین دلیل آن را اقیانوس آرام می‌نامند (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ): نه آن روز که داشتند، به آن دل بستند و نه امروز که از آن جدا می‌شوند، غمی دارند، روحشان بزرگ‌تر و فکرشان بالاتر از آن است که اینگونه حوادث در گذشته و آینده در آنها اثر بگذارد.⁽¹⁾

خلاصه اینکه غم و ترس در انسان‌ها معمولاً ناشی از روح دنیاپرستی است، آنها که از این روح تهی هستند، اگر غم و ترسی نداشته باشند، بسیار طبیعی است.

این بیان استدلالی مسأله بود و گاهی همین موضوع به بیان دیگری که شکل عرفانی دارد، به این صورت عرضه می‌شود.

1- 23 / حدید.

اولیای خدا آن چنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آن چنان محو مشاهده ذات پاک او می‌باشند که غیر او را به دست فراموشی می‌سپرند، روشن است در غم و اندوه و ترس و وحشت حتماً نیاز به تصور فقدان و از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی دارد، کسی که غیر خدا در دل او نمی‌گنجد و به غیر او نمی‌اندیشد و جز او را در روح خود پذیرا نمی‌شود، چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس وحشتی داشته باشد.

از آنچه گفتیم، این حقیقت نیز آشکار شد که منظور غم‌های مادی و ترس‌های دنیوی است، وگرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالا مال است، ترس از عدم انجام وظایف و مسئولیت‌ها و اندوه بر آنچه از موفقیت‌ها از آنان فوت شده، که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی او است، به عکس ترس و اندوه‌های مادی که مایه انحطاط و تنزل است.

(فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُم لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ): امروز هیچ یک از شما نسبت به دیگری مالک سود و زیانی نیست و به ظالمان می‌گوییم: بچشید عذاب آتشی را که تکذیب می‌کردید».⁽¹⁾

(وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ): هنگامی که آیات روشن‌گر ما بر آن‌ها خوانده شود، می‌گویند: او فقط مردی است که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانتان پرستش می‌کردند، بازدارد و می‌گویند: این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده، چیز دیگری نیست و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد، گفتند: این فقط یک سحر آشکار است».⁽¹⁾

این نخستین بار نیست که قرآن از مشرکان تعبیر به «ظالم» و ستمگر می‌کند بلکه در بسیاری دیگر از آیات قرآن از «کفر» تعبیر به «ظالم» یا از «کافران و مشرکان» تعبیر به «ظالمان» شده است، چرا که قبل از هر چیز بر خود ستم می‌کنند که تاج پرافتخار عبودیت پروردگار را از سر برداشته و طوق بندگی خفت بار بت‌ها را بر گردن می‌نهند و همه حیثیت و شخصیت و سرنوشت خود را بر باد می‌دهند.

(سَأْزُهِقُّهُ صَعُودًا): به زودی او را مجبور می‌کنم که از قلّه زندگی بالا رود (سپس او را به زیر می‌افکنم).⁽²⁾

1- 43 / سبأ.

2- 17 / مدثر.

(إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ): او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده

ساخت». (1)

«قَدَّرَ» از ماده «تقدیر» در اینجا به معنی آماده ساختن مطلب در ذهن و تصمیم گرفتن برای اجرای آن نقشه شوم است.

بدیهی است فکر کردن ذاتاً کار خوبی است، اما به شرط اینکه در مسیر حق باشد، که گاه یک ساعت آن فضیلت عبادت یک سال و حتی یک عمر را دارد، چرا که همان یک ساعت می‌تواند سرنوشت انسان را به کلی دگرگون سازد، ولی اگر فکر در مسیر کفر و فساد و شیطنیت به کار گرفته شود، مذموم و نکوهنده است و فکر کردن «ولید» از همین نوع بود.

(وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ):

آنها به

آن چه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین نازل گردیده)، ایمان می‌آورند و به رستاخیز یقین دارند».⁽¹⁾

«روح» مخلوق عظیمی است مافوق فرشتگان، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که شخصی از ایشان سؤال کرد: «آیا روح همان جبرئیل است؟»

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «جبرئیل از ملائکه است و روح، اعظم از ملائکه است مگر خداوند متعال نمی‌فرماید: ملائکه و روح نازل می‌شوند؟»

منظور از (مِنْ كُلِّ أَمْرٍ) این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشت‌ها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می‌شوند و هدف از نزول آنها انجام این امور است یا اینکه هر امر خیر و سرنوشت و تقدیری را با خود می‌آورند.

(قُلْ اَنْظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا تُعْطِي الْآيَاتُ وَ التُّدْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ): بگو نگاه کند آنچه را (از آیات خدا و نشانه‌های توحیدش) در آسمان‌ها و زمین است، اما این آیات و انذارها به حال کسانی که ایمان نمی‌آورند (و لجوجند) مفید نخواهد بود».⁽¹⁾

(فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ): آیا آنها همانند روزهای پیشینیان را انتظار می‌کشند، بگو: شما انتظار بکشید من نیز با شما انتظار می‌کشم».⁽²⁾

باید توجه داشت که استفهام در جمله (فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ) ، «استفهام انکاری» است یعنی آنها با این شیوه رفتارشان جز فرارسیدن یک سرنوشت شوم نمی‌توانند داشته باشند.

1- 101 / یونس.

2- 102 / یونس.

(ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلٌّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتَيْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ): سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم، هر زمان رسولی برای (هدایت) قومی می‌آمد، او را تکذیب می‌کردند، ولی ما این امت‌های سرکش را یکی پس از دیگری هلاک نمودیم و آن‌ها را احادیثی قرار دادیم (چنان محو شدند که تنها نام و گفتگویی از آن‌ها باقی ماند) دور باد از رحمت خدا قومی که ایمان نمی‌آورند.⁽¹⁾

(ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ): سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم.⁽²⁾

گاه امتی منقرض می‌شود اما نفرات و آثار چشم‌گیری از آن‌ها در گوشه و کنار به صورت پراکنده باقی می‌ماند ولی گاه چنان نابود می‌شود که جز اسمی از آن‌ها بر صفحات تاریخ یا در گفتگوهای مردم باقی نمی‌ماند و این امت‌های سرکش و طغیان‌گر از دسته دوم بودند.

1- 44 / مؤمنون.

2- 45 / مؤمنون.

آری این سرنوشت‌های دردناک، نتیجه بی‌ایمانی آنها بود و به همین دلیل مخصوص آنها نیست، هر گروه بی‌ایمان و سرکش و ستمگر، خواه ناخواه به چنین سرنوشتی گرفتار می‌شود، چنان نابود می‌گردد که تنها نامی از او در صفحات تاریخ و گفتگوها باقی می‌ماند.

(فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ): آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان (و عذاب‌های دردناک آنها) را انتظار دارند؟⁽¹⁾ این جمله کوتاه اشاره‌ای به تمام سرنوشت‌های شوم

اقوام گردنکش و طغیانگری همچون قوم نوح و عاد و ثمود و قوم فرعون است که هر کدام به بلای عظیمی گرفتار شدند و قرآن بارها به گوشه‌هایی از سرنوشت شوم و دردناکشان اشاره کرده و در اینجا با همین یک جمله کوتاه، تمام آنها را در مقابل چشم این گروه مجسم می‌سازد.

چگونه امکان دارد خداوند قوم و جمعیتی را به خاطر اعمالی کیفر دهد، ولی گروه دیگری را که دارای همان بر نامه‌اند، معاف دارد؟

مگر او حکیم و عادل نیست و همه چیز را از روی حکمت و عدل انجام نمی‌دهد؟

(قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَإِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ): گفتند: شومی شما از خودتان است، اگر درست بیندیشید، بلکه شما گروهی اسراف‌کارید». ⁽¹⁾

اگر بدبختی و تیره روزی و حوادث شوم محیط جامعه شما را فراگرفته و برکات الهی از میان شما رخت بر بسته، عامل آن را در درون جان خود، در افکار منحط و اعمال زشت و شومتان جستجو کنید، نه در دعوت ما، این شما هستید که با بت پرستی و هوی پرستی و بیدادگری و شهوت رانی فضای زندگی خود را تیره و تار کرده و برکات خدا را از خود قطع کرده‌اید.

درد اصلی شما همان اسراف و تجاوزگری شما است، اگر توحید را انکار کرده، به شرک روی می‌آورید، دلیل آن اسراف و تجاوز از حق است و اگر جامعه شما گرفتار سرنوشت شوم شده است، سبب آن نیز اسراف در گناه و آلودگی به شهوات است، بالاخره اگر در برابر خیرخواهی خیرخواهان آنها را تهدید به مرگ می‌کنید، این نیز به خاطر تجاوزگری شما است.

(إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ): فقط یک صیحه آسمانی بود، ناگهان همگی خاموش شدند. ⁽¹⁾ (يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ): افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد، مگر این که او را استهزاء می‌کردند. ⁽²⁾ بیچاره و محروم از سعادت آن گروهی که نه تنها گوش هوش به ندای رهبران ندهند، بلکه به استهزاء و سخریه آنها برخیزند، سپس آنها را از دم شمشیر بگذرانند در حالی که آنها سرنوشت شوم طغیان گران بی‌ایمان را قبل از خود دیده بودند و سرانجام دردناکشان را با گوش شنیده یا در صفحات تاریخ خوانده بودند، اما کمترین عبرتی نگرفتند و درست در همان وادی گام نهادند و به همان سرنوشت گرفتار شدند. (فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مِثْلُ الْأَوَّلِينَ): ما کسانی را که

1- 29 / یس.

2- 30 / یس.

نیرومندتر از این‌ها بودند، هلاک کردیم و داستان پیشینیان قبلاً گذشت».⁽¹⁾

(وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ):

هرگاه از آن‌ها سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده؟ مسلماً می‌گویند: خداوند قادر و دانا آن‌ها را آفریده است».⁽²⁾

در آیاتی که قبلاً بر تو نازل کرده‌ایم، نمونه‌های زیادی از این اقوام سرکش و طغیانگر مطرح شده‌اند و شرح حال آنها از طریق وحی، بی‌کم و کاست بر تو نازل گردیده، در میان آنها اقوامی بودند که از مشرکان عرب بسیار نیرومندتر بودند با امکانات و ثروت و نفرات و لشکر و استعداد فراوان، اقوامی همچون فرعون و فرعونیان زورمندانی همچون عاد و ثمود، اما بروید ویرانه‌های شهرهای آنها را ببینید و سرگذشت آنها را در تاریخ بخوانید و از همه روشن‌تر آنچه را در قرآن درباره آنها نازل شده است، بررسی کنید تا بدانید شما طاغیان لجوج از عذاب دردناک الهی هرگز در امان نیستید.

1- 8 / زخرف.

2- 9 / زخرف.

(قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ): (پیامبرشان) گفت: آیا اگر من آیینی هدایت بخش‌تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید، آورده باشم (باز هم انکار می‌کنید؟) گفتند: (آری) ما به آنچه شما به آن مبعوث شده‌اید، کافریم». ⁽¹⁾

(فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ): لذا ما از آن‌ها انتقام گرفتیم، بنگر پایان کار تکذیب‌کنندگان چگونه بود». ⁽²⁾

1- 24 / زخرف.

2- 25 / زخرف.

مسلمانان چنین قوم طغیانگر و لجوج و بی‌منطقی شایسته بقا و حیات نیست و دیر یا زود باید عذاب الهی نازل گردد و این خار و خاشاک‌ها را از سر راه بردارد. گروهی را با طوفان و گروهی را با زلزله ویرانگر و جمعی را با تندباد و صاعقه و خلاصه هریک از آنها را با فرمانی کوبنده درهم شکستیم و هلاک کردیم.

(كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ): اما آنها همه آیات ما را تکذیب کردند و ما آنها را گرفتیم و مجازات کردیم، گرفتن شخصی قدرتمند و توانا». ⁽¹⁾

(أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكَ أَمْ لَهُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ): آیا کفار شما بهتر از این‌ها هستند؟ یا برای شما امان نامه‌ای در کتب آسمانی نازل شده است؟ ⁽²⁾

1- 42 / قمر.

2- 43 / قمر.

بعد از بیان داستان اقوام پیشین و عذاب و کیفر امت‌های سرکش و مجرم، در آیه مشرکان مکه را مخاطب می‌سازد.

میان شما و قوم فرعون و قوم نوح و لوط و ثمود چه تفاوتی است؟ اگر آنها به خاطر کفر و طغیان و ظلم و گناه گرفتار طوفان‌ها و زلزله‌ها و صاعقه‌ها شدند، چه دلیلی دارد که شما به چنین سرنوشتی مبتلا نشوید؟

آیا شما از آنها بهترید؟ یا طغیان و عناد و کفر شما از آنها کمتر است؟ پس چگونه خود را از عذاب الهی مصون می‌شمیرید؟

مگر اینکه امان نامه‌ای در کتب آسمانی برای شما آمده باشد و مسلماً چنین ادعایی دروغ است و هیچگونه دلیلی بر آن ندارید.

(وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ): ما کسانی را که در گذشته شبیه

شما بودند، هلاک کردیم، آیا کسی هست که متذکر شود؟⁽¹⁾

(وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ): و هر کاری را انجام دادند، در نامه‌های

اعمالشان ثبت است». (1)

مسلمانا اقوام پیشین، پیرو مشرکان مکه و مانند آنها نبودند بلکه قضیه برعکس بود، اما از آنجا که طرفداران یک نفر شبیه او هستند، این واژه در معنی «شبیه و مانند» نیز به کار می‌رود.

1- 52 / قمر.

این را نیز نباید نادیده گرفت که این گروه از کفار مکه از برنامه پیشینیان نیرو می‌گرفتند و از خط و مکتب آنها استفاده می‌کردند و به همین جهت بر اقوام پیشین اشیاع (شیعه‌ها) اطلاق شده است.

به هر حال این آیه بار دیگر این حقیقت را تأکید می‌کند که وقتی اعمال و رفتار و اعتقادات شما با آنها یکی است، دلیلی ندارد که شما سرنوشتی جز سرنوشت آنها داشته باشید، بیدار شوید و پند گیرید.

(وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا): و او هرگز از فرجام این کار بیم ندارد». ⁽¹⁾

هر قدر سوگندهای قرآن در یک زمینه بیشتر و محکم‌تر باشد، دلیل بر اهمیت موضوع است و می‌دانیم که طولانی‌ترین و مؤکدترین سوگندها در این سوره است، به خصوص اینکه سوگند به ذات پاک خداوند سه بار در آن تکرار شده و سرانجام روی این مسأله تکیه شده است که فلاح و رستگاری در تزکیه نفس است و محرومیت و شکست و بدبختی در تزکیه است.

در واقع مهم‌ترین مسأله زندگی انسان نیز همین مسأله است و در حقیقت قرآن با تعبیر فوق مطلب را بازگو می‌کند که رستگاری انسان نه در گرو پندارها و خیالها است، نه در سایه مال و ثروت و مقام، نه وابسته به اعمال اشخاص دیگر (آن گونه که مسیحیان تصور می‌کنند که فلاح هر انسانی در گرو فداکاری عیسیای مسیح است) می‌باشد و نه مانند این‌ها، بلکه در گرو پاکسازی و تعالی روح و جان در پرتو ایمان و عمل صالح است.

بدبختی و شکست انسان نیز نه در قضا و قدر اجباری است و نه در سرنوشت‌های الزامی و نه فعالیت‌های این و آن بلکه تنها و تنها به خاطر آلودگی به گناه و انحراف از مسیر تقوا است.

«هر کس که تقوا و شکیبایی پیشه کند خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌سازد».

چون قضا آید طیب ابله شود و آن دوا در نفع هم گمره شود⁽¹⁾

1- مولوی.

سرنوشت مردم پس از پیامبر

(وَ طَالَ الْأَمَدُ بِهِمْ لِيَسْتَكَمِلُوا الْخِزْيَ وَيَسْتَوْجِبُوا الْغَيْرَ حَتَّى إِذَا اخْلُوقَ ۱۳۰
الْأَجَلَ وَ اسْتَرَاخَ قَوْمٌ إِلَى الْفِتَنِ وَ أَشَالُوا عَنْ لَقَاحِ حَرْبِهِمْ لَمْ يَمُنُّوا عَلَى اللَّهِ بِالصَّبْرِ وَ
لَمْ يَسْتَغْظَمُوا بِذَلِّ أَنْفُسِهِمْ)

«روزگار آنان به طول انجامید تا رسوایی آنها به نهایت رسید و خود را
سزاوار بلای زمانه گردانند و چون پایان مدت آنها نزدیک شد، گروهی در
فتنه‌ها آسودند و گروهی دست به حمله و پیکار با فسادگران زدند و با شکیبایی
که داشتند بر خدا منت نهادند و جان دادن در راه خدا را بزرگ نشمردند تا آنجا
که اراده الهی به پایان دوران جاهلیت موافق شد»^(۱).

1- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه 150/6.

شناخت قضا و قدر الهی از دیدگاه امام علی علیه السلام

الحکمة 287:

سُئِلَ عَنِ الْقَدْرِ فَقَالَ طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ وَسِرُّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ»

از امام علی علیه السلام درباره قدر پرسیدند، امام پاسخ داد: «راهی است تاریک، آن را مپیمایید، و دریایی است ژرف؛ وارد آن نشوید و رازی است خدایی، خود را به زحمت نیندازید».

الحکمة 201: «وَقَالَ: إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَائِينَ يَحْفَظَانِهِ فَإِذَا جَاءَ خَلِيًّا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَإِنْ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ»

«و درود خدا بر او فرمود: با هر انسانی دو فرشته است که او را حفظ می‌کنند و چون تقدیر الهی فرا رسد، تنهایش می‌گذارند، که همانا زمان عمر انسان سپری نگهدارنده است».

الحکمة 16: «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ، حَتَّى يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ»

«درود خدا بر او فرمود: کارها چنان در سیطره تقدیر است که چاره اندیشی به مرگ می‌انجامد».

الحکمة 459: «التَّحْدِيرُ أَمُّ التَّدْبِيرِ: وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَغْلِبُ الْمِقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ، حَتَّى تَكُونَ الْأَافَةُ فِي التَّدْبِيرِ»

امام علی علیه السلام درباره تقدیر و تدبیر فرموده: «تقدیر الهی چنان بر محاسبات ما چیره شود که تدبیر، سبب آفت زندگی باشد».

الحکمة 78: «مَنْزِلَةُ الْقَضَاءِ وَالْقَدْرِ»

«وَمِنْ كَلَامِ ٱلْأَشْيَآءِ لِلسَّائِلِ الشَّامِي لَمَّا سَأَلَهُ: أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءٍ مِّنَ
ٱللَّهِ وَقَدَرٍ؟ بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارُهُ:
وَيَحْكُ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَّازِمًا، وَقَدَرًا حَاتِمًا! وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبْطَلَ
ٱلثَّوَابُ وَٱلْعِقَابُ، وَسَقَطَ ٱلْوَعْدُ وَٱلْوَعِيدُ. إِنَّ ٱللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا، وَ
نَهَاهُمْ تَحْذِيرًا، وَكَلَّفَ يَسِيرًا، وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا، وَأَعْطَى عَلَى ٱلْقَلِيلِ كَثِيرًا؛ وَلَمْ
يُعْصَ مَغْلُوبًا، وَلَمْ يُطْعَ مُكْرَهًا، وَلَمْ يُرْسَلِ ٱلْأَنْبِيَاءُ لَعِبَا، وَلَمْ يُنْزَلِ ٱلْكِتَابُ لِلْعِبَادِ
عَبَثًا، وَلَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا».

شناخت جایگاه جبر و اختیار

حکمت 78: «و در جواب مردی شامی فرمود: (مرد شامی پرسید: آیا رفتن ما به شما، قضا و قدر الهی است؟ امام علیه السلام با کلمات طولانی پاسخ او را داد که برخی از آن را برگزیدیم).

وای بر تو! شاید قضاء لازم و قدر حتمی را گمان کرده‌ای؟ اگر چنین بود، پاداش و کیفر، بشارت و تهدید الهی، بیهوده بود! خداوند سبحان! بندگان خود را فرمان داد در حالی که اختیار دارند و نهی فرمود تا بترسند، احکام آسانی را واجب کرد، و چیز دشواری را تکلیف نفرمود، و پاداش اعمال اندک را فراوان قرار داد، با نافرمانی بندگان مغلوب نخواهد شد، و با اکراه و اجبار اطاعت نمی‌شود و پیامبران را به شوخی نفرستاد و فرو فرستادن کتب آسمانی برای بندگان بیهوده نبود و آسمان و زمین و آنچه را در میانشان است بی‌هدف نیافرید».

«مَنْ عَصَاكَ وَلَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ وَلَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَنْ سَخِطَ قَضَاءَكَ وَلَا يَسْتَغْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ، كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ»

«آن کسی که قضای تو به خشم آید نتواند فرمانت را برگرداند و هر کس که به فرمان تو پشت کند از تو بی‌نیاز نگردد، هر سری نزد تو آشکار و هر پنهانی نزد تو هویدا است»! ⁽¹⁾

«بِكَ عِلْمًا بِأَنَّ أَرْمَةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ وَمَصَادِرُهَا عَنْ قَضَائِكَ»

«اگر مصیبت‌ها بر آنان فرود آید به تو پناه می‌برند و روی به درگاه دارند

1- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه 109/4.

زیرا می‌دانند که سر رشته کارها به دست توست و همه کارها از خواست تو
نشأت می‌گیرند».⁽¹⁾

وصف پروردگار در آفرینش موجودات گوناگون

«قَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ وَ دَبَّرَهُ فَالْطَّفَ تَدْبِيرُهُ وَ وَجَّهَهُ لَوِجْهَتِهِ فَلَمْ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنْزِلَتِهِ وَ لَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْإِنْتِهَاءِ إِلَى غَايَتِهِ وَ لَمْ يَسْتَصْعِبْ إِذْ أُمِرَ بِالْمُضِيِّ عَلَى إِرَادَتِهِ»

«آنچه را آفرید با اندازه‌گیری دقیقی استوار کرد و با لطف و مهربانی نظمشان داد و به خوبی تدبیر کرد. هر پدیده را برای همان جهت که آفریده شد به حرکت درآورد، چنان که نه از حد و مرز خویش تجاوز نماید و نه در رسیدن به مراحل رشد خود کوتاهی کند و این حرکت حساب شده را، بدون دشواری به سامان رساند تا براساس اراده او زندگی کند».⁽²⁾

1- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه 227/3.

2- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه 91/26.

«الْأَصْوَاتُ مُهِمِّنَةٌ، وَالْجَمُّ الْعَرَقُ وَالْعَظْمُ الشَّفَقُ وَأُرْعِدَتِ الْأَسْمَاعُ لِزُبْرَةِ
الدَّاعِي إِلَى فَضْلِ الْخِطَابِ، وَمُقَايَصَةِ الْجَزَاءِ، وَنَكَالِ الْعِقَابِ، وَنَوَالِ الثَّوَابِ»
«دل‌ها آرام، صداها آهسته، عرق از گونه‌ها چنان جاری است که امکان
حذف زدن نمی‌باشد. اضطراب و وحشت همه را فراگرفته، بانگی رعدآسا و
گوش خراش همه را لرزانده به سوی پیشگاه عدالت».⁽¹⁾
«مُتَّقِنٌ وَعِلْمٌ مُحْكَمٌ وَأَمْرٌ مُبْرَمٌ، الْمَأْمُولُ مَعَ النَّقْمِ، الْمَرْهُوبُ مَعَ النَّعْمِ!»
«بلکه فرمانش استوار و علم او مستحکم و کارش بی‌تزلزل است. خدایی که
به هنگام بلا و سختی به او امیدوار، و در نعمت‌ها از او بیمناکند».⁽²⁾

1- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه 83/14.

«إِضَاعَةُ الزَّادِ وَ مَفْسَدَةُ الْمَعَادِ. وَ لِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ. سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قُدِّرَ لَكَ.
التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ. وَ رَبٌّ يَسِيرٌ أُنْمَى مِنْ كَثِيرٍ. لَا خَيْرَ فِي مُعِينٍ مَهِينٍ وَ لَا فِي صَدِيقٍ
ظَنِينٍ سَاهِلٍ الدَّهْرِ»

«پیش از آنکه فرصت از دست برود و اندوه به بار آورد، از فرصت استفاده
کن. هر تلاشگری به خواسته‌های خود نرسد و هر پنهان شده‌ای باز نمی‌گردد. از
نمونه‌های تباهی نابود کردن زاد و توشه آخرت است. هر کاری پایانی دارد و به
زودی آنچه برای تو مقدر گردیده خواهد رسید. هر بازرگانی، خویش را به
مخاطره افکند».⁽¹⁾

مشکل درک قضا و قدر

الحکمه 285: «قَالَ عَلِيٌّ: كُلُّ مُعَاجِلٍ يَسْأَلُ الْإِنِّظَارَ وَكُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ»

حکمت 285: امام علی علیه السلام فرمود: «آنان که وقتشان پایان یافته خواستار مهلتند و آنان که مهلت دارند کوتاهی می‌ورزند»!

1- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه 65/7.

2- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه 31/96.

انسان و اختیار

یکی از مسائل اساسی انسان شناسی، مسأله اختیار انسان است. مفهوم اختیار غالباً در مقابل جبر به کار می‌رود و به این معناست که موجود مختار کاری را که بخواهد از روی میل و رضایت انجام دهد و یک نیروی مسلط درونی یا بیرونی، او را برخلاف خواست خود به کاری وادار ننماید.

نباید فراموش کرد که مختار بودن انسان به این معنی نیست که او قادر به انجام هر کاری است همچنین اعتقاد به مختار بودن انسان به این معنی نیز نیست که همه کارهایی که او انجام می‌دهد یا حوادثی که در زندگی او و در ارتباط با وی اتفاق می‌افتد، همگی ناشی از اختیار، اوست.

بعضی از این کارها یا حوادث کاملاً از حوزه اختیار ما خارج هستند، البته عملی که هیچ گونه جنبه اختیاری نداشته باشد. یعنی میل و رضایت انسان کوچکترین نقشی در آن نداشته باشد، نه موجب پاداش و نه مستوجب عقاب است. مختار بودن انسان مهم‌ترین شرط لازم برای رسیدن او به کمال اوست؛ یعنی کمال شایسته انسان چنان است که جز از طریق اختیار و انتخاب حاصل نمی‌شود. هرچند وجود اختیار بدیهی است، اما شواهد روشنی نیز در تأیید آن وجود دارد که در زیر به برخی از آن اشاره می‌کنیم:

تفکر و تأمل

احساس شرم و پشیمانی

نظام جزا و پاداش

نظام تعلیم و تربیت

اختیار قابل انکار نیست

کسانی که وجود اختیار را در انسان انکار می‌کنند دست به انکار یک امر بدیهی می‌زنند و درست مثل این است که کسی وجود خود را منکر شود یا در آن تردید کند. اما چون وجود اختیار بدیهی است، حتی کسی که به زبان آن را انکار می‌کند، ناچار در عمل آن را می‌پذیرد و این نشان می‌دهد که او برخلاف ادعای ظاهری خود در عمق ضمیر خویش به وجود اختیار معتقد است؛ از این رو ابن سینا درباره این قبیل افراد می‌گوید: «آخرین پاسخ شفا بخشی که باید به آنها داده شود این است که از طریق عمل وارد شوند؛ مثلاً او را بزنند و بگویند در زدن و نزدن ما را اختیار نیست تا فطرت واقع بینی، وی را به سخن آورد و به حقیقت اعتراف نمایید».

آن یکی بر رفت بالای درخت	می‌فشانند او میوه را دزدانه سخت
صاحب باغ آمد و گفت: ای دَنی	از خدا شرم، بگو چه می‌کنی؟
گفت: از باغ خدا بنده خدا	می‌خورد خرما که حق کردش
عط	
بس بیستش سخت آن دم بر	میزدش بر پشت و پهلوی چوب
درخت	سخت
گفت: آخر از خدا شرمی بدار	می‌کشی این بی گنه را زار زار
گفت: کز چوب خدا این بنده‌اش	می‌زند بر پشت دیگر بنده‌اش
چوب حق و پشت و پهلوی، آن او	من غلام و آلت فرمان او
گفت: توبه کردم از جبر ای عیار	اختیار است اختیار است اختیار

(مولوی)

انسان و سرنوشت

یکی از مسائل که در ادیان آسمانی و به خصوص دین مقدس اسلام در زمینه خداشناسی مطرح شده است و دانشمندان علوم الهی درباره آن به بحث پرداخته‌اند، مسأله «قضا و قدر» است. مشکلی که در ابتدای امر به نظر می‌رسد این است که چگونه می‌توان از یک سو به قضا و قدر الهی معتقد بود و از سوی دیگر، اختیار انسان و نقش او را در تعیین سرنوشت خود پذیرفت.

به عبارت دیگر، آیا واقعا می‌توان هم به قضا و قدر الهی معتقد بود و هم انسان را موجودی مختار دانست؟

نگاهی به تاریخ اسلام نشان می‌دهد که مسلمانان صدر اسلام به قضا و قدر اعتقاد راسخ داشتند اما این اعتقاد هرگز آنها را به سوی عقیده جبر نکشانید. آنها این تعلیم را آن چنان دریافت کرده بودند که با تسلط خود بر سرنوشتشان منافاتی نمی‌دیدند و مسأله تغییر و تبدیل سرنوشت نزد آنها امری مسلم بود.

آنچه در مجموع از اخبار و روایات برمی‌آید این است که شخص رسول اکرم ﷺ مسأله قضا و قدر را برای اصحاب خود مطرح کرده‌اند و امام علی علی‌ه السلام نیز در این زمینه مکرر داد سخن داده‌اند.

نکته شگفت‌انگیز این است که این موضوع آن چنان استادانه به مسلمانان صدر اسلام تعلیم داده شده است که با «جبر» فرسنگها فاصله داشتند و آنها را جبری مسلک و در نتیجه بی‌اراده و زبون بار نیاورده است. عمل مسلمانان صدر اسلام و تلاشهای بی‌نظیر آنها و نیز سخنانی که از آنها رسیده است این مطلب را به خوبی نشان می‌دهد.

اراده خدا و سلسله علت‌ها

تردیدی نیست که قانون علیّت در سرتاسر جهان طبیعت حکمفرماست. بعضی از اشیاء در بعضی دیگر تأثیر می‌کنند و از طریق پدیده‌های جدیدی به وجود می‌آیند: آب آتش را خاموش می‌کند و آتش چوب را می‌سوزاند؛ میکروب تولید بیماری می‌کند و دارو بیماری را از بین می‌برد و از طرف دیگر می‌دانیم که همه پدیده‌ها، هستی خود را از خدا می‌گیرند و هر حرکت در هر گوشه‌ای از جهان به اراده خداست.

حال چگونه می‌توان این دوگانگی را توجیه کرد؟

آیا باید گفت که تأثیرات عوامل مادی غیرواقعی است؟

یعنی: آتش تأثیری در سوزاندن چوب ندارد و خداست که به طور مستقیم چوب را می‌سوزاند؟

پاسخ این سؤال با توجه به آنچه در مورد علل طولی گفتیم به روشنی قابل فهم است. هم آتش به طور مستقیم در چوب اثر می‌کند و هم اراده خدا در سوختن چوب مؤثر است؛ نهایت این که این دو در طول هم قرار دارند نه در عرض هم؛ یعنی وقتی گفته می‌شود که خدا چوب را می‌سوزاند، به این معنی نیست که خدا و آتش مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که سبب سوختن چوب می‌شود (علل عرضی) بنابراین، اعتقاد به تأثیر اراده خدا در همه پدیده‌ها (قضاء الهی) هرگز به مفهوم نفی علت‌های دیگر یا انکار تأثیر آنها در ایجاد یک پدیده نیست؛ مثلاً پذیرفتن قضای الهی مستلزم انکار خاصیت سوزاندگی آتش، شفاعت‌بخشی دارو نیست. هر پدیده نسبتی با علل و عوامل همسطح خود دارد و در

همان حال آن پدیده به همراه تمام آن علل و شرایط در سطحی دیگر با اراده خدا و خواست او نسبتی دارد.

انسان ظاهربین غالباً چشم به همین علت‌های ظاهری می‌دوزد و از مسبب عالی و حقیقی غفلت می‌کند؛ اما انسان‌های موحد همواره در لابلای علل و شرایط ظاهری، دست آن مسبب حقیقی را در همه پدیده‌ها مشاهده می‌کند.

قرآن کریم از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌گوید:

(الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ، وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ، وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ، وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ، وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ) :

آن که مرا بیافرید، سپس راهنمایی می‌کند و آن که به من طعام می‌دهد و مرا سیراب می‌سازد و چون بیمار شوم شفایم می‌بخشد و آن که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند و آن که امید می‌دارم که ببخشد خطایم را در روز قیامت».

(1)

اراده خدا و اختیار انسان

در مورد افعال اختیاری انسان نیز وضع به همین منوال است؛ یعنی اعتقاد به قضای الهی هرگز به مفهوم نفی اختیار انسان نیست، بلکه یکی از مظاهر قضا و قدر الهی اختیار انسان است یعنی قضای الهی بر این تعلق گرفته است که انسان موجودی مختار و آزاد باشد.

در فعل اختیاری، تا زمانی که انسان به انجام فعلی اراده نکند آن فعل انجام نمی‌گیرد و به اصطلاح علت کامل نمی‌شود، اما در عین حال، ما و اراده ما و عملی که از ما سر می‌زند، در کل وابسته به اراده خداست. این ارتباط مانند روابط طبیعی و در عرض آن نیست. اراده انسان در طول اراده خداست؛ بنابراین افعال اختیاری انسان از یک طرف منسوب به خود خداست و از سوی دیگر در سطحی بالاتر با اراده خدا نسبت دارد.

فواید اعتقاد به قضا و قدر الهی

1 - حکیمانه دیدن نظام جهان

کسی که به حاکمیت تقدیر خداوند حکیم بر کل جهان معتقد است، نظام جهان را نظامی حکیمانه می‌یابد. نظامی که مبتنی بر حساب دقیق بوده در مجموع، متوجه مصالح عالی است. پر واضح است که چنین اعتقادی تا چه اندازه در بینش انسان نسبت به هستی مؤثر است و او را از بدبینی و احساس پوچی و یأس نجات می‌دهد و اعتماد به نتیجه گرفتن از سعی و فعالیت را در او افزایش می‌دهد.

2 - اعتقاد به علل معنوی و مأیوس نشدن از نارسایی علل مادی

یکی از نتایج مهم اعتقاد به علت‌های فوق طبیعی (عوامل معنوی) در نظام جهان، این است که انسان با مشاهده نارسایی عوامل ظاهری، دچار یأس و نومیدی نمی‌شود، بلکه روح امید همواره در او زنده می‌ماند و هر لحظه احتمال می‌دهد که براساس تقدیر الهی، عوامل دیگری غیر از علل ظاهری جریان امور را در جهت پیروی و موفقیت او تغییر دهند.

3 - جلوگیری از حزن و سرخوردگی

اعتقاد به قضا و قدر الهی سبب می‌شود که انسان در لابلای همه امور دست خدا را ببیند؛ در نتیجه تحمّل سختی‌های زندگی برای او آسان می‌شود و در برابر حوادث ناگوار، خود را نمی‌بازد و بی‌تابی و بی‌قراری که از آثار ضعف روحی است بر او چیره نمی‌شود.

4 - جلوگیری از غرور و سرمستی

اعتقاد به قضا و قدر الهی سبب می‌شود که انسان از خوشی‌ها و شادی‌های زندگی سرمست نشده و به موفقیت‌ها و کامیابی‌ها مغرور نشود. کسی که در برابر سختی‌ها خود را می‌بازد، غالباً در برابر کامیابی‌ها و پیروزی‌ها نیز سرمست و مغرور می‌شود؛ زیرا موفقیت‌ها را به خود نسبت داده بر خویشان می‌بالد، اما کسی که موفقیت‌ها را نعمت خدا می‌داند و فضل و احسان او را در حق خود می‌شمرد، دستخوش غرور نمی‌شود، بلکه از راه شکرگذاری و حق‌شناسی بر خضوع او افزوده می‌گردد.

کلام آخر

سرنوشت هریک از روز نخست بدون اطلاع و حضور او از طرف خداوند تعیین شده و بنابراین هر کسی با سرنوشت معینی از مادر متولد می‌شود که قابل دگرگونی نیست.

هر انسانی نصیب و قسمتی دارد که ناچار باید به آن برسد چه بخواهد چه نخواهد و کوشش‌ها و تلاش‌ها برای تعیین سرنوشت و نصیب و قسمت و قضا و قدر بیهوده و مبارزه با مشیت الهی است.

پیامبر ﷺ فرموده: خدای تعالی می‌گوید هر کس به قضا و قدر من راضی نیست پس پروردگاری جز من طلب کند.

هشت چیز را از قضا و قدر الهی دانستند، خواب، بیداری، قوت، ضعف، سلامتی، مرض، مرگ و زندگی.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که حادثه‌ای در آسمان و زمین صورت نیند جز به هفت شرط، مشیت و اراده و قضا و قدر و اذن خداوند و ثبت آن در کتابی و فرارسیدن وقت آن و هرکه بدین خیال بود که بودن یکی از هفت امری به وقوع می‌پیوندد کافر است.

«يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ رَهْنُ النَّاسِ بِأَعْمَالِهِمْ، فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ أَفْقِدْتَهُمْ: ای پسر من خداوند مردم را در گرو اعمالشان قرار داد، پس وای بر آنها و آنچه که با دستهایشان و قلبهایشان به دست می‌آورند».

منابع

- 1 تفسیر جوان، دکتر محمد بیستونی، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، اول
- 2 قضا و قدر، عزیز الله سالاری، نشر جهاد، تهران، 1378
- 3 جبر و اختیار، محمدتقی جعفری، دار التبلیغ اسلامی قم، 1353
- 4 مجموعه آثار شهید مطهری (انسان و سرنوشت)، انتشارات صدرا، 1377
- 5 سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه، جعفر سبحانی، چاپ علمیه، 1359
- 6 طلب و اراده، امام خمینی، ترجمه سید احمد فهری، انتشارات علمی فرهنگی
- 7 بینش اسلامی، پیش دانشگاهی، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران، 1379
- 8 میزان الحکمه، آیه الله محمدی ری شهری
- 9 بحار الانوار
- 10 اصول کافی
- 11 عیون اخبار الرضا
- 12 قاموس قرآن
- 13 مفردات راغب
- 14 کتاب صحت و سعادت، علی موسوی تبریزی، 1329، چاپ شفق، تبریز
- 15 پندهای گرانمایه پیامبر اکرم ﷺ به ابوذر، ترجمه ابوطالب تحلیل تبریزی، دفتر نشر برگزیده 1372، قم
- 16 نهج الفصاحه، مرتضی مطهری
- 17 تفسیر بیان، دکتر محمد بیستونی، انتشارات فراهانی

18 تفسیر جوان، دکتر محمد بیستونی، انتشارات دارالکتب الاسلامیه

19 سیاست و سرنوشت از اندرو گمبل

20 قضا و قدر از دکتر محمدمهدی گرجیان

21 نهج البلاغه، مرحوم دشتی

هفت ویژگی منحصر بفرد در آثار مکتوب مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

1 اعراب گذاری کامل

2 طرح جلد ابداعی گرافیکی

3 صفحه آرایی شعر گونه و چشم نواز

4 آزاد بودن هرگونه نسخه برداری و چاپ با هماهنگی مؤسسه

5 همه محصولات مؤسسه پس از فروش و استفاده، در صورت سالم بودن

پس گرفته می شود

6 فروش اقساطی به قیمت نقد و با تعیین اقساط توسط خریدار

7 امضای حداقل یک مجتهد جامع الشرایط به نشانه تأیید محتوا

در صورتی که هر کس از صدر اسلام (1430 سال پیش) تاکنون یک نمونه

کتاب قرآنی را با جمع ویژگی های هفت گانه مذکور، به این مؤسسه ارائه دهد

هزینه سفر عمره را جایزه می گیرد.

(قیمت گذاری کل محصولات مؤسسه بر مبنای هفت ویژگی اشاره شده،

انجام می شود)

فهرست مطالب.

3	مقدمه
5	مباحث لغوی و مفاهیم
7	مبانی لغوی قضا و قدر
11	مفهوم قضا و قدر
20	نگاهی به کلمات قضا و قدر در قرآن کریم و احادیث
22	انسان و سرنوشت در بیان معصوم
24	جبر یا تفویض
26	مبانی نظریه اشاعره (جبریون)
27	مبانی نظریه معتزله (مفوضه)
31	آثار شوم اعتقاد به جبر مطلق
33	چرا بعضی افراد به سرنوشت جبری معتقدند
35	سخنی از پیامبر اکرم ﷺ در بیزاری از جبریون
36	نقد نظریات معتزله (مفوضه)
38	نقد معتزله از نظر قرآن کریم
40	أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ
44	مثالی از آیه الله العظمی خویی در مورد امر بین الامرین
46	نقد جبر و تفویض از نظر اخبار و احادیث
50	انسان و سرنوشت از نظر شهید مطهری
51	حتمی و غیرحتمی بودن قضا و قدر؟
54	قضا و قدر در بیان علی علیه السلام

55	مسأله قضا و قدر در صدر اسلام
57	نقش عوامل معنوی در سرنوشت انسان
58	1 - دعا و نیایش
59	2 - صدقه و احسان
60	صدقه‌ای که مرد یهودی را از مرگ نجات داد
61	3 - توکل
63	4 - صله رحم
64	5 - خشنود کردن پدر و مادر
64	6 - گناه نکردن
67	7 - مجاهدات در راه حق
67	8 - نیکی کردن به جانداران
68	کلمه قَدَری
69	جنبه علمی و عمومی قضا و قدر
71	قرآن و قضا و قدر
76	جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع
82	ابعاد پنجگانه قضا و قدر
88	تاریخچه قضا و قدر در میان مسلمین
90	تبیین فلسفی بحث قضا و قدر
93	قضا و قدر تکوینی و تشریعی
95	قضا و قدر علمی و عینی
97	نقش عوامل معنوی در حوادث از دیدگاه قضا و قدر
101	تعارض‌ها

103.....	خیر و شر در جهان و ارتباط آن با قضا و قدر
104.....	تحلیل فلسفی خیر و شر
107.....	رابطه قضا و قدر با مسأله جبر و اختیار
112.....	تحلیلی درباره افعال اختیاری
113.....	فلسفه مادی و سرنوشت
114.....	حمله اروپای مسیحی به اسلام
115.....	استفاده‌های سیاسی
116.....	آثار حتمی و غیرحتمی
129.....	سرنوشت
132.....	نجات لوط از سرزمین آلودگان
133.....	سرنوشت اعمال
134.....	سرنوشت شوم
137.....	مجازات اقوام پیشین
172.....	سرنوشت مردم پس از پیامبر
173.....	شناخت قضا و قدر الهی از دیدگاه امام علی علیه السلام
175.....	شناخت جایگاه جبر و اختیار
177.....	وصف پروردگار در آفرینش موجودات گوناگون
180.....	مشکل درک قضا و قدر
181.....	انسان و اختیار
182.....	اختیار قابل انکار نیست
183.....	انسان و سرنوشت
184.....	اراده خدا و سلسله علت‌ها

186.....	اراده خدا و اختیار انسان
187.....	فواید اعتقاد به قضا و قدر الهی
189.....	کلام آخر
190.....	منابع
192.....	فهرست مطالب